

راه

آدرس اینترنت در ص ۴۰

توده

دوره دوم شماره ۸۶ مرداد ماه ۱۳۷۸

نخستین شبنامه ضد کودتا
در تهران دست به دست می شود!

اطلاعیه راه توده (۲۲ تیرماه)

تکرار گام به گام کودتای ۲۸ مرداد

صفحات ۱۴ و ۱۹

"موتلفه اسلامی" در کانون کودتا

برخی فرماندهان سپاه در نقش پاسداران "بازار" وارد میدان شده اند!

جنبش مردم وارد مراحل نوین می شود!

نظر سنجی ها نشان می دهد، که محبوبیت خاتمی بین توده مردم،
پس از حوادث کودتائی اخیر باز هم بیشتر شده است!

یورش کودتائی به جنبش عمومی مردم ایران، حتی اگر به سقوط دولت خاتمی نیز ختم شود، یک دوره رکود و آغاز
عقب نشینی جنبش را در پی خواهد داشت!

خواست مخالفان تحولات و خائنین به انقلاب بهمن ۵۷ چنین است و با تمام توان و امکانات خویش نیز در این راه
می کوشند.

اما این خواست با واقعیات جامعه و تضادهای رو به رشدی که تحولات را در ایران اجتناب ناپذیر ساخته است
همخوانی ندارد و به همین دلیل پاسخ سوال بالا منفی است!

نتیجه این یورش، بروز اشکال و شیوه های نوینی است که جنبش مردم برای مقاومت در برابر توطئه گران بدان
متوسل خواهد شد. اشکالی که نمی توان در باره آن به حدس و گمان پرداخت، چرا که تاریخ جنبش ها برشار از ابتکارهای بدیع
توده های مردم است. در ایران، پیش و پس از پیروزی انقلاب شاهد انواع این ابتکارها بوده ایم. در هندوستان، افریقای جنوبی و
در بسیاری از دیگر کشورها، تاریخ مبارزات مردم پیوسته با ابتکارهایی همراه بوده، که حکومت های خود کامه را غافلگیر و فلج
ساخته است. تظاهرات بر فراز بام خانه ها و با فریاد الله و اکبر (در جریان انقلاب ۵۷)، و یا شرکت غافلگیر کننده ۳۴ میلیون ایرانی
در انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم نمونه هایی از این ابتکارات است.

ابتکار همیشه در سنگر جنبش ها به نمایش درمی آید. در آنسو، شیوه های مقابله با جنبش ها همیشه و در تمامی نقاط
جهان یکسان و تکراری است؛ گرچه، پشت انواع تیرونگ های تبلیغاتی، شعارهای تقلبی و صحنه سازی های رنگارنگ پنهان باشد.

نطق شاه، که در آن تظاهرات مردم در شهر تبریز، در سال ۵۷ را ساخته و پرداخته عوامل نفوذی از آنسوی مرز (اتحاد شوروی سابق)
اعلام داشت، و یا نطق ژنرال اژهاری در مجلس شاهنشاهی که فریاد الله و اکبر مردم را "نوار" ضبط صورت اعلام داشت، با
بیانیه های روزهای اخیر وزارت اطلاعات و امنیت و خطابه های نماز جمعه ها و سخنان روحانیونی از نوع آیت الله یزدی و آیت الله
جنتی شباهت مو به مو ندارد!

جنبش ها مبتکرند و ارتجاع همیشه مقلد؛ خواه در لباس روحانی و فرماندهی سپاه پاسداران و یا در لباس شاهنشاهی و
لباس ژنرال های ارتش شاهنشاهی!

ایران و جنبش عمومی مردم آن، اکنون در مرزهای این دو مرحله از گذار قرار دارند:

* گذار از مرحله کوشی ملی، قانونی و مسالمت آمیز برای ایجاد تحولات گام به گام در جامعه؛

* آغاز مرحله ناامیدی ده ها میلیون مردم ایران از گذار مسالمت آمیز و قانونی، و رشد اندیشه طرد و بی اعتبار دانستن هر
نوع رای گیری و عدم شرکت در هر انتخاباتی؛ (بقیه را در ص ۲ بخوانید)

"کیهان" روزنامه نیست

ستاد کودتا است!

* رئیس کلانتری "شهرنو" در
زمان شاه و یک تیم ۶ نفره از
توابین مجاهدین خلق و
سازمان پیکار رهبری تبلیغات
کودتا را بر عهده دارند! (ص ۳)

دقیق ترین گزارش پیرامون "سعید امامی" در تهران منتشر شد

فرج سرکوهی یگانه نویسنده و فعال
کانون نویسندگان است که سعید امامی
را بارها بدون نقاب دیده است!

(ص ۹)

سیاست

آینه میزان درک واقعیت

(ص ۱۵)

نبرد اطلاعاتی-

امنیتی در ج.ا

(ص ۴)

یاد داشت های روزانه هاشمی رفسجانی (ص ۳۰)

جنبش مردم وارد مراحل (از ص اول)

بدین ترتیب، اعتراض‌ها، در ابعاد میلیونی خود باقی می‌ماند، اما راه و روش‌های دیگری را برای بروز جستجو می‌کند.

بنابراین، و در صورت تکمیل این مرحله از توطئه‌ها و یورش‌های کودتائی ارتجاع و سرمایه‌داری بازار، جنبش در رکود قرار نگرفته و عقب‌نشینی به آن تحمیل نخواهد شد، بلکه اشکال و شیوه‌های نوین مبارزه با کودتاچیان و توطئه‌کنندگان به جنبش تحمیل خواهد شد.

دلائل و نشانه‌های عدم رکود جنبش را باید در زمینه‌های اقتصادی-سیاسی آن جستجو کرد. در تضاد بین آگاهی و شناخت مردم از ماهیت و عملکرد مخالفان تحولات، با شعارها و بهانه‌های آنها جهت مقابله با مردم. در لحظه لحظه رویدادهای جاری در کشور، این تضاد نمایان است و مردم شاهد آن.

وقتی جمعی از فرماندهان سپاه پاسداران، بنام انقلاب، اما به سود ضد انقلاب و به نفع سرمایه‌داری تجاری و حزب آن "موتلفه اسلامی" بیانیه صادر می‌کنند، این سپاه دیگر سپاه پاسدار انقلاب نیست، سپاه پاسدار بازار است!

وقتی دبیرکل حزب سرمایه‌داری تجاری ایران "موتلفه اسلامی" عدم کفایت رئیس جمهور منتخب مردم را اعلام می‌کند، این دیگر "جمهوری" نیست، دیکتاتوری حزب بازار است!

وقتی دارندگان ۱۸۰ هزار میلیارد ریال نقدینگی، با شعار دفاع از ارزش‌های اسلام و انقلاب اسلامی، مردم غارت‌شده ایران، را در محاصره اقتصادی قرار داده و رکود اقتصادی را به کشور تحمیل می‌کنند، این دیگر ضد انقلاب است که به نام انقلاب عمل می‌کند.

وقتی بازار به دفاع از ولایت مطلقه فقیه برمی‌خیزد و همه آیت‌الله‌ها و روحانیون طرفدار قانون اساسی را ضد انقلاب و ضد ولایت معرفی می‌کنند، این دیگر نه دفاع از ولایت فقیه، بلکه دفاع از حاکمیت مطلق خویش است، که پشت این نام پنهان شده‌است.

وقتی رهبر در نخستین سخنرانی‌اش پیرامون شبیخون به خوابگاه دانشجویان، این شبیخون را تجاوز به حریم خانه خویش ارزیابی می‌کند و ۴۸ ساعت بعد، همان اوباش و حمله‌کنندگان را به خیابان فرا می‌خواند تا بشکنند، بسوزانند، تخریب کنند، دستگیر کنند و به محاکمه بکشند؛ مردم می‌بینند که فرمان در اختیار کسان دیگری است. کسانی که می‌توانند نطق و بیانیه دیگری را در مقابل رهبر بگذارند تا بخواند و یا امضاء کند، تا سخنان قبلی‌اش را پس بگیرد.

وقتی مردم می‌بینند، به نام اسلام و انقلاب، چوب و چماق به خیابان کشانده شده و پشت شعار حفظ امنیت و دفاع از انقلاب، ضد انقلاب حکومتی علیه مردم وارد صحنه می‌شود، این دیگر دفاع از انقلاب نیست، دفاع از ضد انقلاب است. خواه نامش سپاه پاسداران انقلاب باشد و یا بسیج پاسدار انقلاب. اسامی هویت‌ها را مشخص نمی‌کند، عملکردها به این اسامی هویت می‌بخشد!

وقتی، علیرغم همه اعتراضات کارگری، لایحه ضد انقلابی تغییر قانون کار در مجلس به تصویب می‌رسد و هیچیک از ارگان‌هایی که نام دفاع و پاسداری از انقلاب را یدک می‌کشند و بنام دفاع از مستضعفان به فرماندهی و سرپرستی این ارگان‌ها رسیده‌اند، صدایشان در نمی‌آید و نگران از بین رفتن ارزش‌های انقلابی نمی‌شوند، مردم هویت استعاله‌شده این ارگان‌ها را عمیقاً درک می‌کنند و انگیزه‌ها و دلائل توطئه‌های کنون آنها را در کنار سرمایه‌داری تجاری و ارتجاع مذهبی ایران می‌فهمند.

وقتی روحانیون آزاد اندیش، مبارز و شناخته‌شده‌ای نظیر آیت‌الله منتظری در خانه حبس می‌شوند، امثال "موسوی خویینی‌ها" در محاصره قرار می‌گیرند، دردنامه امثال آیت‌الله موسوی اردبیلی، آیت‌الله طاهری، آیت‌الله صائنی به هیچ گرفته می‌شود و امثال آیت‌الله مصباح یزدی، آیت‌الله خزعلی، آیت‌الله طبسی چون جقه‌ای بر شانه تازه ژنرال‌شده‌های سپاه پاسداران می‌نشینند، مردم می‌فهمند که جنگ بر سر اسلام و حفظ کيان روحانیت نیست و فرماندهان سپاه با این منظور به مقابله با دولت خاتمی قید علم نکرده‌اند، بلکه آنها به دفاع از حاکمیت غارت، زد و بند، معاملات کلان تجاری، رشوه، فساد، تباهی، فحشاء، دروغ، تزویر، قوانین ضد کارگری و... برخاسته‌اند. آنها دفاع از روحانیونی را که پاسدار این سیستم‌اند و وظیفه خود دانسته‌اند. این دفاع، در واقع دفاع از منافع خویش است. مگر در ترکیه و پاکستان ژنرال‌های ارتش جز این می‌کنند؟ اگر آن ژنرال‌ها پاسدار انقلاب و ارزش‌های انقلاب اسلامی‌اند، این تازه ژنرال‌شده‌های سپاه پاسداران هم چنین‌اند! ژنرال‌های پاکستان و ترکیه نیز زمینداران و سرمایه‌داران کشورهای خویشند و از منافع خویش دفاع می‌کنند. تفاوت در آنست، که در پاکستان و ترکیه سرمایه‌داری تجاری، سیستم غالب نیست و دیکتاتوری دلال‌ها و بازاری‌ها حاکم نیست و سرمایه‌های ژنرال‌ها صرف دلالی نمی‌شود، اما در جمهوری اسلامی، حرف آخر را دبیرکل حزب بازار، "موتلفه اسلامی"، می‌زند و تازه ژنرال‌شده‌های به ثروت و مکنت دست یافته، مقلد و شریک این ولی فقیه‌اند!

وقتی شیعیان‌ترین اعمال در مساجد و در ستادهای بسیج، با جوانان کم سن و سال انجام می‌شود و این ستادها به مراکز اوباش، قاچاقچیان، منحرفین اخلاقی و باج‌گیرها تبدیل شده، آنها دیگر بسیج سپاه پاسداران انقلاب نیستند، بلکه بسیج اوباش حامی کودتاچی‌اند!

مردم می‌بینند زیر شعار دفاع از عدل اسلامی، بزرگترین بی‌عدالتی‌ها در کشور جریان دارد و سرمداران همین بی‌عدالتی‌ها، در عدالتخانه ایران بزرگترین موانع را بر سر راه تحولات بوجود آورده و اکنون نیز ستاد کودتا تشکیل داده‌اند. پس این عدل اسلامی نیست، "بی‌داد اسلامی" است، زیر شعار دفاع از انقلاب و اسلام!!

ده‌ها و صدها نمونه را می‌توان ذکر کرد، که همگی حکایت از دره عمیق تضادها بین حاکمیت و جنبش مردم دارد. تضاد بین حرف و عمل، تضاد بین انقلاب، که توده دهها میلیون همچنان طرفدار آرمان‌های واقعی آن باقی مانده‌اند، و آنها که در حساس‌ترین مراکز نظامی، امنیتی و حکومتی به انقلاب خیانت کرده اما همچنان دم از انقلاب اسلامی و دفاع از ارزش‌های آن می‌زنند.

بنابراین، بزرگترین پرسش آنست که: کودتا علیه دولت خاتمی، می‌رود تا به این تضادها خاتمه بخشد، یا برعکس، بر این تضادها بیافزاید؟

پاسخ بی‌تردید به این پرسش، همانا تشدید تضادهای ناشی از ادامه توطئه‌ها علیه جنبش مردم است. تضادهایی، که در صورت پیروزی کودتا علیه دولت خاتمی زمینه‌های بروز دیگری خواهد یافت.

تضادهای موجود در بطن جنبش عمومی مردم ایران، این جنبش را تعمیق می‌بخشد و اشکال نوین مقابله با ضد انقلاب حاکم را در دستور کار قرار می‌دهد.

مردم، بر خلاف مخالفان جنبش، تمایل و امکان دست بردن به اسلحه ندارند. مخالفان تحولات که در تضاد کامل با مردم قرار گرفته، شعار و عملشان در تضاد با هم است و هیچ منطقی در چنته ندارند، به اسلحه، خشونت و بیانیه‌های نظامی متوسل می‌شوند. چنان که شده و آشکارتر از هر زمان دیگری خود را در برابر توده مردم عریان ساخته‌اند. بنا براین، بحث بر سر تغییر اشکال مبارزه، به ابتکارهای تازه جنبش مردم ایران باز می‌گردد. آنها تا پیش از یورش به خوابگاه دانشجویان نمی‌توانستند تصور کنند، این یورش می‌تواند زمینه‌ساز برپایی بزرگترین کنگره ملی و مسالمت آمیز مردم ایران برای تعیین تکلیف با مخالفان تحولات شود. رویدادی که به سرعت و پیش از برخی ماجراجویان به اهمیت آن پی بردند و با تحمیل خشونت و سازمان دادن آن به مقابله با چنین رویدادی برخاستند. بنابراین، بحث بر سر ابتکارها و اشکال تازه مقابله با کودتاچیان و توطئه‌گران است، نه رکود و عقب‌نشینی جنبش!

اتفاقاً، در جریان یورش به دانشگاه تهران و تحصنی که در آن شکل گرفته بود، مردم بیش از هر زمان دیگری شعار و تاکید محمد خاتمی، برای پرهیز از هر نوع خشونت را که پیوسته تکرار می‌شود، درک کردند. اگر رویدادهای مربوط به عملیات کودتائی اخیر، چند درس بزرگ برای جنبش مردم در برداشته باشد، بی‌شک یکی از این درس‌ها، همین پرهیز از افتادن در دام خشونت است که مخالفان تحولات مدافع و سازمان دهنده آن هستند. این درس بزرگ، با خاتمی و بی‌خاتمی، برای جنبش مردم ایران می‌ماند. رویدادهای اخیر، براساس همین درک عمیق مردم از توصیه‌های محمدخاتمی برای پرهیز از هر نوع خشونت، به محبوبیت باز هم بیشتر وی در میان مردم انجامیده‌است. شتاب موتلفه اسلامی و بخشی از فرماندهان سپاه پاسداران و رئیس توطئه‌گر و کودتاچی قوه قضائیه برای تمام کردن کار خاتمی در همین مرحله، ناشی از همین امر است. آنها نیز، براساس نظرسنجی‌هایی که در روزهای اخیر بی‌وقفه در سراسر شهر تهران و بصورت پنهان و آشکار انجام داده و می‌دهند، می‌دانند که متعاقب توطئه‌های کودتائی اخیر، محبوبیت وی در میان توده مردم رو به افزایش بیشتر رفته و نفرت از توطئه‌کنندگان رو به تشدید بیشتر. همین است که تصور می‌کنند، حتی یک روز تاخیر در پایان کار خاتمی، نفرت مردم از آنها را متمرکز تر و محبوبیت مردمی خاتمی را فشرده تر می‌کند. ما نیز، از محلات مختلف تهران اطلاع داریم، که همزمان با تشدید توطئه‌های سازمان یافته توسط موتلفه اسلامی، بازاری‌ها و روحانیون متحد آنها علیه دولت خاتمی در هفته‌های اخیر، در تاکسی‌ها، اتوبوس‌ها، صف‌ها و هر جا که اجتماع مردم ممکن شده‌است - حتی در بحث‌های خانوادگی - فضای حاکم، فضای محبوبیت باز هم بیشتر محمد خاتمی (و به قول توده مردم "سید مظلوم") است، که زیر بیشترین فشارها قرار گرفته تا صحنه را ترک کند.

به این خواست کودتاچیان، حتی اگر به قیمت سرنوشتی نظیر سرنوشت "آلنده" در شیلی ختم شود، باید پاسخ منفی داد. باید متکی به خواست عمومی مردم ایران، در کنار جنبش مردم ایستاد و شانه به شانه آنها، ابتکارهای تازه‌ای را برای خنثی‌سازی کودتا جستجو کرد!

تضاد بین حاکمیت و جنبش مردم، هر اندازه بیشتر تشدید شود، به همان اندازه ابتکارها و روزه‌های تازه برای مقابله با را خود همراه خواهد آورد. بی‌تردید باید ایستاد!

کیهان

روزنامه نیست، ستاد کودتاست!

ستاد کاری افرادی که در بالا از آنها نام برده شد، از جمله حسین بحرالعلوم، "دفتر پژوهش های کیهان" است. سردار سرتیپ نقدی، فرمانده ضد اطلاعات (حفاظت اطلاعات) نیروهای انتظامی در همین مرکز و با همین افراد تشکیل جلسه می دهد.

بسیاری از اسنادی که در "دفتر پژوهش های کیهان" وجود دارد، نسخه های کپی شده از اسناد وزارت اطلاعات و امنیت است، که سعید امامی، توسط حسین شریعتمداری در اختیار این مرکز گذاشته است.

سعید امامی، در جلسات این مرکز پژوهشی (!!) تحلیل اوضاع کشور را ارائه می داده و خط مشی تبلیغاتی علیه روشنفکران کشور و برنامه های عملیاتی آینده را (تخریب، انفجار، آتش زدن کتابفروشی ها، حمله به مجالس ترجم و...) ابلاغ می کرده است. او، خود شخصا نیز مقالاتی را نوشته و برای چاپ در اختیار این مرکز می گذاشته است. نام مستعار سعید امامی در مقالاتی که به قلم وی در کیهان چاپ شده، "مهدی جباری" است. این مقالات، عمدتاً متکی به بازجویی ها و سوابق زندانیان روشنفکر زمان شاه تنظیم می شده است.

خانه ثابت پاسال

خانه بسیار بزرگ سرمایه دار بزرگ دوران شاه، "ثابت پاسال"، واقع در انتهای خیابان جردن، از همان آغاز پیروزی انقلاب، در اختیار امثال بحرالعلومی قرار گرفت و بسیاری از زنان محله شهرنو به این محل منتقل شدند. بر فراز دیوار سنگی باغ این خانه، سرعت سیم های خاردار کشیدند و آنرا تبدیل به قلعه کردند. از میان این زنان، که ابتدا طی مراسمی، توبه داده شدند، جمعی برای زندانبانی تربیت شدند و جمعی نیز برای جنجال آفرینی در دانشگاه ها و مقابل دفتر احزاب و سازمان های سیاسی، بحرالعلومی، پس از سقوط نظام شاهنشاهی، لباس شهربانی را از تن درآورد، اما در خانه "ثابت پاسال" به خدمت مشغول شد. این خدمت اکنون در روزنامه کیهان و با استفاده از همان شبکه ای که پایه های آن از خانه ثابت پاسال ریخته شد، ادامه دارد!

حاج سعید و حاج حسین

نقش سعید امامی و حسین شریعتمداری تاکنون در رویدادهای زیر محرز شده است و بخشی از انگیزه شتاب مدیران روزنامه کیهان برای خاتمه بخشیدن به پرونده سعید امامی و یاری همه جانبه با مولفه اسلامی برای سقوط دولت محمد خاتمی در این واقعیات نهفته است:

- ۱- حضور فعال در کلیه فعالیت هایی که علیه کانون نویسندگان انجام شده است. از جمله ماجرای مهمانی سفارت آلمان، توطئه به دره انداختن اتوبوس حامل نویسندگان در جاده آستارا، ربودن فرج سرکوهی و ناچار ساختن او به انجام یک شوی امنیتی در فرودگاه مهرآباد تهران...
- ۲- در تهران برای نخستین بار فاش شده است که رهبری عملیات حمله به مراسم ختم سیاوش کسرانی، حمله به اتوبوس جهانگردان آمریکائی و ... همه به عهده سعید امامی بوده و حسین شریعتمداری پوشش تبلیغاتی-خبری آن را برعهده داشته است.
- ۳- سازماندهی ربودن "علی توسلی" از کادרהای سازمان فدائیان اکثریت، با کمک "هماکلهر" که بعنوان نماینده سیار فرهنگی در آسیای میانه فعال بوده و هست!
- ۴- بپ گذاری در حرم حضرت رضا و سپس ترتیب دادن شوی تلویزیونی از سه دختر توابع مجاهد، بعنوان عاملین این انفجار.
- ۵- انتشار اولین شماره "کتابچه حقیقت" با استفاده از بازجویی های زیر شکنجه و پرونده های طبقه بندی شده رهبران حزب توده ایران. شماره دوم "کتابچه حقیقت" اختصاص به سازمان فدائیان خلق داشته، که با استفاده از بازجویی ها زیر شکنجه زندان یاد "انوشیروان لطفی" تنظیم شده و از طریق شبکه توزیع گروه باصطلاح پژوهش کیهان آماده توزیع است.
- ۶- تهیه لیست مرگ، با همکاری حسین شریعتمداری و سپس ارائه این لیست به کانون مافیائی صدور احکام و فتوای قتل ها و سپردن اجرای آن به شبکه عملیاتی.
- ۷- تهیه قانون جدیدی برای مطبوعات، که اکنون بعنوان طرح اصلاحی قانون مطبوعات، توسط یاران و همفکران سعید امامی در مجلس طرح و کلیات آن تصویب شده است. در تهیه این طرح، حسین شریعتمداری نقش داشته است.
- ۷- تاکنون و براساس آنچه که از بازجویی های سعید امامی بر سر زبان هاست، بیش از ۷۰ تن، طی پروژه نابودی روشنفکران ایران، به قتل رسیده و یا نابود شده اند. از جمله این افراد سعیدی سیرجانی است که بازجوی مستقیم وی سعید امامی بوده است!

اطلاعائی که در اختیار "راه توده" قرار گرفته و برای نخستین بار منتشر می شود:

- ۱- تیم نویسندگان و باصطلاح پژوهشگران کیهان کیستند و چه نقشی در توطئه های پیاپی علیه جنبش مردم دارند.
 - ۲- توابع سازمان پیکار، توابع سازمان مجاهدین خلق و رئیس شهربانی "شهرنو" در زمان شاه، تیم تبلیغاتی-عملیاتی کیهان را تشکیل می دهند.
 - ۳- کتابچه دوم حقیقت، که اختصاص به سازمان اکثریت دارد، از روی بازجویی های زندان یاد "انوشیروان لطفی" (عضو رهبری سازمان اکثریت که اعدام شد) در کیهان تهیه و آماده توزیع شده است.
 - ۴- حسن توسلی، از کادרהای مرکزی سازمان فدائیان اکثریت به کمک "هماکلهر"، از توابع سازمان مجاهدین که زیر نظر حسین شریعتمداری سرپرست کیهان، در جمهوری های تازه تاسیس اتحاد شوروی سابق پرسه می زند، به دام افتاد. سعید امامی، طرح این عملیات را ریخته بود.
- در روزهای پرحادثه و کودتائی، تیم توابع مستقر در کیهان، در تمام عملیات حضور داشتند. آنها هم در تخریب، ضرب و شتم و حمله به کوی دانشگاه شرکت داشتند و هم تحت پوشش خبرنگار افراد را شناسائی می کردند.
- همه می دانند که حسین "شریعتمداری" و "حسن شایانفر" دو یار و همفکر "سعید امامی"، کیهان را ستاد تبلیغاتی و عملیاتی برای کودتا کرده بودند. این تیم عملیاتی که در عین حال هیات نویسندگان کیهان را نیز تشکیل می دهند، کیستند: هوشنگ ادی، شاهرخ سخائی (توابع سازمان پیکار)، راضیه نجار، هما کلهر، حسین داوود زاده (توابع مجاهدین خلق)، حبیب کریمی و جمشید صداقت نژاد. این دو از همکاران حسین شریعتمداری و حسن شایانفر در سال هائی هستند که آنها در زندان های جمهوری اسلامی - از جمله زندان گوهر دشت - شکنجه و سپس از شداد و توابع سازی را برعهده داشتند. شبکه بزرگی از توابع مجاهدین در زندان های گوهر دشت و اولین بدین ترتیب شکل گرفت و سازمان داده شد. این توابع، چهره ای برانگیز مخوف تر از شکنجه گران یافته بودند. حسین شریعتمداری و حسن شایانفر مبتکران طرحی بودند که فرد سیاسی را به ضد خویش تبدیل می کرد و این انسان ضد خویش، اعصاب و توان همفکران سابق خود را می جوید.

در تیمی که حسین شریعتمداری از زندان با خود به کیهان آورده و در تمام سال های اخیر، در تمام جنایات، پرونده سازی ها، فرهنگ ستیزی ها و حوادث اخیر کودتائی دست داشته اند، یک چهره شاخص دیگر هم وجود دارد. این چهره شاخص "حسین بحرالعلومی" است.

حسین بحرالعلومی، در زمان شاه، رئیس کلاتری شهرنو بود و با استفاده از آشنائی های خود با زنان بدنام، باج گیرها، چاقو کش ها و خانه دارهای سابق، نقش مهمی در سازماندهی این قماش افراد برای جمهوری اسلامی ایفا کرده است. بخشی از سازمانی که او از میان این نوع افراد فراهم آورده، اکنون بعنوان انصار حزب الله فعالند. در روزهای تحصن دانشجویی و ماجرای تخریب و آتش سوزی در تهران و فراهم ساختن زمینه حمله به تحصن کوی دانشگاه این افراد توانستند وظیفه خود را به نحو کاملی ایفا کنند.

نبرد اطلاعاتی-امنیتی در جمهوری اسلامی

خیانت و جنایت در تونل های پیچ در پیچ جاسوسی

توقیف روزنامه "سلام" حتی اگر به آزادی قابل پیش بینی آن نیز بیانجامد، به رویدادی افشاگر تبدیل شد. جلوگیری از انتشار سلام و تصویب کلیات طرح تغییر قانون مطبوعات نشان داد، که بازندگان بزرگ انتخابات آینده مجلس اسلامی، برای جلوگیری از باخت چند باره خود، مطبوعات را هدف گرفته اند. اما، این، همه انگیزه یورش به سلام نبود. این یورش و توقیف در عین حال، کوششی است برای جلوگیری از پیگیری قتل ها و پرونده سعید امامی، که می رود تا بزرگترین ضربه امنیتی-سیاسی را به سردمداران جناح راست وارد آورد.

روزنامه صبح امروز، در تاریخ ۱۷ تیرماه، در سرمقاله خود نوشت: «تعطیلی سلام نشان داد که اراده طراحان طرح کذابی چه در مجلس و چه خارج از آن، چه قبل و چه بعد از مرگ سعید امامی، فقط یک صورت بندی حقوقی نیست. طرح حاکی از یک اراده سیاسی است که به سکوت کشاندن مطبوعات و ممانعت از پیگیری قتل ها را در یک راستا جعبندی می کند. از همین روست که اقدام هوشمندانه روزنامه سلام، در یافتن حلقه واسطه این دو جریان غیر قابل تحسین دانسته شد...»

متن نامه دوم که سلام همراه آن توقیف شد، در واقع این حلقه واسطه را روشن تر می کرد. عباس عینی در مصاحبه مطبوعاتی گفت: «نامه ها به خط سعید امامی است. به دفتر روزنامه سلام فاکس شد. آرم محرمانه هم ندارد. نامه دیگری هم هست...»

در گرما گرم همین رویدادها و افشاگری ها، طرح یورش به خوابگاه دانشجویان، بعنوان بخش دیگری از باصلاح مبارزه با تهاجم فرهنگی به اجرا گذاشته شد. تغییر قانون مطبوعات و مبارز با آنها نیز بخشی از همین مبارز است که سعید امامی طراح آن شناخته شده است.

نفوذ و ارتباط مستقیم سعید امامی با دفتر رهبر و شخص "میرحاجزی"، منشی مخصوص خامنه ای، بسیاری از راه ها را برای طرح های او هموار می کرد. در واقع، اگر حتی بخش اندکی از گفته های مقامات پیرامون جاسوس و نفوذی بودن سعید امامی درست باشد (ارتباطی که روز به روز ابعاد امریکائی-اسرائیلی آن بیشتر فاش می شود). سعید امامی در بسیاری از موضع گیری های شخص رهبر تاثیر مستقیم داشته است. تاکیدهای مکرر او روی تهاجم فرهنگی و ضرورت مبارزه با آن، تاکید بر مقابله با اینترنت و ماهواره حکایت از همین نفوذ عمیق دارد. این نفوذ و لقاء به خدی است، که از خامنه ای، که روزگاری او را یکی از روحانیون روشن بین می شناختند و او را علاقمند به هنر و فرهنگ می شناختند، فردی بشدت قشری و مهاجم به فرهنگ و هنر ساخته است. سخنرانی یکسال پیش او در جمع دانشجویان دستچین شده در دانشگاه تهران نمونه برجسته این دگردیسی است. او در همین سخنرانی، که بدنبال آن قتل های سیاسی-حکومتی شروع شد، بصورت بشدت تحریک آمیزی

روشنفکری و روشنفکران ایران را بیمار خواند و از میان تمام شعرای ایران به مسجد از صائب تبریزی پرداخت!

هیچکس نمی دانست این افاضات هنری-فرهنگی برای چیست و به چه منظوری بیان می شود. شاید خود هم نمی دانست تحت تاثیر القانات طولانی میرحاجزی و سعید امامی، از بیست رهبری به دانشگاه رفته و در جمع دانشجویانی که میرحاجزی دستچین کرده بود، چنین سخنانی را بر زبان راند. آنها که نقشه قتل ها را در سر داشتند، می دانستند چه می کنند. آنها نیازمند این سخنان رهبر بودند، تا آن را حتی برای روحانیون صادر کننده احکام قتل ها و فتوا دهندگان تلقین کرده و طرح قتل های سیاسی-حکومتی را به اجرا بگذارند. آتش بیار مطبوعاتی این خط، حسین شریعتمداری، سرپرست روزنامه کیهان بود، که گفته می شود هر چهارشنبه قرار ثابت با رهبر دارد و در ملاقات هایش همین القانات را پیش می برد!!

سعید امامی ابتدا بدلیل سازمان دادن قتل ها دستگیر شد، اما بسرعت مشخص شد که او سرطان پیش رفته سازمان جاسوسی امریکا و اسرائیل تا مغز استخوان دستگاه امنیتی جمهوری اسلامی است و رهبر را نیز هدایت می کرده است!

اعترافات پیک جاسوس دستگیر شده، که هنوز نام او را اعلام نکرده اند و روزنامه صبح امروز تنها در گزارشی پیرامون حمله به مینی بوس امریکائی ها، از وی بعنوان "مردی که از شرق آمد" اشاره کرده، سر نخ های اولیه سعید امامی را برملا ساخت.

سعید امامی در طول بازداشت، ظاهرا و بنا بر گزارش هایی که مطبوعات منتشر کرده اند، ابتدا نقش های مختلف بازی کرد تا ناچار به اعتراف نشود، اما سرانجام دهان گشود و هول انگیزترین رابطه های داخلی و جهانی خود را فاش ساخت. از جمله انگیزه های بسیار مهم برای کشتن او در زندان، جلوگیری از ادامه این اعترافات و کشاندن آنها به یک دادگاه بود. سعید امامی، دهان گشوده بود و باید نابود می شد. سازمان های جاسوسی امریکا و اسرائیل در این قتل دست داشتند؟ پاسخ این سؤال به وجود مهره های دیگر امریکا و اسرائیل در زندان ها و دستگاه های امنیتی جمهوری اسلامی بستگی دارد. آنچه مسلم است و تلاش بسیار می شود تا به پیگیری مطبوعاتی قتل ها خاتمه داده شود، آنست که سازمان ها و ارگان های امنیتی زیر نظر "رهبر" عمل کرده اند و از آن بدتر، اینکه این نفوذ، سال ها تا زیر گوش رهبر ادامه داشته است. روزنامه سلام، به این نقطه نزدیک شده و نشان داده بود که اوراق بازجویی و اعترافات سعید امامی را در اختیار دارد، بنابراین با بستن سلام، خواستند به دیگر مطبوعات نشان دهند که تا چه حد نسبت به پیگیری پرونده قتل ها، در مطبوعات حساسیت دارند. یورش به خوابگاه دانشجویان و رفتن به سمت کودتا علیه دولت و مطبوعات نیز ادامه این حساسیت بود.

آنچه که افشاء شده و می شود، نشان می دهد، که سه خواست اساسی انقلاب بهمن، یعنی استقلال کشور نیز همانگونه بر باد رفته و می رود که آزادی و عدالت اجتماعی رفته اند!

پیش از تصویب طرح تغییر قانون مطبوعات، توقیف سلام و یورش به خوابگاه دانشجویان، حجت الاسلام نیازی در سخنرانی خود در شهر یزد گفته بود: «عاملان قتل ها به نام مبارزه با تهاجم فرهنگی دست به این اعمال ننگین زدند...»

حجت الاسلام فلاحیان، پس از فرار از تهران و تامین امنیتش در مشهد توسط آیت الله واعظ طبسی، به روزنامه جمهوری اسلامی تلفن کرده و نظراتش را برای چاپ، با این روزنامه در میان گذاشت. او دخالت خود در قتل ها را تکذیب کرد، اما جاسوس بودن سعید امامی را تلویحا تأیید کرد و گفت: «جاسوسی پدیده های شایع در تمامی سازمان های اطلاعاتی دنیاست. امثال این موارد در سازمان های "سیا"، "انلیجنت سرویس" هم وجود دارد...»

این اظهارات در مشهد و تحت حمایت واعظ طبسی که خود گفته می شود نزدیک ترین روابط را با این نوع سازمان ها در انگلستان دارد، این گمان را تقویت کرده است، که سازمان جاسوسی انگلستان، برای جا باز کردن

برای مهره‌های بیشتر خود در دستگاه‌های امنیتی جمهوری اسلامی، به افشای سعید امامی کمک کرده‌است! چرا که تاکنون آنچه که مطرح شده حکایت از روابط سعید امامی با آمریکا و اسرائیل دارد.

این اظهار نظرها، بتدریج به شک و تردیدهای جبهه دوم خرداد، پیرامون نفوذی بودن سعید امامی خاتمه بخشید و آنها بتدریج جاسوس بودن سعید امامی را بعنوان یک رویداد بسیار مهم مطرح کردند. آنها تاکنون می‌کوشیدند سعید اسلامی را در رابطه با قتل‌های سیاسی و عوامل داخلی این ماجرا مطرح سازند.

در همین رابطه، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، در آخرین شماره نشریه عصرما (۱۶ تیر) دست به یک افشاکاری کم سابقه زد.

عصرما نوشت: «مصطفی کاظمی، معروف به موسوی، ماهیت عاملان قتل‌ها را افشا کرد و به مشارکت خود و برخی از عوامل دیگر، از جمله به نقش نزدیکان رئیس سازمان اسناد انقلاب اسلامی [حجت‌الاسلام حسینیان] در ماجرای قتل‌ها اعتراف کرد.»

بدین ترتیب، مسئله نقش علی فلاحیان، بر این نخستین بار، با این صراحت مطرح شد.

جبهه دوم خرداد به همین روش فاش ساخت که فلاحیان، حسینیان و مرتضوی (رئیس دادگاه مطبوعات) همه به مدرسه «حقانی» تعلق دارند. مدرسه حقانی، رسماً وابسته به انجمن حجتیه است و بسیاری از گردانندگان دادگاه‌ها، قوه قضائیه، حکام شرع، مسئولین ایدئولوژیک نیروهای مسلح و کاربدستان روحانی وزارت اطلاعات و امنیت، تلویزیون، سازمان تبلیغات اسلامی و مرکز اسناد، از وابستگان و فارغ التحصیل‌های این مدرسه‌اند. بخش عمده بودجه این مدرسه، که آیت الله مصباح یزدی از گردانندگان اصلی آنست، از سوی آستان قدس رضوی و شخص آیت الله واعظ طبسی تامین می‌شود!

نشریه عصرما، که فعالیت‌های اخیر حسینیان، پس از اعلام مرگ سعید امامی را، کوششی جهت نجات علی فلاحیان، دوست دیرینه خود می‌داند، نوشت:

«ارتباط بسیار نزدیک سعید اسلامی با افرادی از گروه محفلی حقانی، به خصوص علی فلاحیان...» سبب شد که «حسینیان که خود نیز از جمله اعضای محفل حقانی است، با توجه به دسترسی احتمالی وی به برخی جزئیات پرونده اسلامی که از نظر او مدارکی قابل خدشه و غیر قابل اثبات در محکمه‌اند، او را در میدان دفاع از سعید اسلامی این چنین مصمم و جدی کرده‌است، تا در این رهگذر دوست نزدیک خود، یعنی علی فلاحیان را از کشیده شدن به ماجرای قتل‌ها و عواقب احتمالی آن نجات دهد.»

عصرما که این مطلب را تحت عنوان بزرگ «حسینیان چه می‌دانند؟» منتشر کرد، در صفحه دیگری خبر از دیدار فلاحیان و ری شهری داد.

به نوشته عصرما، فلاحیان در این دیدار از ریشهری می‌خواهد مساله مدیریت سعید اسلامی در یکی از ادارات کل تحت مسئولیت خود را مطرح نماید تا فشارهای ایجاد شده بر فلاحیان کاهش یابد و پای او به این پرونده کشیده نشود. اما ریشهری بیم زده از موقعیت خود، نمی‌پذیرد و به نوشته عصرما، اعلام می‌کند: «چنانچه این موضوع توسط افراد دیگری نیز مطرح شود، به سوابق موجود در پرونده سعید اسلامی اشاره خواهم کرد.» عصرما ادامه می‌دهد: «گفته می‌شود حجت الاسلام ریشهری در زمانی که مسئولیت وزارت اطلاعات را برعهده داشته‌است، شبهه جاسوس بودن سعید اسلامی را مطرح کرده، که در پرونده وی موجود است.»

عصرما در مقاله اصلی و دو صفحه‌ای خود، تحت عنوان اصلی «عوامل بحران ساز در امنیت کشور کدامند؟» که عنوان فرعی «تحلیلی پیرامون آخرین یافته‌های پرونده قتل‌های سیاسی» است، به افشاکاری بی سابقه‌ای دست می‌زند و مسئله نفوذ عمیق دستگاه جاسوسی انگلستان را در جمهوری اسلامی فاش می‌سازد. ظاهراً شناخته شده‌ترین سرگروه‌های دستگاه‌های جاسوسی انگلستان در ایران سربه نیست می‌شوند تا سازمان جدید روی این مغروریه از نو برپا شود. عصرما ابتدا می‌نویسد:

«انقلاب از بدو پیدایش تاکنون، از فقدان تشکل و سازمان نیرومند انقلابی رنج برده‌است. این نقطه ضعف بنابرین سبب شد عوامل نفوذی در کلیه ارگان‌های حساس و مهم نظام حضوری جدی و موثر داشته باشند.»

عصرما، زنجیره‌ای از حوادث را که از ابتدای انقلاب تاکنون اتفاق افتاده دنبال کرده و می‌نویسد:

«۱- مرگ اسماعیل رائین، نویسنده کتاب فراماسونری در ایران و مطلع‌ترین فرد نسبت به شبکه جاسوسی انگلیس در کشورمان آماده انتشار کرده بود که روزنامه‌ها خبر از فوت وی دادند. او شب قبل از حادثه خود را بر سر راه مهندس موسوی که در آن زمان سردبیر روزنامه جمهوری اسلامی بود قرار داده و با اضطراب و نگرانی گفته بود: «دستم به دامن، می‌خواهند مرا بکشند». مهندس موسوی پاسخ می‌دهد: «چرا به دادستانی انقلاب رجوع نمی‌کنید، بنده که مسئولیتی در این زمینه ندارم.»

۲- مرگ حسین فردوست و مظفریقانی که از موثرترین و کلیدی‌ترین عمال انگلیس به شمار می‌آمدند در زندان جمهوری اسلامی ایران. فردوست مدتی پیش از مرگ به برخی از بازجوها خود گفته بود که انگلیسی‌ها می‌خواهند مرا بکشند. بقایای نیز بلافاصله پس از شروع بازجویی به ظاهر بیمار شده و به بیمارستان منتقل شد. او در بیمارستان پس از چند روز جان سپرد.

۳- قتل شاپور بختیار در آستانه سفر مهم و تاریخی میتران به ایران.

۴- قتل قاسم‌لو در یکی از کشورهای اروپائی (اتریش)

۵- ماجرای قتل شرفکندی که به تشکیل دادگاه میکونوس منجر شد، علاوه برداشتن ویژگی‌های مشترک با قتل‌های پیشین، به نحو مشکوک و سؤال برانگیزی، سرنخ‌هایی حاکی از دخالت دولت ایران در این ماجرا به دست دادگاه داد.

۶- یک محموله سلاح در بلژیک، در مجموعه اقلام تجاری کشف و به نام دولت ایران ثبت و آماده حمل شده بود. جالب اینکه ماموران پلیس با اطلاع کامل قبلی، در میان اقلام مختلف تجاری، مستقیماً به سراغ کانتینرهای حاوی سلاح می‌روند!

۷- در سال ۷۵ طرح سقوط اتوبوس حامل نویسندگان دگراندیش به دره، در مسیر سفر به ارمنستان.

۸- در جریان پیگیری قتل‌ها، مشخص شد که علت اصلی حمله به اتوبوس حامل امریکائی‌ها، آژانس توریستی که امریکائی‌ها را به ایران آورده بود، با شخصی از یک سازمان اطلاعاتی داخلی ارتباط داشته‌است...»

عصرما در مقاله طولانی خود، بازم تأکید می‌کند: «در وجود و حضور عوامل بیگانه و فعالیت دستگاه‌های اطلاعاتی خارجی نمی‌توان تردید کرد...» و کلیه حوادث یاد شده را ناشی از نفوذ سیستم‌های اطلاعاتی انگلیس و موساد می‌داند.

بدین ترتیب است که آلودگی وسیع دستگاه‌های امنیتی جمهوری اسلامی به سازمان‌های جاسوسی انگلیس، آمریکا و اسرائیل، در لاپلای مطالب و گزارش‌های روزنامه‌ها، هفته‌نامه و حتی ماهنامه‌های گننام و کم تیراژ داخل کشور مشخص می‌شود. هر کس گوشه‌ای از فاجعه را برملا می‌کند، و آنچه در این میان کاملاً عیان است، استقلال کشور است که شانه به شانه عدالت اجتماعی و آزادی، قربانی شده‌است. یعنی سه آرمان بزرگ انقلاب بهمن ۵۷. همین گزارش‌ها نشان می‌دهد، که سعید امامی و دیگر عوامل نفوذی در دستگاه‌های امنیتی جمهوری اسلامی، با تمام کوشش و دقت، در تلاش فراهم ساختن شرایط جهانی برای حمله نظامی آمریکا به ایران و تفاهم افکار عمومی اروپا با این حمله بوده و هستند. این طرح، اکنون نیز با حمله به کوی دانشجویان و حوادث کودتائی مربوط به آن دنبال نمی‌شود؟ در انبوه جنجالی که برپا کردند، تلاش نداشتند شبکه‌های اختاپوسی نفوذی را از زیر ضربه خارج سازند و در این هیاهو علیه محمد خاتمی و دولت او کودتا کرده و به پیگیری‌ها و افشاکاری‌ها خاتمه ببخشند؟

جسارت تاریخی روزنامه سلام، برای انتشار نامه سعید امامی، از این مرحله به بعد معنی و مفهومی تاریخی می‌یابد.

پیگیری افشاکاری‌های امنیتی که اکنون در داخل کشور جریان دارد، شاه کلید بسیاری از رویدادهای جانگذاز و خونین ۲۰ سال اخیر در جمهوری اسلامی است. رویدادهایی که انگیزه‌ها و زمینه‌چینی‌های یورش به حزب توده ایران و قتل‌عام زندانیان سیاسی نیز در متن آن قرار دارد. همانگونه که گنجاندن اصل ولایت فقیه در قانون اساسی و توطئه پرونده سازی برای سید مهدی هاشمی (فردی که استعداد زیادی در سازماندهی داشت و به همان اندازه در پی کشف شبکه‌های جاسوسی آمریکا، انگلیس و اسرائیل در جمهوری اسلامی داشت)، اعدام او و از بین بردن تمام نزدیکان آیت الله منتظری نیز در همین رابطه قابل پیگیری است. با احتمال بسیار، سرنخ مرگ ناگهانی و بسیار سؤال برانگیز احمد خمینی نیز در همین عرصه باید مورد بررسی قرار گیرد. ■

گزارش خبری راه توده

۶ روز مانور کودتا چگونه گذشت!

از سحرگاه ۱۸ تیر ۱۳۷۸ تا عصر روز چهارشنبه ۲۳ تیر، ایران شاهد حوادثی بود که بی شک تاثیر خود را بر تحولات آینده ایران خواهد گذاشت. کافی است گرد و خاکی که هنوز در میدان تبلیغات حکومتی برپاست، فرو بنشیند تا معلوم شود در میدان چه کسی برخاک خفته و چه کسی برپا ایستاده است.

در رویدادهای چند روز گذشته، دو جبهه بزرگ مردمی و ضد مردمی با ساز و برگ خود به میدان آمدند، ضعف و قوت خود را نشان دادند و دو جانب صحنه رو در روئی شگفتی را که از دوم خرداد آغاز شده، به اشکال دیگری به نمایش گذاشتند.

ماجرای از حمله سحرگاهی به خوابگاه دانشجویان دانشگاه در خیابان کارگر شمالی آغاز شد. تحلیل گران معتقدند که این حمله، حلقه دیگری از توطئه های ارتجاع برای خنثی کردن برنامه های اصلاحی بود و در دل این نقشه راهبردی (استراتژی)، دو هدف کار بردی (تاکتیکی) عمده را هم در دستور کار داشت: ۱- ایجاد جو کاذب برای جلوگیری از افشای پرونده قتل های پاییزی، که وارد مرحله حساس و تازه ای شده است؛ ۲- انحراف اذهان از توطئه علیه مطبوعات که خود سنگری از سنگرها، برای نبرد بر سر انتخابات مجلس ششم در گرفته است.

نقشه وقتی به اجرا درآمد که گروه کوچکی از دانشجویان در شب جمعه، در اعتراض به بسته شدن روزنامه سلام، در محدوده خیابان کارگر راه پیمایی کردند و بعد از دادن شعارهای بسیار نرم به خوابگاه های خود رفتند. تنها عده کمی در خیابان باقی ماندند. در این هنگام یگان های ضد شورش نیروی انتظامی با ساز و برگ کامل نظامی در محل حاضر شدند. حضور نیروی انتظامی با این تجهیزات وسیع برای مقابله با حداکثر ۵۰ یا ۶۰ نفری که در خیابان مانده بودند، آنقدر مایه تعجب شد که مسئولان بالای وزارت کشور بلافاصله در محل حضور یافتند.

محمد جواد حق شناس، مدیرکل سیاسی وزارت کشور، در گفتگویی با روزنامه نشاط (۲۲ تیر ۷۸) تشریح کرد که "مدیرکل سیاسی انتظامی استانداری تهران" در محل حضور می یابد و بعد از توافق با دانشجویان در باره قطع شعارها و بازگشت به درون خوابگاه از مقام ارشد نیروی انتظامی مستقر در محل نیز می خواهد که منطقه را ترک کنند... این خواسته اجابت نشد. مقام ارشد نظامی این درخواست را به صورت مکتوب می خواست، در حالیکه در آن بحبوحه این نواح اقدامات سیاسی احتیاج به مکتب نداشت. از میان دانشجویان چند نفر که هرگز شناخته نشدند و صورت های خود را بسته بودند، یک سرباز را به گروگان گرفتند و او را به خوابگاه بردند و کتک زدند.

سپید احمدی، فرمانده ارشد نیروی انتظامی که از افسران مذهبی شهربانی است و گفته می شود معزول و دستگیر شده، بعد از دستگیری اعتراف کرده است که برای پورش به خوابگاه دانشجویان با آیت الله یزدی تماس گرفته و دستور حمله را گرفته است.

بدنبال این کسب تکلیف، نیروهای ضد شورش که حدود ۲ هزار نفر بودند وارد خوابگاه شدند و آن را به محاصره کامل خود درآوردند. در این هنگام که نزدیک صبح بود، انصار حزب الله که لباس سیاه پوشیده و به انواع سلاح های سرد مجهز بودند به خوابگاه ریختند. آنها درها را شکستند، دانشجویان را در حال خواب بیرون کشیدند و به تونل مرگی می انداختند که نیروهای انتظامی در راهروها درست کرده بودند. حاصل این هجوم بی سابقه صحنه های دلخراشی بود که تاکنون هیچکدام آنها در هیچ نشریه ای منتشر نشده است.

از غروب روز جمعه که دانشجویان توانستند گردهم جمع شوند و خیابان امیر آباد را ببندند تا ۲۴ ساعت بعد حادثه مسیر عجیبی را طی کرد. با پخش اخبار، ابتدا بطور شایعات و سپس توسط روزنامه های جبهه دوم خرداد ماجرا بعد ملی بخود گرفت. جبهه دوم خرداد بسرعت تمام کوشید از این حادثه برای افشای جناح انحصار و ارتجاع و زدن یک ضربه کاری استفاده کند. بلافاصله سعید حجاریان و مصطفی تاج زاده در دانشگاه مستقر شدند و دفتر تحکیم وحدت کوشید رهبری حرکت دانشجویی را بر عهده بگیرد. اما دو چیز قابل محاسبه و کنترل نبود: خشم جوانان و مردم که بیست سال است زیر شدیدترین فشارها قرار دارند، و عدم تشکل دانشجویان. این حادثه نشان داد که جریان های سیاسی نفوذ بسیار اندکی در دانشگاه دارند و این امر راه را برای هر نوع نفوذ و تبدیل جنبش دانشجویی به ضد خود باز گذاشت. جناح راست که با یک رسوائی ملی روبرو شده بود، در پیله سکوت فرو رفت. حتی روزنامه های کیهان و رسالت هم نتوانستند آشکارا از این اتفاق دفاع کنند. روزنامه کیهان که بی تردید از طریق حسین شریعتمداری - دوست صمیمی سعید امامی - به جریان قتل ها وصل است و در نقش فرماندهی این جریان حرکت می کند، در سرمقاله شنبه ۱۹ تیرماه خود سخن از حضور منافقین و عناصر بیکار به میان آورد. در حالیکه تحضن آرام دانشجویی ادامه داشت. شنبه شب، عنصر بسیار مهم دیگری به حادثه اضافه شد. جنبش دانشجویی به سرعت رنگ مردمی گرفت. انبوه مردم تا سحر در مقابل کوی دانشگاه حاضر بودند، سخن می گفتند و سخن می شنیدند. حاضران در صحنه دیده اند که نفر مردم آمده جرقه ایست که به شعله ای غیر قابل کنترل تبدیل شود.

حوادث اخیر نشان داد که جناح انحصارگر (جبهه ارتجاع - بازار) دارای تشکیلات عظیم، برنامه ریزی منسجم و ساز و برگ فراوان است و درست از همین ظرفیت برای تبدیل ماجرا به ضد آن استفاده کرد.

برعکس، جبهه دوم خرداد که نشان داد متأسفانه دچار پراکندگی است، برخلاف انتظار، فرماندهی متمرکز ندارد و لحظات تاریخی را نمی شناسد. این جبهه درست بعد از صبح روز یکشنبه که اعلامیه شورای امنیت ملی در محکوم کردن مهاجمین انتشار یافت، باید بلافاصله با تجمعات خیابانی مخالفت می کرد، دانشجویان را به داخل دانشگاه فرا می خواند و از طرق لازم، از جمله مشخص کردن دانشجویان، راه را بر نفوذ عناصر وابسته به مخالفان می بست. این کار فقط و فقط از عهده ریاست جمهوری ساخته بود، اما او در میان ناباوی همگان سکوت کرد.

جبهه دوم خرداد، در اقلیت خود، خواستار پایان دادن یا محلول کردن تحضن دانشجویان بود، اما اکثریت آن گمان می بردند که کنترل اوضاع را در دست دارند و با افزودن بر فشارهای خود خواهند توانست امتیازهای بیشتری بگیرند. این محاسبه دقیق نبود. بعد از خاتمی، دانشجویان به سخنان افراد دیگر توجه نداشتند و در این میان نیز عناصر نفوذی تلاش بسیار می کردند تا دانشجویان را حتی علیه طرفداران و همکاران خاتمی بشورانند و از تبدیل شدن آنها به رهبر و سخنگوی جنبش جلوگیری کنند. این امر بدیهی، در میان هیجان، غوغا و تحریکات عناصر نفوذی از نظر دور مانده بود. تقریباً تمامی چهره های درجه دوم و سوم جبهه دوم خرداد - غیر از خویشی ها و رهبران سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی - به میان دانشجویان آمدند، اما سخنان آنان مخاطبان محلودی داشت، مگر عبداً لله نوری.

از جانب دیگر، انبوه دانشجویانی که با هیچکدام از ترتیب های رایج در چارچوب جریانان سیاسی نمی گنجیدند، به میدان آمدند. روز یکشنبه ناگهان نسل جوان ایران که کل حاکمیت را در برابر خود می بیند، به میدان آمد. دختر ۱۸ ساله ای نیمه شب از میان انبوه مردم بیبا خاست و حرف بقیه را زد: «من ۱۸ سال دارم. انقلاب را ندیده ام. تعریفش را شنیده ام. ما از انقلاب خبر نداریم، اما آزاد زیستن، انسان بودن را می خواهیم... ما صاحب این مملکتیم، ما درجه یک و دو نیستیم...»

صبح روز بعد، معلوم شد که ماشاء الله شمس الواعظین، سردبیر روزنامه نشاط موجود و "جامعه" بسته شده در آن جمع بوده و سخنان آن دختر ۱۸ ساله را شنیده است. این امر از آنجا معلوم شد که وی در سرمقاله روزنامه اش دقیقاً به همان سخنان دختر ۱۸ ساله اشاره کرده و با عنوان اینکه مردم از چه چیز رنج می برند، از همان تحقیری یاد کرده بود که دختر ۱۸ ساله به آن اشاره کرده بود.

از صبح یکشنبه، تیراژ مطبوعات دوم خرداد از مرز یک میلیون گذشت. صبح امروز، خرداد و نشاط هر روز در سه چاپ منتشر شدند. مردم در گروه های انبوه، از آغاز صبح در انتظار می ایستادند و برای خرید روزنامه ها پورش می بردند. اما این اقبال به معنای قبول توصیه ها و مطالب منتشره در آنها پیرامون حفظ آرامش نبود. از سوی دیگر، روزنامه های کم تجربه، مغرور از پیروزی لحظه ای، با امواج حرکت می کردند. انبوه خبرنگاران خارجی و داخلی در

این دیگر یک کودتای تام و تمام بود، که در برابر چشم همگان در حال وقوع بود.

از روز سه شنبه ساعت ۱۰ صبح، سعیدحجاریان از دانشجویان خواست تا از دانشگاه خارج نشوند. او که ظاهراً می دانست، اما نمی توانست با صراحت بیان کند، گفت: «هیچکس خارج نشود، اگر خارج شوید شیشه بانک‌ها خواهد شکست...»

هیجان آنقدر زیاد بود که کسی نمی توانست به مفهوم دیپلماتیک این جمله توجه کند. او نگفته بود شیشه بانک‌ها را شما می شکنید، بلکه گفته بود خواهد شکست! یعنی دیگران خواهند شکست و شما متهم به آن خواهید شد، اما شرایط صراحت بیشتری را می طلبید. اکثریت دانشجویان به حرف‌های او توجه نکردند و یا اگر می خواستند گوش کنند، کسانی با شعارهای تند و تحریک دانشجویان مانع شدند.

بعد از خروج دانشجویان، همان نیروهای سازمان یافته که اکنون رهبری اوضاع را در دست گرفته بودند، جوانان را به نقاط مختلف شهر کشاندند و پیش بینی حجاریان ظهر سه شنبه به تحقق پیوست. حیرت آور بود که در هر صحنه‌ای که آتش سوزی و تخریب بود، دوربین تلویزیون جمهوری اسلامی هم در آنجا حاضر بود، و این نبود مگر هماهنگی و سازماندهی همه عملیات با هم. فرماندهان همان‌ها که چوب سبز در دست، با تلفن همراه نقطه بعد و هدف بعد را مشخص می کردند و دوربین بدست‌های تلویزیون نیز خود را به آن نقاط می رساندند. همین فیلم‌ها را شب تلویزیون پخش کرد و دانشجویان را متهم به این عملیات کرد!

همان روز سازمان تبلیغات اسلامی، به رهبری آیت الله احمد جنتی که بی شک خود یکی از اعضای رهبری این عملیات کودتایی است، مردم را برای راه پیمایی روز چهارشنبه دعوت کرد. هر پنج شبکه تلویزیون و تمام کانال‌های رادیویی به پخش برنامه‌های واحدی پرداختند و با پخش سرود ای ایران و صحنه‌های آتش سوزی اتومبیل‌ها و دکه‌ها از مردم خواستند که برای مقابله با دشمنان به خیابان بیایند و راه پیمایی کنند. مردم به خیابان نیامدند، اما جمعیتی که آنها از قبل و از حاشیه تهران بزرگ و با پرداخت پول و وعده کمک‌های جنسی بسیج کرده بودند، همراه با وابستگان بنیادهای خیریه، بسیج مساجد، لاشخورهایی که دور و بر مساجد می گردند، اوباش و باج گیرهای محلات و کسبه‌ای که تهدیدی به قطع سهمیه هایشان شده بودند، بعنوان مردم به خیابان کشیده شدند.

ساعت ۱۰ شب، محمد خاتمی بعد از خروج از جلسه شورای امنیت ملی، برای اولین بار در مقابل دوربین تلویزیون حاضر شد. به زحمت می پوشید چهره درهم رفته‌اش را باز و چانه و دهان قفل شده‌اش را باز کند. تنها در اواخر مصاحبه بود که به زور لبخندی هم زد. او ناامیدانه از حفظ قانون و مقابله با خشونت سخن گفت. هر چند خودش مستقیماً مردم را به راهپیمایی دعوت نکرد، اما هیات دولت این وظیفه را برعهده گرفت. شهر در اختیار نیروهای بسیج قرار گرفت که همچنان ادامه دارد. موتور سواران در خیابان‌های خلوت حرکت کردند و فریاد سردادند: «رهبر فقط سید علی...»

روز چهارشنبه همه نیروهای نظامی و انتظامی با لباس شخصی، همراه با همان جمعیتی که در بالا نوشتیم، به خیابان آورده شدند. آنها که انقلاب بهمن را بخاطر دارند و در سال‌های اخیر هم شاهد همه نوع تظاهرات بوده‌اند، خوب می دانند که نه این جمعیت، جمعیت انقلابی بود و نه تعداد آن چنان بود که تلویزیون و رادیو به تبلیغ آن پرداختند. حداکثر ۴۰۰-۳۰۰ هزار نفر می شدند که برخلاف انصار حزب الله و بسیج که گلوی خودشان را پاره می کردند، این اکثریت از نفس افتاده، شعارهایی را تکرار می کردند و عکس و پرچمی را هم که در دست داشتند، گهگاه بلند کرده و تکانی می دادند. همه پلاکاردهایی که در دست داشتند آرم سپاه پاسداران را داشت که روی آنها نوشته شده بود «جانم فدای رهبر». حتی یک عکس خاتمی هم در دست‌ها دیده نمی شد. همان پیراهن سفیدهای روز آتش زدن کیوسک‌ها حالا در میان این جمعیت بودند!

تا صبح سه شنبه، شایعات مبنی بر این بود که مسعود ده نمکی و حسین الله کرم به جرم رهبری عملیات حمله به خوابگاه دانشجویان بازداشت شده‌اند، اما رویدادهای روزهای بعد می گوید که این شایعه‌ای بیش نیست و آنها در تمام عملیات بعد از یورش به خوابگاه نیز فعالانه شرکت داشته‌اند. □

میان جمعیت حضور داشتند. خبرنگاران تازه کار و جوان ذوق زده، اخبار اجتماعات در چهار راه‌های شهر را با استفاده از تلفن‌های همراه به روزنامه‌های خود اطلاع می دادند، بی آنکه بدانند افراد نفوذی کیستند، حوادث چه مسیری را طی می کند و آنچه روی می دهد، در پایان به کجا خواهد انجامید و به سود چه کسی تمام خواهد شد. این برداشت‌های هیجان انگیز، روی ارزیابی‌ها تأثیر گذاشت: مردم فراتر از اینها را خواهان هستند!

احتمالاً این هیجانات، دست و پای گردانندگان جبهه دوم خرداد را نیز لرزاند و آنها هم خطری مجسم کردند که نظام را تهدید می کند. در پنج روز اول، تنها دو مطلب (یکی مقاله‌ای در صبح امروز و دومی مصاحبه‌ای از عزت الله سبحانی در روزنامه نشاط) چاپ شد که جوانان را به پرهیز از افراط و شعارهای قهرآمیز فرا می خواند. اما دیگر دیر شده بود. از غروب یکشنبه، جمعیت دانشجویان، آمیخته با افراد ناشناس راه را باز کرد تا هر نوع شعار افراطی بر زمینه نفرت مردم گل کند. شناسایی برخی جوانان طرفدار حزب ملت ایران و گروه طرفدار مهندس طبرزدی کار دشواری نبود. جسع آنها، روی هم رفته به ۲۰۰ نفر هم نمی رسید و یک گوشه‌ای جمع شده بودند و پلاکاردهایی هم داشتند. مشکل بی شناسنامه بودن جوانان و کسان دیگری بود که اغلب نقاب زده بودند و تندترین شعارها را می دادند و بقیه را تحریک به شورش و رفتن به خیابان‌ها می کردند. بر تعداد این افراد مدام افزوده می شد. برای امثال من که تجربه تحصن دانشگاه علم و صنعت را در انقلاب ۵۷ را داشتیم و نفوذ شبانه ماموران ساواک را در میان متحصنین شاهد بودیم، اکنون حضور چهره‌های طرفدار خشونت در میان متحصنین دانشگاه تهران رویدادی آشنا بود. تنها ابتکار جبهه دوم خرداد، مسامحت و جلوگیری از ورود افراد بدون کارت دانشجویی به دانشگاه و خوابگاه بود. بیرون از دانشگاه هیچ چیز قابل کنترل نبود. در این شب زنگ خطر دیگری به صدا درآمد. شعار علیه رهبری بدون تحصن دانشجویان هم نفوذ کرد! وقتی دکتر معین، وزیر علوم سخن می گفت و از ناراحتی رهبر خبر می داد و می گفت که ایشان انصار را از خود نمی دانند، جوانی از میان جمعیت حرف او را برید و پشت میکرفن رفت و فریاد زد: «ما رهبر را از حرف‌های شما نمی شناسیم، از کردارش نمی شناسیم. چرا وقتی لاجوردی ترور شد، ایشان سه روز عزای عمومی اعلام کرد؟ اما حالا که دانشگاه به خون کشیده شده هنوز حرفی نزنه؟ ایشان از انصار حمایت می کنند. ما به رهبری اعتماد نداریم» و دانشجویان با صلوات حرف‌های او را تائید کردند.

از صبح دوشنبه نقشه جناح راست به اجرا درآمد. تجمع‌های موضعی در میادین شهر با تندترین شعارها شکل گرفت. افرادی که ریش خود را تازه تراشیده بودند، در این تجمعات از همه بیشتر هیجان نشان می دادند. نیروی انتظامی که بصورت سؤال برانگیزی دخالت نمی کرد، عملاً میدان را به دست همین افراد سپرده بود. پس از مدتی افرادی که لباس متحدالشکل به تن داشتند در صحنه ظاهر شدند. لباس آنها پیراهن سفید سه دگمه و شلوار تیره بر تن داشتند. همگی آنها از مسجد سجاده واقع در خیابان جمهوری اسلامی (سپه سابق) بیرون آمده بودند. این مسجد که از مراکز قدیمی موقوفه اسلامی است، به ستاد عملیات تبدیل شده بود. آنها بسرعت خود را ابتدا به مقابل دانشگاه تهران رساندند و بدین ترتیب عملیات شروع شد. عملیاتی که مشخص بود کاملاً تداوک دیده شده است. روزنامه خرداد چهارشنبه ۲۲ تیر ۱۳۷۸ صحنه را چنین توصیف کرد: «فضای شهر و به ویژه خیابان‌های انقلاب، جمهوری و خیابان‌های مرکزی شهر به گونه‌ای بی سابقه، غیر منتظره و اسرار آمیز شاهد حضور نیروهای شبه نظامی با لباس‌ها و ظواهری یکدست ولی مشخص شده است...» آیت الله منتظری در اعلامیه خود که روزنامه خرداد آن را منتشر کرد، این افراد را چنین معرفی کرده بود: «در واقع اینان نیروهائی رسمی هستند که جهت سرکوب مردم تربیت شده‌اند و در موقع حمله لباس شخصی می پوشند و به نام نیروهای مردمی حمله می کنند و متأسفانه از بودجه مردم شریف ارتزاق می نمایند...»

این نیروها، که عملکردشان نشان می داد از یک مرکز واحد دستور می گیرند، به شکلی کاملاً سازمان یافته، مجهز به باطوم‌های سبز تیره، همراه نیروهای ضد شورش به حرکت درآمده بودند. فرماندهان آنها بیسیم داشتند و با رمزهای «علی ۱»، «علی ۲»، «علی ۳» با مرکز معینی ارتباط می گرفتند و به این اقدامات دست زدند:

- ۱- اشغال محوطه جلوی دانشگاه تهران و زدوخور با دانشجویان؛
- ۲- درگیری در میدان‌های شهر با افراد دیگری از همان جریان که با ریش‌های تازه تراشیده تندترین شعارها را می دادند؛
- ۳- اشغال تدریجی میادین شهر تهران؛

فلاحیان به واعظ طبسی پناه برد!

علی فلاحیان در روزهایی که مسئله شاه کلید در پرونده بازجویی سعید امامی در مطبوعات مطرح شد، تهران را ترک کرده و به حکومت خود مختار واعظ طبسی در خراسان پناه برد. فلاحیان بیمناک از بازداشت دوباره و حتی احتمال ترور و یافتن سرنوشتی نظیر سعید امامی، به توصیه واعظ طبسی راهی خراسان شد و زیر چتر حمایت یکی از چند رهبر انگشت شمار جمهوری اسلامی قرار گرفت. نفس همین پناهجویی، نشان دهنده دست داشتن واعظ طبسی در تمام رویدادهای پشت پرده ایران است. تردید نیست که در صورت سقوط دولت خاتمی و تشکیل دولتی کودتایی، امثال فلاحیان، با کینه پلنگ زخمی و مجری فرامین امثال واعظ طبسی، برای انجام بزرگترین جنایات به صحنه بازخواهند گشت.

طرح اصلاح قانون مطبوعات چگونه تصویب شد؟

تصویب کلیات طرح اصلاحیه قانون مطبوعات، که معنایی جز خاموش کردن جریان مطبوعاتی افشاگر ندارد، مرحله تازه ای بود که با توقیف روزنامه سلام به شکل بحرانی تمام و کمال درآمد. جبهه دوم خرداد بعد از ریزش های فشرده، مطمئن شده بود که اصلاحیه رای نمی آورد. آنها تصمیم داشتند در صورت این برداشت که اصلاحیه رای می آورد، مجلس را ترک کنند و آن را از اکثریت بیساندازند. همه زمینه چینی ها، صبح روز رای گیری بهم ریخت. صحبت های درگوشی در مجلس شروع شد. کانون این صحبت ها، پیامی بود، که گفته می شد از سوی مقام رهبری به مجلس و برای تصویب این لایحه رسیده است. این جو را چنان سنگین و سرگیجه آور کردند که حتی افراد وابسته به فراکسیون طرفدار دولت و مخالف لایحه نیز از سخنرانی خود صرف نظر کردند. ناطق نوری که تا روز قبل اعلام داشته بود بیطرف خواهد ماند، ناگهان بصورت فعال وارد صحنه شد تا افشاکری روزنامه سلام پیرامون سعید امامی و تهیه طرح توسط او را خنثی کند. او که از شادی در پوست نمی گنجید و نمی توانست شادی خود را پنهان کند، ابتدا برخلاف آئین نامه، که در این نوع موارد رای را کتبی و مخفی می داند، رای گیری را بصورت قیام و قعود انجام داد. این نوع رای گیری به معنای شناسائی مخالفان ولایت شناخته شده است. هنوز معلوم نبود چه کسی سر جایش نشسته و چه کسی از صندلی اش بلند شده، که ناطق اعلام داشت: تصویب شد!

حرکات ناطق نوری، درست یا نادرست این تلقی را بوجود آورده بود که پیام خامنه ای، شخصا به ناطق ابلاغ شده و او فرصتی برای خوش خدمتی و اعلام سرسپردگی یافته است. برداشت دیگر، این بود که سرانجام و در آخرین لحظات و علیرغم افشاکری تاریخی روزنامه سلام، در پشت صحنه رهبر را آماده دفاع از لایحه و ابلاغ این نظر به ناطق کرده بودند.

فراکسیون طرفدار دولت به این نوع رای گیری اعتراض کرد و مجید انصاری در این زمینه فعالیت بسیار کرد. سرانجام تصویب طرح به شکل قیام و قعود باطل شد و رای گیری کتبی شروع شد. بیش از ۵۰ تن از نمایندگان مجلس در این فاصله از سالن بیرون رفته و سرگرم جر و بحث بودند. بدستور ناطق نوری در سالن بسته شد تا این نمایندگان مردد نتوانند به سالن باز گردند. اکثریت آنها وابسته به فراکسیون باصطلاح مستقل مجلس بودند که تلاش می کردند ابتدا بدانند دستوری از جانب رهبری صادر شده یا نه!

درها را بستند و عملاً دو فراکسیون در برابر هم قرار گرفتند: فراکسیون اکثریت و طرفدار طرح و فراکسیون اقلیت و طرفدار دولت. رای گیری بصورت کتبی انجام شد. نتیجه رای گیری، دقیقاً همان آرایشی را از دو فراکسیون به نمایش گذاشت که در مجلس وجود دارد. یعنی اکثریت شکننده ۱۲۵ نفری مخالفت دولت خاتمی، و اقلیت ۹۰ نفره طرفدار دولت. بدین ترتیب طرح از میان ۲۷۰ نماینده مجلس، با ۱۲۵ رای موافق تصویب شد. آنها که بیرون از سالن ماندند و درها به رویشان بسته شد ۵۵ نفر اعلام شد و بقیه نیز آراء ممتنع بود.

ناطق نوری، روز بعد در یک مصاحبه مطبوعاتی، پیرامون چشم بندی روز قبل مجلس و تصویب کلیات طرح اصلاح قانون مطبوعات، شایعات روز قبل در سالن مجلس را تأیید کرد و گفت: «نظر مقام رهبری تکلیف نبود!» چند ساعت پس از تصویب اصلاحیه، روزنامه سلام بدستور دادگاه ویژه روحانیت توقیف شد! □

دو نام در بازجویی سعید امامی

روزنامه سلام در آخرین شماره ای که در چاپخانه توقیف شد و از توزیع آن جلوگیری به عمل آمد، یک برگ از بازجویی ها سعید امامی را با خط خود وی منتشر کرده بود. در این بازجویی سعید امامی نام دو نفر را بعنوان مقامات بالاتر خود ذکر کرده بود، که روزنامه سلام این اسامی را پاک کرده و بجای آن نقطه گذاری کرده بود. متن بازجویی علیرغم پاک شدن اسامی، به گونه ای بود که مشخص می شد شیخ علی فلاحیان، وزیر اسبق وزارت اطلاعات و امنیت یکی از دو مقام بالادست سعید امامی در جریان قتل های سیاسی-حکومتی سال گذشته بوده است. با احتمال بسیار با آگاهی از بازجویی های سعید امامی است، که اکبر گنجی، مقاله نویس روزنامه های خرداد، نشاط و صبح امروز، از "شاه کلید" پرونده قتل ها یاد می کند. این شاه کلید که ظاهراً علی فلاحیان است، باید بتواند درهای بسته مافیای قدرت و جنایت را در جمهوری اسلامی بگشاید. اکنون پرسش آنست که علاوه بر فلاحیان، آن نفر دوم که نامش را روزنامه سلام نقطه چین کرده بود، کیست؟

پرونده قتل ها در حقیقت پرونده همه توطئه هاست و به همین دلیل از چنان اهمیتی برخوردار است که برای جلوگیری از افشای آن، تا مرحله سرنوشتی دولت خاتمی و دست زدن به قتل عام اطرافیان مطلع او و حتی ترور و سر به نیست کردن پاره ای عاملین و آمرین نیز برای پاک کردن همه رد پا ها دست بزنند!

انتشار یک برگ از بازجویی سعید امامی، همچنین نشان داد که اعترافات او به چنان بایگانی در وزارت اطلاعات و امنیت سپرده نشده که هیچکس را بدان دسترسی نباشد. همچنان که باید یقین داشت، اکنون در جمهوری اسلامی دایره کسانی که از این اعترافات اطلاع دارند و به بسیاری از اسرار پشت پرده دست یافته اند، فراتر از آنست که پیش تر در تصورها بوده است.

نخست وزیر کودتا!

در طول یک هفته ای که موتلفه اسلامی، تدارک به آشوب کشاندن تهران و سرکوب تحصن دانشجویان را تدارک می دید، آیت الله واعظ طبسی بزرگ ترین مشاور عسکروالادی بود. صریح ترین نظرات را او به رهبر جمهوری اسلامی ابلاغ کرد. از جمله تصحیح آن سخنرانی اولیه رهبر، که در آن حمله به خوابگاه دانشجویان را محکوم کرده بود. از جمله طرح های دیگری که گفته می شود او به رهبر پیشنهاد کرده، ضرورت تمام کردن کار دولت خاتمی، اعلام حالت فوق العاده و سپردن امور بدست یک ریاست جمهوری موقت است. طرح فراخواندن مجلس خبرگان رهبری، تغییر فوری قانون اساسی، حذف مقام ریاست جمهوری و گنجاندن نخست وزیر در این قانون، از جمله نظراتی است که مورد تأیید واعظ طبسی است. در برخی محافل گفته می شود، بعنوان جانشین خاتمی، موتلفه اسلامی بر سپردن امور دولت به "سید رضا زواره ای" پا فشاری دارد. سید رضا زواره ای، عضو شورای رهبری موتلفه اسلامی است و اکنون سرپرست اداره پر درآمد ثبت اسناد و املاک است. زواره ای، از همان نخستین دوره انتخابات ریاست جمهوری، فرد مورد نظر حجتیه و موتلفه اسلامی ابتدا برای پست نخست وزیری و سپس سمت ریاست جمهوری بوده است. او در هفتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری نیز کاندید بود و در یک بازی از پیش طراحی شده، به سود ناطق نوری کنار رفت.

سید رضا زواره ای، از وکلای دون پایه دادگستری در زمان شاه بود، که فعالیت عمده اش روی خرید و یا وصول چک های برگشتی متمرکز بود. در واقع سید رضا زواره ای قرار است نخست وزیر کودتا شود!

به فاصله ای اندک، جسدی که گلویش در عملیات نجات برای خارج کردن گاز آرسنیک بریده شده بود شهری جهانی یافت و نامش توسط شبکه های خبری به تمامی جهان مخابره شد.

دکتر پژموند، رئیس بیمارستان لقمان که امامی را بلافاصله پس از خودکشی به آنجا منتقل کرده بودند، توضیح داد که "بیمار" را روز چهارشنبه ۲۶ خرداد به آنجا منتقل کرده اند و مرگ او حدود ۹ صبح شنبه ۲۹ خرداد بوده است. گلولی او را شکافته بودند تا بخشی از آرسنیک را از این نقطه بیرون آورند.

همه متحیرند که این چهره پرنفوذ که توانست بدون داشتن پیشینه انقلابی و مبارزاتی علیه رژیم شاه خود را تا بالاترین رده وزارت اطلاعات، یا به تعبیری تا مغز استخوان نظام جلو ببرد، که بود؟ پیشرفت او را چه کسی آسان کرد و او چگونه توانست به چنان قدرت اجرایی دست یابد که بی هراس از مواخذه دست به اعمالی چنین خشن بزند؟

می گویند او از یک خانواده شیرازی بود. نیاکانش یهودی بوده اند و دانی او به نام "سلطان محمد اعتماد" در رژیم گذشته وابسته نظامی سفارت ایران در امریکا بوده است. سعید امامی بیشتر سال های زندگی خود را نزد او در واشنگتن گذرانده بود.

او تا سال ۶۲ در دفتر حفظ منافع ایران در امریکا فعالیت کرد و سپس دو سال پس از انقلاب به ایران آمد. او کوشید به دستگاه امنیتی و اطلاعاتی بپیوندد، اما سعید حجاریان، مدیرکل وقت اطلاعات، به دلیل سابق خانوادگی وی اجازه نداد که مقام مهمی در تشکیلات به او بدهند. حجاریان در برگه گزینش او تاکید کرد، که به هیچوجه نباید او را در مسائل امنیتی وزارت اطلاعات به کار گرفت... فلاحیان او را به عنوان معاون امنیتی وزارت اطلاعات منصوب کرد، که خود به خود ست قائم مقامی وزیر محسوب می شود. از آن پس، کلیدی ترین پست وزارتخانه هشت سال در اختیار سعید امامی بود. [در لیست ترورهای زنجیره ای، سعید حجاریان نیز گنجانده شده بود!]

روزنامه تهران تایمز شبکه ای را که امامی هدایت می کرد، بزرگترین شبکه جاسوسی قرن خواند و نوشت که وی در امریکا ارتباطات گسترده ای با آژانس یهود برقرار کرده و در اوایل دهه ۷۰ مخفیانه به اسرائیل سفر کرده بود. سردبیر این روزنامه، یعنی "عباس سلیمی نمین"، نیز خود یک مقام امنیتی در زمان وزارت حجت الاسلام ریشه ری در وزارت اطلاعات و امنیت بوده است.

بارها مقامات بالای وزارت اطلاعات و بنیانگذاران آن کوشیدند وزیر و دیگر مقامات را [احتمالاً منظور "رهبر" است - راه توده] از خطرات تندروی های فردی که با نام "حاج سعید" در داخل سیستم شهرت یافته، با خبر کنند، ولی ارتباطات گسترده او با بخش های مختلف داخل حاکمیت مانع شد.

اکنون روزنامه سلام می نویسد: این گروهی که به اتهام قتل های زنجیره ای دستگیر شده اند، در قتل هفتاد تن دست داشته اند.

... نامه سرکوهی که منتشر شد و در آن ماجراهای چند ماه تعقیب و دستگیری و شکنجه های خود را شرح داده بود، تبدیل به ماجرائی بین المللی شد. فردای انتشار نامه سرکوهی در مطبوعات جهان، یک استاد سالخورده دانشگاه را به اتهام همدستی با سرکوهی دستگیر کردند. این دستگیری توسط گروه سعید امامی انجام شد.

ماه رمضان بود و دکتر "س" با زبان روزه ساعتی در سلول ماند و پس از آن هاشمی مشغول بازجویی از او شد، هاشمی نیز اکنون با اتهام داشتن در قتل های زنجیره ای در زندان بسر می برد.

فردای آن روز، وقتی دکتر "س" را آزاد کردند، دیگر گروه شب قبل مسئول پرونده او نبود. چیزی تغییر کرده بود. استاد پیر، به جوانی که او را با احترام تا اتومبیلی می رساند که قرار بود استاد را به خانه اش برساند گفت: «به آن همکار دیشبی خودتان بگو، چقدر سخت است که آدمی حقوق بگیرد، فقط برای آن که سیلی در گوش کسی بزند...»

جوان آن روزی فقط در جواب استاد گفت: آنها رفتند!

ماجرای سرکوهی آخرین کار این گروه به رهبری سعید امامی، در مقام معاون امنیتی وزارت اطلاعات بود و در عین حال تنها ماجرائی که اخبار آن به بیرون درز کرد و در سطح جهان پخش شد. پروژه ای که همزمان با دادگاه میکونوس آلمان رخ داد و از دید برخی به منظور تاثیر گذاشتن بر آن طراحی شده بود، که ناموفق ماند و در ابعاد وسیع کار این گروه را زیر سؤال برد. [بعد از آن انتخابات ریاست جمهوری برگزار شد و وزیر جدید اطلاعات و امنیت متعهد به برکناری سعید امامی از پست معاونت سیاسی شد]

از این پس حاج سعید از اختیاراتش کاسته شده و فعالیت خود را در قالب محافل راه می برد که در شهرهای مختلف ایران پراکنده اند.

اوج فعالیت های سعید امامی و گروه او را، تا برگزاری انتخابات ریاست جمهوری، باید در فعالیت های او علیه خاتمی در کنارزار انتخاباتی دانست. آنها

یک نشریه کمتر شناخته شده، بنام "پیام امروز" که در تهران منتشر می شود، در شماره ۳۱ خود گزارشی جامع و سرشار از اخبار مربوط به فعالیت های "سعید امامی" منتشر کرده است. براساس مندرجات این گزارش، که بسیار شیوا و حرفه ای تنظیم شده، از جمع فعالان تجدید فعالیت کانون نویسندگان ایران طی سال های اخیر، "فرج سرکوهی"، یگانه فردی است که بدون چشم بند و مستقیماً با سعید امامی گفتگو کرده و او را به خوبی می شناسد. گرداننده آن نمایشی که فرج سرکوهی را در فرودگاه مهرآباد ناچار به اجرای آن کردند، سعید امامی بوده است، همانگونه که طراح به دره انداختن مینی بوس هنرمندان و نویسندگان ایرانی عازم ارمنستان نیز بوده است. قسمت هائی از این گزارش را در زیر می خوانید:

پرونده قتل ها، پرونده خیانت به انقلاب بهمن ۵۷ است!

پرده آخر با کودتا همراه است!

«۲۷ خرداد ماه سال ۷۳. جمع خبرنگاران، فیلمسازان و عکاسان به طبقه چهارم ساختمان خبرگزاری جمهوری اسلامی دعوت شده بودند. در این طبقه سه دختر متهم به قتل سه کشیش مسیحی، در یک نمایشنامه امنیتی به نمایش گذاشته شده بودند. آن که در مقام معاون امنیتی وزارت اطلاعات گرداننده جلسه بود، همان "سعید امامی" بود، که همه دعوت شدگان را به خیابان نظام آباد برد تا محل قتل کشیش ها را نشان بدهد.

درست پنج سال بعد، مطبوعات، رادیو و تلویزیون جهان و خبرگزاری ها با اشتیاق بدنبال عکس آن گرداننده شوی امنیتی، یعنی "سعید امامی" می گشتند. اگر آنها، در ۲۷ خرداد سال ۷۳ می دانستند، پنج سال بعد چه چیز روی خواهد داد، بجای تهیه عکس از چهره وحشت زده آن سه دختر، از چهره شاداب و سرحال حاج سعید عکس می گرفتند.

سعید امامی پس از آن نیز بارها در میان کسانی که کارشان نویسندگی و اطلاع رسانی است، ظاهر شد. اصرار داشت تا قدرت سؤل ناپذیرش و بی انتهایش را به نمایش بگذارد. این قدرت نمایی چنان بود که کسی در صدد بر نیامد تا بر او مطالعه کند.

در آغاز تابستان ۷۸، یعنی چهار ماه پس از آن که سعید امامی (مشهور به اسلامی) و برخی همستان اصلیش به زندان افتادند و همزمان با انتشار خبر خود کشی او و انتشار نام وی و سه متهم دیگر قتل های زنجیره ای بود که یکی از نویسندگان از اروپا به همسرش تلفن کرد و گفت: من به خانه بر می گردم. حتی خبر اجتماعی ۲۰۰ نفری برای عزاداری سعید امامی و اعلام برگزاری مجلس یادبودی برای او نیز توانست این نویسنده را از تصمیم خود منصرف کند.

این نویسنده، آخرین باری که دو سال پیش اجازه یافت چشم بند خود را گشوده و طرف گفتگوی خود را بشناسد، در نگاه او چیزی یافت که با خود عهد کرد دیگر خود را در مقابل صاحب آن نگاه قرار ندهد.

خبر خود کشی او، برخلاف آنچه در ساعات اول شایع شد، نه تنها پرونده وی را مختومه نکرد، بلکه شفافیتی به تمامی ماجرا نیز بخشید که پیش از آن تصور پذیر نبود.

مشورتی کانون نویسندگان هم به آنها می‌پیوندند. همه را چشم بسته می‌نشانند. فرج سرکوهی تنها کسی است که چشم گشوده است. مصطفی کاظمی، با نام مستعار "هاشمی" که اکنون باتمام شرکت در قتل‌های زنجیره‌ای در زندان است، می‌گوید که مقام بالاتری با آنها سخن خواهد گفت. دقایقی بعد، حاج سعید وارد می‌شود و برای حاضران می‌گوید که جمهوری اسلامی تحمل تجمع آنها را ندارد. آنها فقط احضار شده‌اند تا به آنها اتمام حجت شود و آنها این پیام را به دوستانشان برسانند.

صدای گوینده برای چند تن حاضران چشم بسته آشناست. آنها یک بار دیگر نیز، دو روز بعد از اعلام خبر مرگ سعیدی سیرجانی با چشمان بسته به محلی برده شده بودند. در آن محل، همین صدا برایشان گفته بود: هیچ نوع خبر و سخنی، هیچ اشاره‌ای درباره مرگ سعیدی سیرجانی نباید دیده شود. گوینده این پیام تهدید آمیز، تنها به فرج سرکوهی اجازه می‌دهد چشم بند خود را بردارد و در گفتگویی مفصل (حدود ۴۵ دقیقه) با او در باره فضای فرهنگی کشور سخن می‌گوید. صاحب همان صدا (سعیدامامی) از طریق وی (فرج سرکوهی) به روشنفرانت خبر می‌دهد که نوشته‌های چند روزنامه و هفته‌نامه [نشریه پیام امروز نام این چند روزنامه و نشریه را حذف کرده است، اما می‌توان حدس زد که منظور رسالت، کیهان، جمهوری اسلامی است] را جدی بگیرند، زیرا اینها نظر نظام را منعکس می‌کنند.

یک ماه پیشتر در جریان اتوبوس ارمستان، بعد از آن که طرح به دره انداختن ۲۱ نویسنده و شاعر ناکام می‌ماند، ماموران نجات یاقانگان را از گردنه حیران به پاسگاهی منتقل کرده و به آنها خبر می‌دهند که باید در انتظار مقامات عالی وزارت اطلاعات بمانند، که برای رسیدگی به همین موضوع می‌آیند.

در این زمان، خسرو براتی، راننده اتوبوس و یکی از چهار نفر دستگیر شده در ارتباط با پرونده قتل‌ها، در آنجاست. ساعتی بعد، دو نفر می‌آیند. یکی از آنها، مصطفی کاظمی، با نام مستعار (هاشمی) برای فرج سرکوهی و محمد علی سپانو آشناست. آنها، کاظمی را دو هفته قبل، در جریان حمله به خانه وابسته فرهنگی سفارت آلمان دیده بودند. کاظمی، دقایقی بعد، هنگامیکه این عده را به زندان آستارا می‌برد، در راه تأیید می‌کند که قصد راننده کشتن آنها بوده است!

بعد از ظهر آن روز، در زندان آستارا، هاشمی که دیگر لزومی نمی‌بیند آشنائی خود را با خسرو (راننده اتوبوس) پنهان کند، یکی از جمع ۲۱ نفری را احضار می‌کند و ضمن گفتگو به او می‌گوید «در مساجد سعید سیرجانی برایتان پیغام فرستادیم، نشنیدید»

سه سال بعد، با انتشار خبر به قتل رسیدن فروهرها، مختاری و پوینده و رویدادهای پیش از آن، دیگر پیغام به همه رسیده است.

پس از چهار سال، با اعلام خبر دستگیری حاج سعید، هاشمی و خسرو، مطبوعات مشخصات آنان را افشا کردند. هواداران آنها در مجلس ختم حاج سعید جمع می‌شوند، خطیب مجلس برای او طلب آموزش می‌کند. ختم در همان مکانی است که روزگاری یادبود دکتر غلامحسین ساعدی، سیاوش کسرانی و عده‌ای دیگر از اهل قلم و سیاست که در غربت مرده بودند برپا شد. در همه آن دفعات، چند هزار نفر حاضر بودند و همیشه گروهی به درون ریخته و شعار می‌دادند و سرگواران را تهدید می‌کردند. در ختم کسرانی، این عده به درون مسجد ریختند، قاری را مرخص کردند، درها را بستند و حاضران را مجبور کردند به شنیدن متنی که یک جوان پشت میکروفون می‌خواند. در آن متن، همه حاضران به عنوان "ستون پنجم" و "خان" واجب القتل و سوء استفاده کننده از عطوفت اسلام و... خوانده شدند. این متن را چه کسی نوشته بود؟

آن روز، بیرون مسجد، میانه سال مردی با قد متوسط و ته لجه‌ای شیرازی ایستاده بود. آرام، تکیه داده بود به درخت. پیدا بود که حمله آوردن‌گان او را می‌شناختند. گاه لبخندی بین آنها رد و بدل می‌شد. او، نویسنده‌ای را که در کنار دستش بود با نام مخاطب قرار داد و گفت عجب دلی دارید که اینجایا می‌آئید! بچه‌های ما یکهو عصبانی می‌شوند و دست به تفنگ می‌برند. سپس با لبخندی افزود: اصلاً چرا نمی‌روید؟ قول می‌دهم برایتان مجلس ختم با شکوهی بگذاریم.

پس از مرگ سعید امامی، رئیس دادگاه نیروهای مسلح که مسئولیت پرونده قتل‌های زنجیره‌ای را در دست دارد، این بود که سرخ‌های بسیاری در دست است و با مرگ امامی تحقیقات کور نشده است. عسکراولادی، دبیرکل جمعیت موفقه اسلامی دور از احتمال ندانست که به این ترتیب راه تحقیقات بسته شود.

در این میان اکبر کنجی که نام او نیز در فهرست قتل‌هائی بود که می‌بایست صورت پذیرد، از زاویه دیگری به ماجرا نگریست. به نظر وی چه سعید امامی خود کشتی کرده باشد و چه دست انتقام الهی از آستین خود محفل نشینان بیرون آمده و با "داوری نظافت" مرگی فجیع را در عرض سه روز برای او تدارک دیده باشد، باز پندهائی در آن هست: اگر دیگر متهمان زندانی خبر خودکشی سعید اسلامی را شنیده باشند «دیگر یک لحظه چشمانشان را برهم نخواهند نهاد و باقی لحظات را در اضطراب و همراه با عذاب و جدان سپری خواهند کرد» و افرادی که هنوز دستگیر نشده‌اند هم «باید مطمئن باشند که دست تقدیر الهی به سراغ آنان

احساس می‌کردند با روی کار آمدن محمد خاتمی کارشان تمام می‌شود. با همین انگیزه از تمام امکاناتشان علیه کاندیدای اصلاح طلبان بهره گرفتند. روز عاشورا یک عده جوان را دستگیر کردند و از آنان در لباس‌های میتدل فیلمبردار کردند. این فیلم‌ها را مونتاژ کردند به ترتیبی که از آن بتوان علیه خاتمی شورش مذهبی ساخت. روزنامه‌ها (کیهان، شلمجه، لئارات) از این سناریو بیشترین استقبال را کردند و به کارزار ضد تبلیغاتی علیه خاتمی مشغول شدند، اما هشدار رهبر ممانع از تأثیر گذاری این تبلیغات شد. در این میان حاج سعید در چند سخنرانی به تندی علیه خاتمی سخن گفت و حتی در جمع ائمه جمعه اعلام کرد که انتخاب شدن خاتمی تهدیدی علیه امنیت ملی کشور است. [آخرین عکسی که از سعید امامی وجود دارد و در شهر قم پخش شده، عکس مربوط به این جلسه است!]

با آنکه فعالیت حاج سعید و دوستانش برای جلوگیری از انتخاب خاتمی فایده‌ای نپخشید، اما این باعث نشد که آنها به حفظ محفل و حتی گسترش و تشدید اقدامات آن ادامه ندهند.

حتی خبر انفجار آمیز قتل فروهر و همسرش نیز مانع ادامه تبهکاری‌های آنها نشد. فروهر و همسرش در خانه‌شان و گویا پس از ضبط یک مصاحبه ویوتونی صورت گرفت. از این نوار ویوتونی نتوانستند بهره برداری کنند. حوادث روزهای بعد نقشه این بهره برداری را نقش بر آب کرد.

کسی نمی‌داند که سعید امامی در تشییع جنازه فروهر نیز شرکت کرد یا نه؟ اما در آن جا محمد مختاری حاضر بود. او کسی بود که یک هفته بعد باید کشته می‌شد.

هنوز جسد مختاری که آثار خفگی در آن بود، در نزدیکی گل سیمان شهر ری کشف نشده بود که یک استیشن محمد جعفر پوینده را در فاصله حرکت از دفتر تا منزل سوار کرد. با انتشار خبر ناپدید شدن محمد جعفر پوینده، این زمزمه در میان روشنفران پیچید که این ماجرا فقط می‌تواند با شنود تلفن‌های پوینده رخ داده باشد. پیش از آن و در جریان قتل فروهرها، این سوال در همه جا پیچیده بود که اگر دست سیستم‌های اطلاعاتی-امنیتی در کار نیست، چطور وزارت اطلاعات از طریق رجوع به شنود تلفن‌های فروهر که بطور حتم ضبط می‌شد، معلوم نمی‌کند که چه کسانی با او قرار ملاقات شبانه گذاشته‌اند. در واقع بعدها معلوم شد که از همین راه سرخ قتل فروهرها به دست آمده است؛ البته نه با شنیدن مکالمات آن شب، بلکه درست برعکس. آنچه مایه سوء ظن هیات تحقیق و پیگیری‌های بعد شد، این بود که مکالمات تلفنی آن شب خانه فروهرها از روی نوار دستگاه‌های شنود وزارت اطلاعات پاک شده بود، هیات تحقیق ریاست جمهوری که سرمدی، معاون وزارت اطلاعات، در میان آن‌هاست و ربیعی، عضو دیگر آن نیز از چهره‌های قدیمی نهادهای اطلاعات کشور است، با تبحر خود و با یاری از اطلاعات و امکانات یونسی، دادستان نیروهای مسلح (وزیر کنونی اطلاعات)، که خود از بنیادگذاران وزارت اطلاعات است و از همان ابتدا با سعید امامی برخورد داشته، زودتر از آن که تصور می‌رفت سرخ‌هائی پیدا کرد، ولی این هیات مصلحت را در آن دید که دو عضو اصلی (امامی و موسوی) را زیر نظر داشته باشد و از طریق کنترل آمد و شد آنها به ارتباطات مجموعه دست یابد، ولی سرانجام نگرانی از فرار عوامل اصلی گروه که از عملیات تعقیب هم بی‌خبر نبودند، کمیتة تحقیق را واداشت که در صدد کسب مجوز برای دستگیری سعید امامی برآید. رئیس جمهوری از دری نجف آبادی خواست تا بین استعفا یا برکناری یکی را انتخاب کند. نشریاتی که سعید امامی با آنها در رفت و آمد بود [منظور کیهان است] به شدت از ابقای دری نجف آبادی حمایت می‌کردند.

بازداشت سعید امامی که چند روز بعد از دستگیری برخی عوامل صورت گرفت با همه پنهانکاری‌ها و با وجود پخش شایعه مسافرت وی باز اتفاقاتی را در پی آورد که از آن جمله بود، فرار دو تن از کسانی که تحت نظر بودند به خارج کشور. درست در همین زمان بود که مصاحبه روزنامه کیهان با حجت الاسلام حسینیان (نماینده پیشین دادستانی انقلاب در وزارت اطلاعات) و حمله‌وی به هواداران دوم خرداد، مرتد و ناصبی خواندن مقتولان و درعین حال تأکید بر آن که قاتلان غیرت دینی داشته‌اند، ماجرا آفرید.

علاوه بر سعید امامی، دو نفر دیگر از عاملین قتل‌ها نیز که نامشان فاش شد، برای اهل قلم چهره‌های آشنائی هستند:

نیمه شب ۲۰ شهریور ۷۵، فرج سرکوهی که دو روز است ناپدید شده به خانه ده نفر از روشنفران و اعضاء کنندگان نامه ۱۳۴ نفری تلفن می‌کند. او در حالی که صدایش وحشت زده و نگران است، از آنها می‌خواهد که فردا بر سر قرار می‌یادند. زمان و مکان قرار برای هرکس متفاوت است. مخاطبان، بلافاصله یکدیگر را خبر می‌کنند. یکی از آنها به خانم سیمین دانشور متوسل می‌شود و او با تلفن معاون حقوقی رئیس جمهور وقت، "عطاء الله مهاجرانی" را با خبر می‌کند. پس از دقایقی پاسخ می‌رسد که لازم نیست افراد بر سر قرارها بروند. از آن جمع فقط دو نفر در ساعتی که سرکوهی گفته بود در محل حاضر می‌شوند که بلافاصله در انومبیلی نشاند و به محلی نامعلوم برده می‌شوند. ساعتی بعد دو تن دیگر از جمع

خواهد رفت و خداوند از راه‌هایی که در تصور آنان نگنجد انتقام مظلوم را از آنان خواهد گرفت».

اکبر گنجی در مقاله دیگری فاش می‌سازد که ستون‌های "با شرح بی شرح"، "تیمه پنهان" و "اخبار ویژه" روزنامه کیهان را سعید امامی می‌نوشته است؛ او سپس با نقل قول‌هایی از حسین شریعتمداری، مدیر کیهان پرسیده است: «آیا کیهان نشینان و "چراغ" بدستان و کارشناسان ناصبی شناس و مرتد شناس در اجرای این سناریو بیشترین نقش را ایفا نکردند؟»

عباس عیدی نظر داد که «فلاحیان باید در مورد سعید امامی و نقش او پاسخگو باشد».

کوروش فولادی، نماینده خرم آباد در مجلس معتقد است «هر کس که حکم ارتداد را صادر کرده نباید محاکمه شود». ولی رسالت از زبان یکی از خوانندگان خود خواستار آن شد که حسینان یک چراغ دیگر روشن کند تا «مطبوعات غوغا سالار یک ماه دیگر بروند در لانه‌هایشان و دیگر سر در نیاورند».

و روزنامه سلام اظهار نظر کرد که به علت هم صدائی‌های یک جناح سیاسی با جریان قتل‌ها، نمی‌توان این ماجرا را جناحی ندید.

کیهان که نویسندگان مختلف، به کنایه یا به صراحت از نفوذ حاج سعید در تحریریه آن سخن می‌رانند، سعید امامی را با مسعود کشمیری، عامل ترور رجائی و با هنر قیاس کرد که طوری اعتماد بزرگان را جلب کرده بود که برخی از آنها، در نماز به او اقتداء می‌کردند. به همین ترتیب سعید امامی هم توانسته بود اعتماد بسیاری را جلب کند و دست به اقداماتی بزند و هوشمندانه آنها را به حساب نظام و انقلاب منظور کند.

روزنامه خرداد، به همین مقایسه دست زد، ولی نتیجه دیگری گرفت: «کشمیری... رجائی و باهنر را از نظام و ایرانیان گرفت. چه تضمینی وجود دارد که با مرگ سعید اسلامی، اسلامی‌های دیگری در صدد نفوذ آوردن ضربه به نظام و عملی کردن بخش دیگری از برنامه براندازی نباشند.»

روزنامه سلام، درباره خود کشی سعید امامی نوشت، که امامی نمی‌تواند بدان دلیل خودکشی کرده باشد که به سرنوشت خود مطمئن شده بود. بلکه تحلیل طبیعی‌تر و منطقی‌تر آن است که متهم برای مصون ماندن عوامل و طراحان دیگری که احياناً نقش اساسی‌تری در این جنایات داشته‌اند و تا این لحظه به چنگال عدالت گرفتار نشده‌اند یا ردپای مهمی از آنها به دست نیامده، دست به این اقدام زده است».

اکبر گنجی در روزنامه خرداد نوشت: سعید اسلامی یکی از عناصر کلیدی جنایات محفلی بود اما آیا او "شاه کلید" آن پرونده بود؟ از نظر جنبش ضد خشونت ایران، پرونده تا معرفی "شاه کلید" همچنان مفتوح است و حرکات عجولانه، شتاب زده و عکس‌العکس، مشکل محفل نشینان را حل نخواهد کرد.

سلام ضمن درخواست انتشار اعترافات سعید امامی، به دست اندرکاران پرونده توجه داد که «با مرگ سعید اسلامی مسئله بررسی اقدامات وی و اطلاعاتی که داشته هرگز به بن بست نمی‌رسد، بلکه آنها باید به سراغ سایر افرادی که بخشی تا تمامی آن اطلاعات را دارند، بروند و در درآوردن چشم فتنه کوتاهی نکنند.»

تاکید روزنامه سلام و دیگر روزنامه‌ها بر اینکه هنوز باید در پی یافتن مسئول یا مسئولان اصلی قتل‌ها بود، بیش از همه حسین شریعتمداری را به خشم آورد. وی کسانی را که «می‌کوشند با تغییر صورت مسئله، سرنخ‌های بیرونی ماجرای قتل‌ها را پاک کنند و به توجهم پراکنی نسبت به خودی‌ها ماموریت ناتمام رژیم اشغالگر قدس را که توسط غلامان قتل‌ها دنبال می‌شد ادامه دهند»، دشمن نظام خواند و ابراز تاسف کرد که «دست اندرکاران جناح‌های خودی... بعد از خودکشی سعید امامی و طرح دوباره ماجرای قتل‌ها، برخی از محافل و مطبوعات تلاش می‌کنند که این توپ را در میدان داخلی نگاه دارند.»

سلام روز بعد، هرگونه پرده پوشی را کنار گذاشت و در یادداشت روز خود، تحت عنوان «آقای فلاحیان باید پاسخگو باشد»، به صراحت نوشت: «همه قرائن و شواهد نشان می‌دهد که انحرافات در زمینه‌های سیاسی و اقتصادی و اخلاقی در وزارت آقای فلاحیان شروع شده و تشره تلخی که امروز شاهد آن هستیم، ثمره بذری است که در آن زمان کاشته شد».

چند روز بعد، روزنامه سلام با عنوان "مسئولان پرونده را یاری کنید" اعلام کرد، پرونده قتل‌ها به نقطه‌ای از حساسیت رسیده است که نمی‌توان صرفاً از مسئولین پرونده انتظار رفع و رجوع داشت. اگر محفل نشینان از مهلکه بدر روند، چه بسا خنجر آخته شان متوجه اصل نظام جمهوری اسلامی گردد.

آیت الله خمینی:

می ترسم حجتیه همه چیز را بر باد بدهد!

حمله به خوابگاه دانشجویان سرآغاز بخش دیگری از فتنه محفل نشینان بود. آنها که پشت صحنه، سعید امامی و محفلی‌ها را هدایت کرده و آنها ابزار دستشان بودند، اکنون می‌روند تا به وصیتنامه اسدا لله لاجوردی عمل کرده، و بزرگترین قتل عام نوآندیشان مذهبی، چپ مذهبی و دگراندیشان مذهبی را در کنار ملیون و طرفداران تحولات در ایران سازمان بدهند.

آیت الله خمینی، که یکی از بزرگ‌ترین اشتباهاتش پابندی به آرزوی حفظ وحدت روحانیت بود و تحت همین اشتباه مشتی روحانی حجتیه‌ای، انگلیسی، خون ریز را در حاکمیت نگاه داشت، یک بار، در نامه‌ای خطاب به شورای نگهبان قانون اساسی نوشت: «من می‌ترسم انجمن حجتیه همه چیزتان را بر باد بدهد!»

شاید این از جمله نادر پیش بینی‌های آیت الله خمینی بود که می‌رود تا به تحقق کامل پیوندد. پرونده قتل‌های سیاسی-حکومتی دارای چنان ریشه‌ای در کل نظام جمهوری اسلامی بود، که به محض نزدیک شدن به شاه کلیدهای پشت صحنه آن، یک کودتای نظامی علیه دولت خاتمی در دستور کار قرار گرفت. این کودتا برای آنست که مردم آنچه را در پشت پرده مخوف مافیای قدرت در جمهوری اسلامی می‌گذرد، نبینند!

(بقیه از ص ۱۲ اخبار جنبش کارگری)

دیری از آشنائی و پیوندمان با "بابا" نگذشته بود که به همراه فرزندش دستگیر و به زندانی طولانی محکوم شدیم. پس از آزادی از زندان هراز گاهی بابا را دیده و در باره مسائل روز به گفتگو می‌نشستیم.

پس از انقلاب، روزی به خانه بابا رفتم و او که به یقین دریافت کرده بود پس از طی فراز و نشیب‌های مهم به صفوف حزب پیوسته‌ام، با شادی و شغف بی‌شائبه‌ای به من گفت که می‌خواهد چیزی را نشانم بدهد که سال‌ها بعنوان عزیزترین و ارزشمندترین چیز از آن نگهداری کرده و گهگاه برای تجدید خاطره و پیمان به دیدن آن می‌شتافته است. او از داخل یک کیسه مخملی سرخ رنگ کوچک، کارت عضویت حزبی را بیرون آورده و همانند کتاب مقدسی نشانم داد. حالت دوست داشتنی و ساده و شکوه ایمانش به حزب و مردم محروم، که خود متعلق به آن بود، مرا که سال‌های سخت و طولانی زندان را سپری کرده بودم، در سکوت محض در کنکاش گذشته‌ها فرو برد. پس از دیدن این صحنه، ساعت‌ها در خلوت خویش به انسان‌های صدیق، وفادار و استواری چون او می‌اندیشیدم.

بابا دارای باورهای عمیق مذهبی بود و هرگز نماز و روزه‌اش ترک نمی‌شد. تا یورش دوم جمهوری اسلامی به حزب، با او در ارتباط بودم. پس از دستگیری، و در سال‌های دشوار و تنهایی، مهر پیرمرد، چون پدری مهربان شامل حال همسر و فرزندانم بود. بعدها دانستم، که او مهر و محبتش را از هیچ یک از خانواده‌های زندانیان سیاسی که می‌شناخت و با آنها ارتباط داشت، دریغ نکرده بود.

پس از قتل عام زندانیان، من جزو معبود جان بدربردگانی بودم که به خانه بازگشتم. چند روز بعد زنگ در خانه به صدا درآمد. بابا بود! آمده بود تا بداند بر من و دیگران چه گذشت. ابتدا مدتی شادی و سپس نشست و ساعت‌ها گوش داد. وقتی حرف‌هایم تمام شد، فقط گفت: این دوران هم می‌گذرد.

امروز در این گوشه مهاجرت، خبر درگذشت این یار قدیمی را دریافت کردم. می‌دانم که بچه‌های جنوب تهران، برای بزرگداشت یادش سنگ تمام خواهند گذاشت. از من فقط همین بر می‌آید که کرده‌ام: نوشتن یادی از یک توده‌ای قدیمی. از یک زحمتکش بی‌ادعای عضو حزب توده ایران. همین!

یادش برای همه آزاد اندیشان و ظلم ستیزان گرامی باد. د. رهیاب

اخبار جنبش کارگری

اعتراض به اتاق بازرگانی

مرفهین بی دردی باشند که بارها پیرمان از آنها یاد کرده بود، یعنی استثمار بیرحمانه کاملاً قانونی و بدون واهمه.

روزنامه کاروکارگر: حسن صادقی، رئیس کانون همآهنگی شوراهای اسلامی کار کشور، در گردهمایی مشترک مدیران و نهادهای کارگری واحدهای تولیدی و صنعتی آذربایجان غربی، ضمن تأکید بر اینکه قانون کار مانع و مخل تولید و اشتغال نیست، بار دیگر از شکایت مسئولان اتاق بازرگانی علیه دبیرکل خانه کارگر به شدت انتقاد کرد و گفت: این آقایان خود عامل مرگ اشتغال و رکود تولید هستند و در عین حال همه را محکوم به کارشکنی می کنند. جامعه کارگری اقدام اتاق بازرگانی علیه دبیرکل خانه کارگر را نخواهد کرد [به تحریک اتاق بازرگانی، تبلیغات علیه علیرضا محبوب تشدید شده و حتی جلوی سخنرانی ها او را در مجامع کارگری می گیرند]. توضیح از راه توده است: در زمان مناسب پاسخ لازم را ارائه خواهد کرد. وی همچنین از صنوبر بخشنامه های متعدد توسط سازمان تأمین اجتماعی که منجر به کاهش سطح خدمات این سازمان به بیمه شدگان می شود، به شدت انتقاد کرد و گفت: این بخشنامه ها وجهت قانونی ندارند و جامعه کارگری معتقد است که این اقدام ناشی از یک تفکر معیوب می باشد. وی در بخش پایانی سخنانش خاطر نشان کرد که سطح خدمات تأمین اجتماعی به کارگران و بیمه شدگان تا حدی کاهش یافته که امروز این سازمان فقط سه قلم دارو به بیمه شدگان ارائه می دهد.

اعتراض ها ادامه دارد

اعتراض به مصوبه مجلس اسلامی، درباره خروج کارگاه های زیر سه کارگر از شمول قانون کار، همچنان در واحدهای کارگری ادامه دارد.

شهری- ترکاشوند، دبیر اجرایی خانه کارگر شهرستان "ری"، در جمع نمایندگان کارگران این شهرستان با اعلام حمایت یکپارچه جامعه کارگری از مفاد قانون کار، بعنوان ارزشمندترین دستاورد انقلاب برای کارگران، از هجوم های اخیر برخی افراد و گروه ها به این قانون، انتقاد کرد. او گفت: اشکال در قانون کار نیست، اشکال در اجرای آنست. اطمینانی، عضو هیات اجرایی خانه کارگر این شهرستان نیز طی سخنانی تاسف عمیق خود را از اقدام خودسرانه برخی کارفرمایان به هنگام آغاز کار کارگران، که تحت عناوین مختلف به اخذ امضاء از آنان بر روی نسخه های سفید می کنند، انتقاد کرده و آن را اقدامی کاملاً غیر قانونی خواند.

راهپیمایی کارگران

دبیر اجرایی خانه کارگر ورامین، ضمن انتقاد از برخی برخوردهای غیر قانونی نسبت به شوراهای اسلامی کار در کارخانه ها، اخراج جمعی از نمایندگان کارگران را که پس از راهپیمایی روز جهانی کارگر و نیز در اعتراض به طرح معافیت کارگاه های کوچک از شمول قانون کار انجام گرفته را بشدت محکوم کرده و از مدیریت چندین شرکت منطقه ورامین که پرداخت حقوق کارگزارانشان را از سه تا پنج ماه به تعویق انداخته اند، خواست تا هر چه سریعتر اقدام به پرداخت حقوق کارگران کنند.

۹۰ هزار بیکار

محسن مهرعلیزاده، در نشست شورای شهرستان کاشمر، در مرکز خراسان ضمن اشاره به پیامدهای زیانبار معضل بیکاری در جامعه گفت: جلوگیری از رشد بیکاری در این استان نیازمند ۹۰ هزار میلیارد ریال سرمایه گذاری است و بایستی برای ۹۰ هزار نفر در خراسان فرصت شغلی فراهم ساخت. وی افزود: ۶۵ درصد از جمعیت خراسان تا سال ۱۳۸۲ جوانان تشکیل خواهند داد.

شکایت یک کارگر

به نقل از ستون نامه های وارده روزنامه "کاروکارگر": نمایندگان محترم مجلس بخوانند! در شرایطی که جوانان جویای کار سرگردان، بی پناه و متحیر می روند تا آینده ای مبهم را رقم زنند و به فردای شغلی خود کوچک ترین آمیدی ندارند و سرانجام راهی دیاری می شوند که ما به آن افسردگی، یاس، تزلزل و اعتیاد می گوئیم، از خانه امن ملت که می باید حافظ دستاوردهای انقلاب و مردم قهرمان این سرزمین باشد، ناباورانه ندهائی به گوش می رسد که جان های خسته را خسته تر و امیدهای آینده را به یاس مبدل می سازد و ندائی غریب که چون آوای سهمگین آرامش خاطر طبقه مستضعف را از آنان سلب نماید. آیا این، آن پاداشی بود که مجلس پنجم به عنوان تحفه روز جهانی کارگر تقدیم زحمتکشان این مرز و بوم نمود؟ تحفه ای که پیشانی را شرم و قلب کارگران را با کنورت و ناامیدی می انباشت. تحفه ای که می رود عدل و داد و قسط را در جامعه بکلی از بین ببرد؟ براستی جای کوخ نشینان کجاست و با تصویب چنین لایحه ای چهره بین المللی کشورمان به لحاظ تأمین حقوق بشری در قوانین کار زیر سؤال نمی رود؟ با تصویب چنین لایحه ای کارفرمایان از این پس با فراغ بال و بدون کوچکترین ترسی از حضور قانون، استثمار و نظام بهره وری بیشتر را با حداقل افراد پایه گذاری می کنند و حامیانشان هم همان

"بابا قاسم" از صفوف حزب نرفت، تا از دنیا رفت!

کارگر پیر و پر تجربه حزبمان را از دیرباز، از ایام نوجوانی می شناختم. هر گاه او را در محلات جنوب شهر تهران، با یک دسته بلیت بخت آزمائی و رادیوسی که به گوشش می چسباند تا اخبار آن را بشنوند می دیدم، بی اختیار می ایستادم و حرکاتش را زیر نظر می گرفتم. در آن دوران، در اواسط دهه جهل، با تنها فرزند پسر او آشنا شده و این آشنائی به سرعت جای خود را به صمیمیت و اعتماد دیرپا با پیرمرد سپرد. از اینکه از سر تصادف همنشین و هم صحبت پیرمرد شده بودم، خرسند بودم. در اولین صحبت هایم با او دریافتم که در میان بچه های سیاسی جنوب شهر به "باباقاسمی" شهرت دارد. از اعضای قدیمی و اولین حزب توده ایران بوده و سال های متمادی بعنوان نماینده کارگران کوره پزخانه و چرم سازی بخش هائلی از اعتراضات و اعتصابات کارگری را هدایت می کرده است. او علیرغم میل و اشتیاق و ایمان و شایستگی اش به بودن در محیط های کارگری و هدایت آنها جهت احقاق حقشان، بناچار برای گذران زندگی خانوادگی، کار نگهبانی شبانه در کارگاه های ساختمانی و یا مرغداری را پذیرفته و زندگی با عزت و شرف و تعهد و پیوند با طبقه که به آن عشق می ورزید را به عقب نشینی در برابر آرمان هایش ترجیح داده بود.

باباقاسمی مسیر کارگاه تا خانه را با فروش بلیت بخت آزمائی، در حالیکه همواره اخبار و رویدادهای روز را از طریق رادیوی همراهش پیگیری می کرد، طی کرده و پس از چند ساعتی استراحت باز هم به فروش بلیت می پرداخت. بواقع فروش بلیت افزون بر کمک خرجی خانواده، مهممل مناسبی بود برای ارتباط هر چه بیشتر با مردم و در صورت امکان تبلیغ نفع اعتقادات سیاسی اش و افشای تبه کاری های رژیم پهلوی. در آن ایام که من تازه به مسائل سیاسی آشنا شده و شنبه دانستن و آگاهی از تاریخ مبارزات معاصر میهنمان بودم، در هر فرصتی بدیدار باباقاسمی شتافته و از تجارب و دانسته های او سود می جستم. جالب ترین نکته ای که آن روزها برایم تازگی داشت و نظرم را جلب کرد، بحث و گفتگو و مجادله بابا قاسمی با رفیق کارگر و همزمزم دیرینه اش بود که بابا همچنان با شور و ایمان از عقاید توده ای و اردوگاه دفاع می کرد و همزمزش با انتقاد به برخی مواضع و عملکردهای چپ واردوگاه، از اندیشه های مائوتسه دون به دفاع برخاسته بود. (بقیه در ص ۱۱)

پدیده ای بنام شرکت های دولتی-خصوصی!

*** توسعه سیاسی جز با تغییر ترکیب طبقاتی حاکمیت تثبیت و گسترش نمی یابد و توسعه اقتصادی کشور نیز، که همان مقابله با بحران اقتصادی است در گرو توسعه سیاسی و آگاهی عمومی از ساختار طبقاتی حاکمیت است!**

شرکت های دولتی که در اخبار و گزارش های گوناگون از آنها یاد می شود، اغلب از دل مصادره های اول انقلاب بیرون آمده اند که بتدریج در طول برنامه تعدیل اقتصادی جمعی از مدیران دولتی آنها را خریدند. این شرکت ها در عین حال که به سرمایه خصوصی تبدیل شدند، بعنوان شرکت های دولتی از کمک ها و حمایت های مالی دولت نیز برخوردار شدند. در حقیقت دولت در خدمت این شرکت ها درآمد و بخشی از کارگزاران حکومتی به سرمایه داران حکومتی تبدیل شدند. این شرکت ها که بسیاری از کارخانه ها و واحدهای خدماتی را در اختیار دارند، بصورت شرکت سهامی اداره می شوند و سهامداران بزرگ آن اعضای هیات مدیره آنها را تشکیل می دهند. همین سهام ها در بورس تهران معامله می شود. سهام این شرکت ها، تنها به مدیران دولتی تعلق ندارد، بلکه بسیاری از اعضای شورای اتمه جمعه، دفتر تبلیغات اسلامی، امام جمعه ها، سرپرست و مدیران بنیادهای بزرگی نظیر بنیاد مستضعفان، برخی شهرداران، اعضای شورای نگهبان، اعضای مجلس خبرگان، قضات دادگاه ها، روسای مجتمع های قضایی، مدیران سازمان زندان ها، فرماندهان سپاه و بسیج و نیروهای انتظامی، روسای بخش های گوناگون دفتر رهبری، اعضای جامعه روحانیت مبارز تهران، رهبران جمعیت موفته اسلامی و... در این شرکت ها سهام دارند و عضو هیات مدیره آنها هستند. باید دانست که شرکت های خدماتی، در حقیقت شرکت های وارد کننده و گاه صادر کننده هستند که سرمایه داری تجاری و بازاری های بزرگ برآن تسلط دارند. بدین ترتیب، طی برنامه تعدیل اقتصادی بسیاری از کارخانه ها و واحدهای خدماتی دولتی به این شرکت ها واگذار شده و به بهانه مقروض بودن و یا عدم صرفه تولید و یا خود کفا نبودن آنها با ارزان ترین قیمت به بخش خصوصی حکومتی تبدیل شده اند. به زبان ساده یعنی حراج شده اند! برای فرار قانونی از موانعی که مطابق قانون اساسی بر سر واگذاری این واحدها به بخش خصوصی وجود داشته، نام آنها را شرکت های دولتی گذاشته اند، در حالیکه تماما خصوصی اند و تنها به بهانه دولتی بودن از کمک و یاری دولت و حتی از بودجه عمومی دولت نیز استفاده می کنند!!

هر نوع سازماندهی اقتصادی کشور منوط به تعیین تکلیف این شرکت ها، رسیدگی به حساب و کتاب های آنها، آشکار شدن بافت حکومتی آنها، قرار گرفتن آنها در چارچوب کنترل های اقتصادی دولت و... است، اما این کنترل و این حساب و کتاب یعنی رو شدن دست مدافعان سرکوب جنبش مردم که پشت شعارهای انقلاب و باصطلاح ارزش های انقلاب پنهان شده اند و به بهانه دفاع از ولایت فقیه، که در واقع دفاع از این غارتگری است با چماق ولایت مطلقه به جان مردم افتاده اند!

برای آگاهی بیشتر از وضع و موقعیت این شرکت ها به جاست که نگاهی به عملکرد آنها در سال های طلایی غارتگران در طول اجرای برنامه تعدیل اقتصادی انداخته شود. سال هائیکه بخش اعظم ده ها میلیارد دلار قرض خارجی به جیب همین غارتگران رفت.

این شرکت ها در سال ۱۳۷۵ معادل ۸۵۴۱ میلیارد ریال به صورت اعتبار عمرانی و کمک زیان از محل درآمد عمومی دریافت نمودند، اما مبلغی که بصورت سود سهام و مالیات به خزانه دولت برگردانند، تنها معادل ۲۴۰۸۷ میلیارد ریال بود. معنای این ارقام آنست که شرکت های مزبور حدود ۳۵ برابر مبلغ پرداختی به خزانه را به صورت کمک زیان و بودجه عمرانی از

دولت دریافت کردند. در سال ۱۳۷۸ نیز از محل درآمد عمومی بابت طرح عمرانی و کمک زیان مبلغ ۱۴۷۰۳ میلیارد ریال قرار است به این دسته از دستگاه ها، پرداخت شود و در عوض این شرکت ها مبلغ ۳۰۰۶۶ میلیارد ریال مالیات و سود سهام دولتی به خزانه دولت پرداخت کنند. به این ترتیب نسبت دریافتی به پرداختی دستگاه های فوق تنها از ۳۵ برابر به ۴۹ برابر افزایش می یابد و دولت هزینه آنها را متقبل می شود! سود واقعی آنها چگونه کنترل می شود؟ بر مدیریت آنها چه کنترلی وجود دارد؟، دولت چرا باید پشتوانه آنها باشد؟ مالیات آنها به کی پرداخت می شود؟ (۱)

بسیاری از موضع دفاع از دولت خاسی و درجهت قاطعیت بیشتر برای مقابله با بحران اقتصادی و به نظم کشیدن وضع اقتصادی کشور به دولت وی معترض اند. همین مدافعان عقیده دارند که ترکیب کابینه دولت باید در جهت مقابله با این وضع تغییر کند و کسانی که اعتقاد به ادامه برنامه تعدیل اقتصادی دارند و به نوعی در همین شرکت ها سهم دارند، از کابینه کنار گذاشته شوند و افرادی معتقد به رفم های جدی در جهت گیری اقتصادی ایران جای آنها را بگیرند. اما نگاهی عمیق به مقاومت های سیاسی که در برابر دولت می شود، نشان می دهد که این گذرگاه نیز تنها با تغییر ساختار طبقاتی حاکمیت ممکن است و این نیز شدنی نیست، مگر در ابتدا افکار عمومی آگاه و برای این تغییرات اساسی بسیج شود، که این امر نیز جز با گسترش باز هم بیشتر فضای سیاسی کشور و تثبیت و تقویت آزادی های نسبی کنونی مطبوعات ممکن بنظر نمی رسد. به این ترتیب است که توسعه اقتصادی از مسیر توسعه سیاسی عبور می کند، در عین حال که تعمیق و تثبیت توسعه سیاسی نیز جز با توسعه اقتصادی، به مفهوم تغییر ساختار طبقاتی حاکمیت و رفتن به سوی اقتصادی مردمی و در جهت منابع عمومی مردم ایران ممکن نیست! تغییر ترکیب مجلس ششم از این نظر دارای اهمیت بسیار است!

۱- روزنامه خرداد ۵ اسفند ۱۳۷۸

ریشه های اقتصادی مقاومت در برابر تحولات!

در حالیکه بزرگترین بنیادهای اقتصادی-مالی متعلق به سران و رهبران جبهه ارتجاع-بازار رسماً و مطابق مصوبات مجلس مالیات پرداخت نمی کنند، بسیاری از تجارتخانه های بزرگ و تجار درجه اول جمهوری اسلامی نیز به دولت مالیاتی پرداخت نمی کنند. همه اینها، برای نپرداختن مالیات به دولت توجیه شرعی و اسلامی نیز تراشیده اند و با پرداخت وجوهی به بنیادهای خیریه، کمیته امام، دفتر رهبری، شورای تبلیغات اسلامی و... باصطلاح به وظیفه شرعی خود عمل کرده و دیگر نیاز به پرداخت مالیات به دولت نمی بینند. این در حالی است که آنها خوب می دانند، بنیادهای مورد نظر که از آنها وجوه شرعی قبول می کنند، این پول را خرج دفاع از برتری سرمایه داری تجاری بر ارکان حکومتی می کنند و در واقع در نقش حافظ سلطه این قشر و طبقه در جمهوری اسلامی عمل می کنند.

مطبوعات داخل کشور، بتدریج مسائلی را در این زمینه طرح می کنند، اما این هنوز تا افشای واقعیات مربوط به موقعیت مالی سرمایه داری تجاری در جمهوری اسلامی و رسیدن آگاهی مردم به نقطه ضروری فاصله بسیار دارد.

اخیراً حسن نمازی، وزیر امور اقتصادی و دارایی جمهوری اسلامی، طی نامه ای خطاب به مدیران کل اقتصاد و دارایی کشور، با احتیاط بسیار و در قالب برخی لغات تعارفی که موجب رنجش تجار محترم (!) نشود، نوشت: «برخی از گروه ها که عمدتاً در بخش بازرگانی فعالیت دارند و دست اندرکار اقتصاد کشور هستند، متناسب با درآمد خود مالیات نمی دهند. این در حالی است که از کارمندان و کارگران مالیات گرفته می شود. برداشتن تبعیض ها و معافیت ها می تواند به تحقق اهداف سیاستگذاری تولید و نیز تولید درآمد برای دولت کمک کند...»

روزنامه خرداد، که از سوی روزنامه های جبهه ارتجاع-بازار بشدت زیر فشار تبلیغاتی است و به بهانه انتشار گهگاه چند خطی از حال و روز آیت الله منتظری و یا بیانیه های او ضد ولایت معرفی شده و قصد یورش به آن را در جریان توطئه شبه کودتای «محرم» را داشتند، در پایان خبری که در باره این نامه نمازی چاپ کرده، می افزاید: (بقیه در ص ۱۷)

نخستین شبنامه ضد کودتا در تهران دست به دست می شود!

کودتاگران می خواستند دولت را به شورای فرماندهان سپاه بسپارند!

* کودتاگران سرتیپ پاسدار "ذوالقدر" را از قبل بعنوان فرماندار نظامی تهران تعیین کرده بودند!

* خوشنیتی که در خوابگاه دانشجویان به کار گرفته شد، آگاهانه و برای برانگیختن خشم دانشجویان و فراهم شدن زمینه کودتا بوده است.

* کودتاگران، ابتدا پیشنهاد ۶ ماه تعویق انتخابات را به دولت داده بودند، و در شب شورش و سرکوب نیز پیشنهاد اعلام حالت فوق العاده در کشور برای ۶ ماه را با دولت درمیان گذاشته بودند.

* کودتاگران، با اطلاع از مصوبه قدیمی شورای امنیت ملی، مبنی بر سپرده شدن امنیت کشور به سپاه پاسداران در حالت های فوق العاده، طرح خود را تهیه کرده بودند.

در ایران برای نخستین بار شبنامه ای دست به دست می شود، که حاوی نکاتی پیرامون ماجرای یورش به خوابگاه دانشجویان دانشگاه تهران و تبدیل آن به زمینه سازی برای کودتا علیه دولت خاتمی است. این شبنامه، نشان می دهد که این کودتا "واکنش گسترده از درون" نام داشته است، که طرح آن در اسفند ۷۷ تهیه شده است.

شبنامه تصریح می کند، که رهبران جمعیت موفقه اسلامی مستقیماً در اجرای این طرح نقش داشته اند و این جمعیت به کمک نیروهایش در "انصار حزب الله" و نیروهای انتظامی، دست به کودتا زده و باید به همین اتهام بازداشت و تحت پیگرد قرار گیرند.

بموجب اطلاعاتی که در شبنامه مذکور آمده، حمله به خوابگاه دانشجویان عمداً و بموجب جزئیاتی که در طرح "واکنش گسترده" مندرج است، با شدت بسیار انجام شده تا دانشجویان را هر چه بیشتر خشمگین کرده و به واکنش وادارد. به همین دلیل حمله در همان شب حادثه در سه نوبت انجام شده است.

طراحان کودتا از یکی از مصوبات قبلی "شورای امنیت ملی" اطلاع داشته اند، که بموجب آن، در صورت بروز بحران امنیتی، سپاه پاسداران امنیت تهران را خود به خود و بی نیاز به تصمیم و مصوبه جدیدی برعهده می گیرد. بنابراین و برای کشاندن سپاه پاسداران به خیابان ها و اعلام حالت فوق العاده در کشور و راه انداختن موج دستگیری ها، ابتدا نیاز به تشنج، تخریب و آتش سوزی های خیابانی داشته اند و خوشنیتی که در خوابگاه دانشجویان صورت گرفت، با هدف کشاندن دانشجویان به همین عملیات بوده است.

در شبنامه منتشره به این نکته اشاره نمی شود، که برخلاف تصور کودتاگران، دانشجویان برخلاف پیش بینی های کودتاگران، بجای واکنش خشن و اعمال خشونت متقابل، دست به تحصن مسالمت آمیز در دانشگاه زدند. به همین دلیل، دو روز پیاپی طراحان کودتا سرگردان مانده بودند که طرح خود را چگونه عملی کنند. یگانه راه حل به خشونت کشاندن دانشجویان متحصن در دانشگاه بود، اما با حضور برخی همکاران و یاران محمد خاتمی در دانشگاه و مدیریتی که دفتر تحکیم وحدت اعمال می کرد، این نقشه ممکن نبود. به همین دلیل بخشی از دانشجویان وابسته به گروه های بسیار کم تعداد دانشجویی را عوامل نفوذی کودتاگران به صفوف متحصنین گسیل داشته و آنها را به سردادن شعارهای تند تشویق کردن و سرانجام نیز آنها را تشویق به تظاهرات موضعی در تهران و خروج از دانشگاه کردند.

بدین ترتیب، بخش دوم طرح کودتا و اعلام حالت فوق العاده در کشور و برکناری دولت خاتمی، طی دو روز در ستاد کودتا تهیه و به اجرا گذاشته شد. انتشار نامه فرماندهان سپاه پاسداران که درست در شب ناآرامی ها و شورش های خیابانی نوشته شده و یک هفته بعد، روزنامه کیهان و روزنامه جمهوری اسلامی آن را منتشر کرده اند، حکایت از همین امر دارد. یعنی اعلام حالت فوق العاده در کشور، سپردن امور به یک شورای نظامی مرکب از فرماندهان سپاه پاسداران و ناچار ساختن خاتمی به استعفا.

شبنامه می افزاید:

در بخش دوم طرح کودتا، ابتدا نیروهای نظامی را از اطراف دانشگاه کنار کشیدند و شرایطی را فراهم آوردند که تندرها و حادثه جویان و عوامل نفوذی کودتا میدان دار شوند. سپس نیروهای تحت فرمان سرتیپ پاسدار "ذوالقدر" وارد میدان عمل شدند. خود او در چند نقطه در جریان آشوب ها دیده شده که عملیات را رهبری می کرده است. حتی عکس هائیی در اختیار برخی دانشجویان است که نیروهای بسیج و نیروهای تحت فرمان سرتیپ ذوالقدر را در حال واژگون کردن کیوسک های تلفن نشان می دهد.

طبق همان مصوبه شورای امنیت ملی، که امنیت تهران و اختیارات کلیه ارگان های امنیتی، انتظامی و نظامی را در حالت های فوق العاده به سپاه پاسداران واگذار می کند، سرتیپ ذوالقدر که رابطه بسیار تنگاتنگی با رهبران موفقه اسلامی دارد و نقش مهمی در قتل های سیاسی داشته است، نقش فرماندار نظامی تهران را برعهده می گیرد. حتی گفته می شود که او حکمی را در این زمینه، خود نوشته و در شب دوشنبه آماده قرائت آن از تلویزیون دولتی بوده است.

بموجب مندرجات شبنامه، سرتیپ ذوالقدر در شب دوشنبه، که فردای آن شورش های خیابانی شروع شد، طی تماسی با دفتر محمد خاتمی، از رئیس جمهوری می خواهد که برای شش ماه حالت فوق العاده در کشور اعلام کند. ریاست جمهوری زیر بار این عمل نمی رود و اطلاع می دهد، که در صورت لزوم استعفای خود را خطاب به ملت ایران خواهد داد و همه چیز را نیز خواهد گفت. سران کودتا، با اطلاع از اینکه چنین استعفا و نامه ای، به معنی آغاز سرازیر شدن میلیون ها نفر در خیابان ها است، از فشار بیش از حد به خاتمی صرف نظر می کنند، اما طرح خود را مستقل از دولت پی می گیرند.

شبنامه، تصریح می کند، که توطئه گران و کودتاچیان نمی توانند موافقت کامل "رهبر" را برای کودتا بگیرند و بعد از چند ساعت اطلاعات دقیقی پیرامون عملیات کودتائی و نقشه های کودتاگران در اختیار رهبر قرار می گیرد و او حتی موقعیت خود را در خطر می بیند.

نکته دیگری که در شبنامه بدان اشاره شده، مربوط به مذاکراتی است که در پشت صحنه و برای تعویق انتخابات مجلس ششم جریان داشته است. بموجب این مذاکرات، سران جناح راست از محمد خاتمی و وزارت کشور می خواهند تا انتخابات را ۶ ماه به عقب بیندازند، اما با این خواست مخالفت می شود و وزارت کشور تاریخ برگزاری انتخابات را، برای جلوگیری از هر نوع کارشکنی دیگر، اعلام می دارد.

فشار به محمد خاتمی برای اعلام حالت فوق العاده به مدت ۶ ماه، که طبعاً و خود به خود انتخابات را به تاخیر می اندازد، نشان دهنده صحت این مذاکرات و فشارهای پشت پرده است. تلاشی که هم اکنون نیز جریان دارد و با جلو انداختن فرماندهان سپاه پاسداران می کوشند حالت فوق العاده و نظامی را در کشور حفظ کنند و سپاه در خیابان ها باقی بماند.

در شهر تبریز، نماینده ولی فقیه و امام جمعه این شهر، نسخه ای از همین طرح را در دانشگاه به اجرا می گذارد تا به بهانه حفظ امنیت منطقه حساس آذربایجان، در این شهر حکومت نظامی-سپاهی اعلام دارد. خوشنیتی که در تبریز و در جریان سرکوب دانشجویان به کار گرفته شد، به مراتب سنگین تر از خوشنیتی است که در کوی دانشگاه تهران به کار رفت!

بحث های مربوط به تدارک کنگره ششم سازمان فدائیان... (اکثریت)

سیاست

آینه میزان درک از واقعیت است!

واقعیت توازن نیروها را باید پذیرفت، تا بتوان ارزیابی قابل قبولی از جامعه و جنبش داشت!

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در تدارک کنگره ششم خود است. در جریان این تدارک، نظرات برخی از اعضای رهبری این سازمان در نشریه "کار" منتشر شده است. این سنتی است پستیدیه در سازمان فدائیان اکثریت.

هدف این بحث ها روشنی بخشیدن به سیاست سازمان در ارتباط با مبارزات مردم ایران در مرحله فعلی آن است. هسته مرکزی بحث ها جستجوی پاسخ به این پرسش است، که باید شعار سرنوشتی جمهوری اسلامی را همچنان مطرح ساخت، و یا در راستای رفرف در کشور مبارزه کرد؟

"بهزاد کریمی" در شماره ۲۱۱ "کار" (۱۶ تیر ۱۳۷۸) در نامه ای خطاب به "فرخ نگهدار"، تحت عنوان "تفاوت نظرها از دیروز تا امروز" می نویسد: "... اختلاف سیاسی بین ما در سه کنگره ... را باید چنین فرمولبندی کرد: دیدگاه اکثریت - ما به عنوان مدافعان پیگیر دموکراسی و جمهوری برای ایران، خواهان برکناری جمهوری اسلامی هستیم و جهت "جایگزینی" آن در راه ایجاد "آلترناتیو دموکراتیک" مبارزه می کنیم؛ و دیدگاه اقلیت - ما باید فقط از دموکراسی و جمهوری دفاع کنیم و برخورد با جمهوری اسلامی را در سطح انتقاد از عملکردهای آن و مخالفت با سیاست های آن تنظیم ساینیم."

از آنجا که هیچ سازمان و حزب سیاسی جدی نمی تواند به کلوب بحث و مجادله نظری تنزل یابد، باید دید ریشه های تئوریک این بحث ها کدام است؟ باید دید چرا ادامه این بحث ها، همچنان، یک سازمان سیاسی را در فلج سیاسی فرو برده و در گرما گرم مبارزه ای که در داخل کشور وجود دارد، آن را گرفتار انواع نظرات و موضع گیری ها کرده و اجازه اتخاذ یک سیاست واحد را به آن نمی دهد.

۱- ناروشتنی تعریف ها ۲- اولویت ذهن بر عین در تحلیل

۱- ناروشتنی تعریف ها

بدیهی است که هیچ یک از علوم، به ویژه علوم اجتماعی، بدون مشخص بودن تعاریف، علامت گذاری ها و بالاخره زبان مشترک قابل فهم، نمی توانند موثر واقع گشته و در بحث ها راه گشا باشند. تنظیم فرمولبندی ها و بکاربردن دقیق آن ها در علوم، در بحث های جدی، یک ضرورت است. بیان شاعرانه بحث ها، ذکر خاطرات و گله ها، من و تو. خطاب کردن های خصوصی همانقدر از جدی بودن این بحث ها می کاهد، که خلق اصطلاحات و یا گفتمان هایی که تنها به منظور بیان سبک و سلیقه نظریه پرداز بکار برده می شوند.

زننه یاد احسان طبری، که همگان بر ذهن شاعرانه او اذعان دارند، آنجا که به توضیح تعاریف برای بیان تحلیل سیاسی-تاریخی می پرداخت، کوچکترین ناروشتنی در تعاریف، علامت گذاری ها و بکار گرفتن بیان علمی را جایز نمی دانست.

مثلاً "بیژن اقدسی"، مشاور شورای مرکزی سازمان فدائیان اکثریت در شماره ۲۰۹ (۹ خرداد ۱۳۷۸) می نویسد: «سازمان ما بر پایه پذیرفته های کنگره های خود خواهان و پیکارگر راه دگرگونی بنیادین ساختار سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ای است که جمهوری اسلامی نام دارد... برای بسیاری از ما انقلاب برابر است با دگرگونی در همه زمینه های زندگی یک کشور و چون پایان دادن به جمهوری اسلامی نیز همین درون مایه را دارد، برخورد ما با جمهوری اسلامی برخوردی انقلابی است.»

بیژن اقدسی حق دارد. محتوای این «دگرگونی بنیادین» که هم زیربنای اقتصادی-اجتماعی - عمدتاً سرمایه داری انگلی-تجاری و بزرگ زمین داری و روینای سیاسی-فرهنگی- در خدمت اقشار فوق با تظاهرات مذهبی-جمهوری اسلامی را دربر می گیرد، چیزی جز انقلاب اجتماعی نیست. اما محتوایی که «انقلاب» مورد نظر او می خواهد جایگزین جمهوری اسلامی سازد، چیست؟ در نوشته او، نه «ساختار اقتصادی-اجتماعی» زیربنای حاکم موجود در جمهوری اسلامی تعریف می شود، و نه ساختار جایگزین مورد نظر نظریه پرداز اعلام می گردد. همین ناروشتنی محتوا در فرمول «دموکراسی و جمهوری» و یا «آلترناتیو دموکراتیک» که «بهزاد کریمی» مطرح می سازد، وجود دارد [۱].

بدین ترتیب دفاع از ضرورت «دگرگونی بنیادین» جمهوری اسلامی، پیش از آنکه محتوایی علمی و دقیق برای بحث به منظور خروج از بن بست یک دهه نظری - و به طبع آن سیاسی - در سازمان فدائیان اکثریت باشد، به کلی گویی تبدیل می گردد. خواست انسان دوستانه نویسنده که «آرزو» دارد، این انقلاب بطور مسالمت آمیز تحقق یابد، اجازه درنگ بیشتر روی این نگرانی بجای خود او را از خطری که چنین گذار مسالمت آمیزی را تهدید می کند به ری نمی دهد. او می نویسد: «آرزوی ما این است که این پایان دادن، این جایگزینی جمهوری اسلامی با ساختاری مردمی و دادبنیاد، دور از خشونت و آرام آرام پیش رود... [اما] اگر روزی ... گردن کشان نامردمی نیروهای خود را با شمشیرهای کشیده به خیابان های شهرها و روستاهای ما فرستادن، ما چه خواهیم کرد؟».

نویسنده، محتوای «اقتصادی-اجتماعی» کنونی در جمهوری اسلامی و آینده مورد نظر سازمان فدائیان اکثریت پس از «دگرگونی بنیادین» را ناروشتن می گذارد. او این «دگرگونی بنیادین» را تنها در «پاک کردن بختک ولایت فقیه یک بار برای همیشه از قانون اساسی این کشور و از زندگی روزمره آن» اعلام می دارد، اما فراموش می کند، بنویسد ساختار اقتصادی-اجتماعی حاکم اگر با ولایت فقیه و بدون ولایت فقیه باقی ماند، چه باید کرد؟

ظاهراً برای نظریه پرداز روشن نیست، که چنین پاک سازی تنها تغییری در شکل ساختار حکومتی است و بهیچ وجه نمی توان آن را به معنای دگرگونی انقلابی محتوای «ساختارهای اقتصادی-اجتماعی»، که او پیش تر هدف سازمان اکثریت عنوان کرده بود، دانست. «ساختارهای اقتصادی-اجتماعی» کنونی در جمهوری اسلامی چرا نباید بتواند بدون "ولایت فقیه" هم با برجا بماند؟ مگر در عراق و اردن و ده ها کشور امریکا لاتین، که وضع اقتصادی-اجتماعی مشابه ایران امروز دارند، "ولایت فقیه" حکم فرماست؟ [۲].

آن بخش از نوشته فوق با واقعیت در انطباق است، که هدف تغییرات تدریجی کنونی و رفرف های از بالا را که زیر فشار توده های مردم آرام آرام به پیش می رود، نهایتاً جابجایی طبقاتی در جامعه و جایگزینی نمایندگان بخشی از اقشار حاکم توسط نمایندگان بخشی دیگری ارزیابی می کند. بلا تردید و با پایبندی به تعریف دقیق علمی از انقلاب، این جابجایی طبقاتی، انقلابی سیاسی خواهد بود، که باید تغییرات اجتماعی-اقتصادی متناسب با خود را بوجود آورد. اما این جابجایی در بین کدام اقشار از طبقات حاکم باید عملی گردد؟ بدون پاسخ به این پرسش نمی توان محتوایی را که این تغییرات محتمل ایجاد خواهند کرد، برشمرد. شرایط و نشانه های موجود، حکایت از آن دارد، که این جابجایی طبقاتی بین اقشار سرمایه داری تجاری و زمین داران بزرگ از یک سو و سرمایه داری تولیدی-ملی از سوی دیگر، هدف مرحله کنونی تغییرات را تشکیل می دهد.

تنها پس از روشن شدن این نکته است، که می توان و باید در مورد شانس واقع بینانه و نه «آرزو» گونه امکان «دور از خشونت و آرام آرام» و یا مسالمت آمیز باقی ماندن این انقلاب سیاسی به بحث پرداخت. اهمیت تلازم مسالمت آمیز و به تبع آن تدریجی بودن روند تغییرات کنونی در ایران، برخلاف نظرات ناشی از ایدئولوژی رفرمیستی رشد جوامع نزد برخی از جریانات در داخل و خارج از کشور، به معنای نفی انقلاب اجتماعی نیست. اهمیت تلازم روند مسالمت آمیز در شرایط حاکم بر ایران امروز، ناشی از تناسب قوای بین جبهه ضد ارتجاع و جبهه ارتجاع است [۳]. جبهه ضد ارتجاع باید هنوز مواضع بدست آورده را تثبیت کند، تا بتواند قدم های بعدی را موفقیت آمیز بردارد.

به عبارت دیگر، نظریه پردازان «دیدگاه اکثریت» در سازمان فدائیان اکثریت باید همانند توده های میلیونی مردم ایران، این نکته را برای تحمیل روند «دور از خشونت و آرام آرام» به ارتجاع برای خود روشن سازد:

خواست‌ها ما را مجاز نمی‌دارد تعقل و شناخت خود از واقعیت امروز را هیچ انگاریم، و بجای عمل به «وظیفه دمکراتیک»، سخنانی را که باید در زمان خود و در محیطی دیگر مطرح سازیم، در سنگر اتحاد عمل برای دسترسی به «کوچکترین» نزدیک‌ترین و «قابل‌دسترس‌ترین» اهداف و شعار امروز مطرح سازیم!

باز هم البته حق با بهزاد کریمی است، که مدافع رفرم در حکومت بودن را نباید به مفهوم پذیرش «رفرمیسم» دانست. او در نامه‌اش می‌نویسد: «ما هر دو مدافع رفرم در حکومت هستیم و هر دو هم بر این باوریم که از نهال این امید با حساسیت تمام باید حفاظت کرد، اما رفرم در حکومت برای تو تمام هدف سیاسی و همه مشی سیاسی توست، و برای غیر هم نظر تو، یک مرحله سیاسی و بخشی از مشی سیاسی.»

متأسفانه بهزاد کریمی در ادامه سخن و در توضیح نظرش نشان می‌دهد، که برای او «یک مرحله سیاسی»، یک موضع ضد رفرمیسم نیست، بلکه موضعی بشدت پراگماتیستی و لذا بشدت رفرمیستی است. این موضع از یک تحلیل جامع شرایط مشخص و مرحله رشد تاریخی جامعه متناسب قوا بین دو جبهه ضد ارتجاع و جبهه ارتجاع نشأت نمی‌گیرد، بلکه «در نظر داشتن دو جنبه»، بیان تعلق خاطر او به موضع ماکیاوالیستی و فرصت‌طلبانه است. یکی به میخ چپ‌روی، یکی به نعل واقع‌بینی، تا گویا از هر دو سو عقب نیفتد! هم دمکرات مسالمت جو بماند و هم برانداز انقلابی!

او چنین می‌گوید: «آری! در سیاست جاری، من "هر جایی که ضروری است [برپایه کدام تحلیل عمومی اوضاع مشخص؟]، همسویی با جریان‌های اصلاح طلب در درون حکومت" و "هر جایی که ضروری است، همسویی با نیروهای دمکراتیک طرفدار سرنوشت جمهوری اسلامی" را در پیش می‌گیرم!»

چنین سیاستی نه تنها با نیاز روز جنبش مردم برای جلوگیری از اعمال خشونت جبهه ارتجاع هم خوانی ندارد، بلکه با مصوبات کنگره‌های سازمان فدائیان اکثریت، که خواستار دسترسی مسالمت‌آمیز به اهداف نیز است، در تضاد است. جبهه ضد ارتجاع با چنین متحدان دو پهلو و فاقد تحلیل همه‌جانبه و «تاریخی»، چه باید بکند؟

باید منتظر بود و دید رویدادهای مربوط به تحصن دانشجویان، خشونت که جبهه ارتجاع با هدف اجرای یک کودتا به اجرا گذاشت، بر مجموعه نظراتی که نظریه پردازان سازمان اکثریت پیرامون اوضاع ایران ارائه می‌دهند چه تاثیری گذاشته است. هم ارتجاع چنگ و دندان خود را نشان داد، و هم چپ‌نمایی ماجراجویی عرصه را برای تاخت و تاز آن فراهم آورد. رابطه این دو را چگونه ارزیابی خواهید کرد؟

۱- شاید گفته شود که تعریف محتوای مورد نظر در گذشته و در اسناد دیگر عنوان شده است و تکرار آن ضروری نیست. حتی اگر چنین باشد، تاروشنی بالی می‌ماند، محتوای «جمهوری»، «دمکراسی»، «الترناتیو دمکراتیک» چیست؟ ساختار «اقتصادی-اجتماعی» که بیژن اقدسی مطرح می‌سازد و می‌تواند برپایه «سرمایه داری» برقرار باشد، هم در جمهوری اسلامی و هم در اشکال حکومتی دیگر مورد نظر «دیدگاه اکثریت» ممکن و عملی است. پس محتوا می‌تواند در قالب‌های متفاوت یکی باشد. بدین ترتیب همه این نظریه‌پردازان اشکال مختلف سازماندهی حاکمیت «سرمایه داری» را بجای محتوای آن مطرح می‌سازند. اینکه سرمایه داری می‌تواند «دمکراتیک‌ترین» اشکال تانائیتی‌ترین آن‌ها را، بنا به اقتضای شرایط، برای حاکمیت خود بکارگیرد، دیگر به شناخت عمومی تبدیل شده است.

۲- البته برای نگارنده روشن است، که نظریه پرداز می‌خواهد بگوید، با این «یاب‌سازی»، آنوقت سد راه آن تغییرات برطرف شده است، اما اولاً قائل شدن چنین تائیری برای «یاب‌سازی» تنها می‌تواند «تو» و حکمی باشد، که نظریه پرداز باید آن را در ابتدا اثبات کند. در راه توده مطالب متعددی بچاپ رسیده است، که نشان می‌دهد، ساختار طبقاتی حاکم و نمایندگان آن هستند، که در جمهوری اسلامی «رهبر» تعیین می‌کند و محتوا، ضمنون و جارجوب «ولایت فقیه» را تعریف می‌کنند. تداوم حاکمیت آنان بدون «ولایت فقیه» و با حفظ شرایط حاکم، چرا ممکن نیست؟ مخالفت با «ولایت فقیه» در زمان حیات آیت‌الله خمینی و خواست «ذوب در ولایت فقیه» شدن پس از مرگ او، عریان‌تر از آن شده است، که درک این واقعیت دیگر ممکن نباشد؛ و ثانیاً چنین ادعایی، حتی اگر قابل اثبات باشد، تغییری در این امر نمی‌دهد، که او با مطرح ساختن تغییر شکل ساختار، دقت لازم را در تعریف خود برای «دموکراسی بنیادین» بکار گرفته است.

۳- در اختیار داشتن اهرم‌های سرکوب و به ویژه در اختیار داشتن نیروهای سازمان داده شده مخفی، که نقش آنها در روزهای ۲۲ و ۲۳ تیر ۱۳۷۸ بالاخره بطور همه جانبه افشا و برملا شد توسط جبهه ارتجاع از یک سو و فقدان سازمان یافتگی جبهه ضد ارتجاع از سوی دیگر، که در عدم توانایی آن برای کنترل و هدایتی نهایی تحصن دانشجویان در دانشگاه‌های آن است، در کنار امکانات مالی-اقتصادی، قضایی و...

۴- تکه تکه کردن کشورها به منظور ایجاد امتحان انقیاد آن‌ها و برقراری «تفهم نویسی» و «حاکمیت کلونالیستی» سرمایه مالی امپریالیستی، و از این طریق سلب امتحان حفظ استقلال اقتصادی-سیاسی-فرهنگی از آنها برنامۀ استراتژیکی امپریالیسم است. این هدف را کنفرانس سازمان‌های غیرمتعهد در آدیس آبابا در سال ۱۹۶۴ به عنوان یکی از شیوه‌های استعمارنو برشمرده و اعلام داشت.

۵- در تجربه روزهای اخیر می‌توان ضعف عدم درک ضرورت مذاکره و چانه زنی با مقامات مسئول، گرفتن امتیازات، تثبیت آنها برای کام‌های آینده را، همان ارزیابی‌های ذهن گرایانه و چپ‌نمایانه از توان خویش و امتحان نیروی مقابل دانست.

۶- مثلاً «بهزاد کریمی» در نامه خود به «فرخ نگهدار» تلویحاً می‌پذیرد که در شرایط کنونی مبارزه برای «اصلاحات و رفوم، آن هم بر سر «آزادی»، «توسعه سیاسی»، «جامعه مدنی» و «قانون‌مداری» و غیره در جمهوری اسلامی... وجود دارد.

۱- **اولاً:** هدف تغییرات مسالمت‌آمیز کنونی نمی‌تواند براندازی و یا «پایان دادن و جایگزینی جمهوری اسلامی» باشد، آنطور که «دیدگاه اکثریت» آرزوی آن را دارد و خواست ذهنی خود را جایگزین واقعیت عینی ساخته است. لذا درس‌های دو هفتگی آنها در کار «برای قانع کردن "خاتمی" به بی‌عاقبت بودن پایبندی او به «ولایت فقیه»، ذهن‌گرایی مطلق و تازاندن اراده گرایانه وضع کنونی است، که خود ناشی از عدم دقت تحلیل‌تئوریک اوضاع توسط «دیدگاه اکثریت» است:

۲- **ثانیاً:** اگر واقعاً و برپایه شناخت اوضاع جهان و توجه به اهداف دراز مدت امپریالیسم [۴] به ضرورت خواست‌گذار مسالمت‌آمیز جایجایی طبقاتی در ایران در این مرحله اعتقاد وجود دارد، آنوقت باید به این نتیجه علمی نیز رسید، که باید جبهه متحدان خواستار تغییرات تدریجی، «جبهه ضد ارتجاع»، در وسیع‌ترین ابعاد آن متحداً عمل کند. این اتحاد عمل تنها می‌تواند بر سر «کوچکترین»، نزدیک‌ترین و قابل‌دسترس‌ترین «شعار مشترک» عملی گردد، تا تناسب قوا را در هر لحظه به حداکثر ممکن، بسود خود تغییر دهد. البته محتوای اتحاد عمل، که در هر لحظه «کوچکترین» و «نزدیک‌ترین» است، مداوم با رشد جنبش نیز تغییر می‌یابد و به پیش می‌رود، اما خصلت محتوایی آن باید حفظ گردد:

۳- **ثالثاً:** اگر صمیمانه و برپایه واقعیت‌های فوق به ضرورت گذار مسالمت‌آمیز معتقد هستیم و به آن تنها برای جدل سیاسی در سازمان و حزب خود نیاز نداریم، آنوقت باید این اندیشه را نیز مورد تائید قرار دهیم، که چگونه می‌توان و باید به ایجاد فشاری در بین نیروی ارتجاع کمک کرد، تا تغییر تناسب قوا بسود «جبهه ضد ارتجاع» از این طریق نیز تحقق یابد.

در این مورد نیز باید تاکتیک همچنان یافتن «کوچکترین» حرکت ممکن باشد. به این منظور باید به دیالکتیک «کوچکترین شعار مشترک» جبهه ضد ارتجاع و «کوچک‌ترین عقب‌نشینی ممکن» برای جبهه ارتجاع توجه داشت. این «کوچک‌ترین عقب‌نشینی ممکن»، آن عقب‌نشینی است، که لااقل بخشی از ارتجاع بتواند آن را بپذیرد و به آن تن بدهد و از این طریق فشاری در جبهه ارتجاع تداوم یابد. افشای مواضع عناصری از جبهه ارتجاع، بدون آنکه جبهه او بتواند به بسیاری از بشتاید و یا مخالفت منفرد ارتجاعی‌ترین قشر و نیروهای فشار علیه «کوچک‌ترین عقب‌نشینی ممکن»، در این راستا عمل می‌کند. مرز این «کوچک‌ترین عقب‌نشینی ممکن» برای جبهه ارتجاع، بدون تردید، آن مرز است، که عقب‌نشینی تحمیل شده توسط جبهه ضد ارتجاع به نزدیکی مواضع اقشار جبهه ارتجاع و به تحکیم صفوف آنان نیانجامد. خواست و اقدام نیروهای جبهه ضد ارتجاع بی تفاوت از حقانیت آن، آن زمان ذهن‌گرایانه و چپ‌روانه است، که عکس این پی‌آمد را در جبهه ارتجاع باعث شود [۵].

تعیین چنین مرزی البته در عمل با دشواری جدی روبروست. به این منظور باید در عین توجه همه جانبه به فاکت‌ها، به دینامیسم درونی جنبش و شرایط بشدت متحول در دوران‌های رشد جنبش توجه شود. امکان بوجود آمدن شرایط بحران عمومی در جامعه بدنبال این یا آن حادثه کوچک وجود دارد. («کوچکترین» شعار ممکن می‌تواند با رشد کیفی و انفجاری نیز همراه باشد. در عین حال باید تفاوت ماهوی چنین امری را از اقدامات چپ‌نمایانه و پرووکاتوری تشخیص داد.

نگرانی «بیژن اقدسی»، نگرانی بجایی است و «جبهه ارتجاع» می‌تواند بر روی مردم شمشیر بکشد و به روند مسالمت‌آمیز تحول در ایران پایان ببخشد. اما، او فراموش می‌کند، که به تاخیر انداختن چنین اقدام تبهکارانه - اگر جلوگیری از آن ممکن نشود -، یکی از عمده‌ترین وظایف روز «جبهه ضد ارتجاع» است. از اینروست، که باید نظر «دیدگاه اقلیت» در سازمان فدائیان اکثریت را برای این مرحله از مبارزات مردم در کلیت آن واقع‌بینانه ارزیابی کرد، در عین حفظ انتقادات وارد بر آن.

۲- اولویت ذهن بر عین در تحلیل

پس از شناخت تاروشنی و عدم دقت تعاریف «دیدگاه اکثریت»، توجهی کوتاه نیز به برداشت ذهن‌گرایانه این دیدگاه در تعیین سیاست بیافکنیم. برای شناخت اولویت دادن به ذهن نسبت به عین در این نظرات، روی این نکته می‌توان مکث کرد، که مورد تائید همه نظریه‌پردازان «دیدگاه اکثریت» هم هست [۶]: ایران در مرحله تغییرات تدریجی و رفرمیستی قرار دارد. مرحله‌ای که بنا به ماهیت آن تنها زیر فشار مبارزات مردم از پایین برای تحمیل تغییرات، از بالا عملی می‌گردد. البته این تغییرات از تضمین برخوردار نیست، خطر یورش به آن از طرف «جبهه ارتجاع» کاملاً وجود دارد، و... اما اگر قرار است برای این مرحله تعریف روشنی داده شود، آنوقت باید آن را «مرحله تغییرات تدریجی و رفرمیستی» نامید.

انتقاد «گم‌شدن هدف استراتژیک جمهوری پارلمانی» که «بهزاد کریمی» به عنوان یکی از نمایندگان «دیدگاه اکثریت» در نامه خود به فرخ نگهدار مطرح می‌سازد - صرفنظر از محتوای گنگ آن - چیزی نیست، جز طرح آنچه که خود او می‌نویسد، هدفی «استراتژیک»، که نباید آن را با وظایف روز و تاکتیکی اشتباه کرد.

کاملاً حق با «بهزاد کریمی» است، قطعاً باید به گذشته، «تاریخی» نگاه کنیم، «گذشته را بفراموشی» نسپاریم، «کلاه بوقی» برسرمان نگذاریم، اما همه این

س: در شهرستان‌ها هم تظاهرات سرایت کرده؟
ج: هنوز اطلاع دقیقی در این باره وجود ندارد، اما در چند شهر و از جمله در شهر تبریز گفته می‌شود تظاهرات شده‌است.

س: واکنش‌های بعدی رئیس‌جمهور چه خواهد بود؟
ج: آقای خاتمی صحبتی کرده و هم چنان به مواضع شناخته شده خودش اشاره کرده است. ایشان گفته‌است که کسانی که واقعا خواهان توسعه سیاسی هستند، دست به خشونت نمی‌زنند. هرگونه به هم زدن آرامش، سیاستی مخالف توسعه سیاسی دولت است.

س: واکنش رهبر چگونه است؟
ج: رهبر هم صحبتی کرده و تعرض به خوابگاه را محکوم کرده و گفته که نباید چنین حرمتی شکسته شود. حتی اگر در شعارها اهانتی هم به من بشود. او اشاره به عوامل بیگانه کرده و گفته که آنها این حرکات را بوجود آورده‌اند. این‌ها همان توضیحاتی است که قبلا هم بارها تکرار شده‌است.

س: خطر سرکوب تا چه حد است؟
ج: الان حقیقتش اینست که به نظر من، مسئله اصلی اداره بحران است. جناح راست سعی می‌کند ماجرا را به سود خود تمام کند. آنها هم با خشونت مخالفت می‌کنند و می‌گویند که به فرصت طلب‌ها نمی‌خواهند اجازه فرصت طلبی را بدهند. دو جانبه عمل می‌کنند. از طرفی خشونت‌گران را بسیج می‌کنند و جلو می‌اندازند و در تبلیغات سیاسی از دانشجویان حمایت می‌کنند و خود را طرفدار آنها نشان می‌دهند.

(بقیه پدیده‌ای بنام از ص ۱۳)

((به نظر می‌رسد وزیر امور اقتصادی و دارایی باید به عنوان یک وظیفه ملی و مردمی گروه‌های اقتصادی، اجتماعی و افراد سرشناسی که از پرداخت مالیات حقه به دولت خودداری می‌کنند را افشاء کند.))
جبهه ارتجاع-بازار با حیات روزنامه‌هایی نظیر خرداد، در پشت بهانه ضدیت با ولایت فقیه به دلیل انتشار همین نکات مخالف است و امثال عبدا لله نوری، مدیرمسئول خرداد را به همین دلیل در گوشه زندان می‌خواهد!

روزنامه خرداد، همین موضع را در تاریخ ۱۶ آذر سال گذشته و طی گزارشی که پیرامون لایحه بودجه سال ۷۸ دولت در گفتگو با نمایندگان مجلس تهیه کرده بود، به نوع دیگری عنوان ساخته بود. خرداد، بعنوان جمعیندی نظرات نمایندگان مجلس (که در متن گزارش از قول هیچیک از آنها رسماً اعلام نشده بود!) نوشت: «تور مالیاتی دولت باید فراتر از اندازه فعلی شده و معافیت‌های مالیاتی گوناگونی که در حال حاضر حائل سازمان‌ها و نهادهای مختلف است حذف شود.»

تمامی بحث‌هایی که در عرصه مسائل اقتصادی در مجلس اسلامی مطرح است و مقاومت‌هایی که بر سر هر کدام از لوایح اقتصادی دولت می‌شود و تمامی کارشکنی‌هایی که بر سر اجرای «طرح سازماندهی اقتصادی کشور» که دولت خاتمی تهیه و به تصویب رسانده است، نشان می‌دهد که تا ترکیب نمایندگان کنونی مجلس، بعنوان اکثریت طرفدار سرمایه‌داری تجاری و زمینداران بزرگ تغییر نکند و ساختار حاکمیت نیز در این عرصه جابجا نشود، هیچ گام عملی برای مقابله با بحران عظیم اقتصادی کشور برداشته نخواهد شد. مقاومتی که سرمایه‌داری تجاری و زمینداران بزرگ به کمک و با اشتراک روحانیت مرتجع در برابر هر تحولی در ایران می‌کند، خود نشان دهنده اهمیت این جابجانی در مجموعه ساختار جمهوری اسلامی است.

گردن کشی بنیادهای پر قدرت اقتصادی که هنوز پسوند «انقلاب» را نیز یدک می‌کشند، در برابر دولت آتقندر آشکار است، که حتی گزارشگر اقتصادی رادیو دولتی آلمان نیز در تاریخ ۲۸ بهمن ۱۳۷۷ طی تفسیری پیرامون وضع بحران زده اقتصاد ایران و در عین حال که از واگذاری شرکت‌های دولتی به بخش خصوصی و کاستن از نفوذ سیاسی-اقتصادی مدیران آنها در دولت دفاع کرد، بعنوان راه حل مقابله با این بحران گفت:

«بنیادهای با نفوذ انقلابی که دارای درآمدهای کلان هستند باید مشمول پرداخت مالیات شوند و هزاران شرکت دولتی غیر اقتصادی به بخش خصوصی واگذار شود. البته این اقدام با مقاومت‌های صاحبان دولتی این شرکت‌ها که در نظام اسلامی ایران برای خود نوعی حق مالکیت قائل هستند روبرو خواهد شد.»

در طول روزهای پرحادثه تحصن دانشجویی، راه توده وظیفه خود دانست که پیرامون این رویدادها با برخی صاحب‌نظران تماس گرفته و نظر آنها را پیرامون این رویدادها جویا شود. آنچه را در زیر می‌خوانید یکی از این گفتگوهاست. عنوان‌ها از راه توده است.

هر حادثه بزرگی را با یک حادثه بزرگ‌تر به فراموشخانه می‌برند!

به طرف کودتا می‌رویم؟

س: انفجار خشم چگونه شروع شد؟
ج: آنچه که همگان شاهدش هستند، عبارت از یک طرح از پیش تعیین شده‌است. پیش‌بینی می‌شد که بعد از توقیف روزنامه سلام و مسئله طرح اصلاحیه قانون مطبوعات واکنش‌هایی در جامعه بوجود خواهد آمد. واکنش دانشجویان، بخشی از واکنش جامعه بود.

اعتراض‌ها از کوی دانشگاه شروع شد. واکنش، واکنش صحیحی بود. آنها خواستار ادامه انتشار سلام و یک سری خواست‌های دانشجویی دیگر بودند. این حرکت، حرکت کاملاً مسالمت آمیزی بود. آنها آمدند از چهار راه جلال آل احمد به طرف کوی دانشگاه و خیلی مسالمت آمیز حرکت کردند و باز گشتند به داخل خوابگاه. بعد از این ماجرا، افراد انصار حزب الله ریختند در کوی دانشگاه و پشت سر آنها واحدهای نیروهای انتظامی به نحو بسیار شدیدی به دانشجویان یورش بردند. همه چیز را تخریب کردند و درهم کوبیدند. تعداد تلفات جانی این یورش هنوز بدقت معلوم نیست.

بدنبال این ماجرا، اعتراض دانشجویان و حمایت دانشجویان دیگر دانشگاه‌ها و مردم از آنها شروع شد. شورای امنیت ملی که در رأس آن آقای خاتمی قرار دارد، ماجرای را پیگیری کرد و آن را محکوم اعلام داشت. همین شعور از خواست‌های دانشجویان نیز حمایت کرد و وعده داد که همه دانشجویان دستگیر شده آزاد خواهند شد و خسارات نیز جبران خواهد شد. در عین حال وعده مجازات دستور دهندگان تعرض به کوی دانشگاه و مجازات آنها نیز داده شد.

س: چه کسانی شعارهای تند دادند؟
ج: بدنبال اعلام این مطالب تفاهم آمیز، تظاهراتی بنام دانشجویان توسط کسانی که می‌خواهند محیط خشونت را بوجود آورند آغاز شد. آتش‌زدن ماشین‌ها و ضرب و جرح مردم و یک سلسله خشونت‌های دیگر موجب ساخته شدن درگیری‌های شدیدی شد که شعارهای انحرافی هم به آن اضافه شد. مثلاً دانشجویان شعار می‌دادند «آزادی اندیشه، همیشه همیشه»، ناگهان عده دیگری، این شعار را که در دو سال اخیر کاملاً در جامعه جا افتاده و معنای خودش را دارد، با شعار «آزادی اندیشه با ریش و پشم نمیشه» را سر دادند. همین نوع شعارها، بهانه لازم را برای کسانی که به دنبال فرصت برای سرکوب می‌گردند، فراهم ساخت.

س: ما به سمت یک کودتا می‌رویم؟
ج: این سیاستی است که گروهی که می‌خواهند دست و پای خاتمی را توی پوست گردو بگذارند، تعقیب می‌کنند. اکنون مسئله و سؤال اصلی اینست که این شبه کودتا به کجا می‌خواهد برود؟ می‌خواهند کار را یکسره کنند؟ می‌توانند؟ امروز این سؤالات مطرح است.

س: تظاهرات دولتی، باعث تشنج بیشتر نمی‌شود؟
ج: یک گرده‌مائی در دانشگاه تهران از سوی دفتر تبلیغات اسلامی ترتیب داده شده که از همه مردم دعوت شده که در این گرده‌مائی شرکت کنند. عمداً شعار اینست که خشونت بوجود آمده توطئه امپریالیسم است و کمتر اشاره می‌شود به خواسته‌های بحق و اولیه دانشجویان. دیگر اشاره به مسئله ریشه‌یابی قتل‌های زنجیره‌ای و مسائل سعید امامی نمی‌شود. همه مسائل خیلی مهم، اکنون تحت الشعاع حوادث روزهای اخیر قرار گرفته‌است. این کاری است که در دو سال گذشته بارها تکرار شده‌است. یعنی هر وقت یک مسئله بسیار حاد به ضرر حادثه آفرینان مطرح است، یک حادثه مهم‌تر درست می‌شود تا آن قبلی را تحت الشعاع قرار دهد. عقیده اینست که سعید امامی خود کشتی کرده، اما اندیشه‌اش زنده‌است و دارد عمل می‌شود، سیاست‌های امامی دارد پیگیری می‌شود. این لب مطلب است که وجود دارد.

"موتلفه اسلامی" جمعیتی نظامی-سیاسی

پس از ۲۰ سال غفلت عمومی پیرامون انواع سازمان‌ها و عملیات مافیائی در جمهوری اسلامی، اکنون بسیاری از حقایق در برابر چشمان مردم قرار گرفته است. از جمله این سازمان‌ها و اعمال مافیائی آن، جمعیت موتلفه اسلامی در جمهوری اسلامی است. طی دو سال و نیم اخیر این جمعیت که اهرم‌های مهم اقتصادی و مالی کشور را در دست دارد و بسیاری از روحانیون حکومتی نیز در نقش متحد آن عمل می‌کنند، مبتکر و سازمانده بزرگترین مخالفت‌ها، توطئه‌ها، جنایات و کارشکنی‌های اقتصادی در کار دولت خاتمی و جنبش مردم بوده است. این نقشی است که آنها از ابتدای پیروزی انقلاب ایفاء کردند. انصار حزب الله، انصار ولایت، نیروی بسیج، ضد اطلاعات نیروهای انتظامی، فرماندهان و بخش وسیعی از بدنه نیروهای انتظامی و بسیاری از فرماندهان سپاه پاسداران، بخش‌های مهم وزارت اطلاعات و امنیت، روسا و بازوهای زندان‌ها، قضات قوه قضائیه و... همگام و گوش به فرمان این جمعیت سیاسی-مذهبی اند. قدرت آنها در حضور و حمایت صاحبان بزرگترین نقدینگی تاریخ ایران از این جمعیت است. بزرگترین شبکه تجاری کشور، حامی و حاضر در رهبری این جمعیت‌اند. در حساس‌ترین لحظات رویدادها، حبیب الله عسکراولادی، دبیرکل این جمعیت مستقیماً وارد صحنه شده و با مصاحبه و یا نوشتن سرمقاله در روزنامه رسالت، برای تمام ارگان‌های امنیتی، قضائی و رهبری تکلیف تعیین می‌کند. او این نقش علنی را در سال‌های اخیر و هرگاه که "رهبر" را ضعیف در موضع گیری به سود خود می‌بیند، بیش از گذشته برعهده گرفته است. جمعیت موتلفه اسلامی، از همان ابتدای پیروزی انقلاب در حالیکه پیوندهای خود را با انگلستان برقرار و تقویت کرد، علاوه بر نفوذ مخفی در تمامی ارگان‌های نظامی و امنیتی کشور، خود راسا نیز یک نیروی نظامی ویژه را سازمان داد که واحد نظامی-ضربتی جمعیت موتلفه اسلامی محسوب می‌شود. این واحد در بسیاری از ترورها، انفجارها، یورش‌های خیابانی، بازداشت‌ها، آدم ربائی‌ها و قتل‌ها دست دارد. در تمام سال‌های گذشته سرپرستی زندان‌های جمهوری اسلامی در اختیار وابستگان و رهبران این جمعیت بوده است. اسدا الله لاجوردی خود عضو شورای رهبری موتلفه اسلامی بود. نیروهای انتظامی، که همان کمیته‌های دوران پیروزی انقلاب اند، عملاً از ابتدا در اختیار آنها بوده است. محسن رفیقنوست، سرپرست بنیاد مستضعفان و جانبازان، پیش از سرپرستی این بنیاد، سال‌ها سرپرست کمیته‌های انقلاب بود. رفیقنوست نیز عضو شورای رهبری موتلفه اسلامی است. کمیته‌های انقلاب به نیروهای انتظامی تغییر نام دادند و باصطلاح با شهرانی همسو و هماهنگ شدند، اما کیست که نداند این کمیته‌ها همچنان مستقل عمل کرده و می‌کنند. فرماندهی این کمیته‌ها را اکنون سرتیپ پاسدار "لطیفان" برعهده دارد، که دانشجویان متحصن خواهان برکناری او به جرم صدور فرمان یورش به خوابگاه هستند. فرمانده ضد اطلاعات - حفاظت اطلاعات این کمیته‌ها و یا نیروهای باصطلاح انتظامی با "محمد رضا نقدی" است. نقدی، در شکنجه شهرداران در بازداشتگاه‌های اختصاصی شرکت مستقیم داشت. او در کتک زدن عیدالله نوری و عطاءالله مهاجرانی نیز نقش مستقیم ایفاء کرد. محاکمه او که شروع شد، عسکراولادی طی سرمقاله‌ای در روزنامه رسالت به دفاع از وی برخاست. دادگاهی که محاکمه را پشت درهای بسته شروع کرده بود، نقدی را از اتهام شکنجه تبرئه کرد و بجای آن، شاهدهی را که به چشم خود دیده بود نقدی رهبری عملیات کتک زدن اعضای کابینه خاتمی را برعهده داشته، محاکمه و به زندان محکوم کرد. همین دادگاه، یکی از دستگیرشدگان یورش به شهرداری را که شدیداً شکنجه شده بود، "غلامرضا قبه"، به زندان محکوم کرد. پیش از برپائی دادگاه نقدی، ریاست قوه قضائیه غلامرضا قبه را احضار و از او خواسته بود شکایتش را از نقدی پس بگیرد! همین شواهد کافی است تا دانسته شود، کمیته‌ها و بویژه فرماندهان آن، همچنان بعد از رفتن رفیقنوست از سر این کمیته‌ها نیز تحت فرمان و هدایت موتلفه اسلامی قرار دارند.

در گزارش مستند و بسیار دقیقی که از رویدادهای اخیر تهران در این شماره راه توده می‌خوانید، به نقش موتلفه اسلامی در کودتای گام به گام دقیقاً استناد شده است. مسجد سجاد، تنها یکی از پایگاه‌های شبه نظامی آنها در شهر تهران است. در واقع در جمهوری اسلامی، نه رهبر، رهبر است و نه ولایت فقیه حاکم. آنچه وجود دارد، رهبری موتلفه اسلامی و ولایت این جمعیت شبه فاشیستی بر جان و مال مردم است. تظاهر به دیانت و حرف شنوی از روحانیت ترند رسوائی است که هنوز هم دبیرکل این جمعیت، "حبیب الله عسکراولادی"، بدان متوسل می‌شود. وقتی عسکراولادی و آیت الله یزدی، در آستانه انتخابات ریاست جمهوری به قم رفته و در جمع جامعه روحانیت حوزه علمیه قم تصمیم این جمعیت را برای به ریاست جمهوری رساندن "ناطق نوری" ابلاغ کرد، آیت الله امینی، نایب رئیس مجلس خبرگان روی ترش کرد که وقتی تصمیم گرفته‌اید، دیگر چه جای مشورت با ماست؟ آیت الله

میسعودی، عضو دیگر شورای رهبری این جامعه، جزئیات این دیدار و ابلاغ را بعدها طی دو نامه منتشر کرد.

علیرغم این مخالفت روحانیون و آیت الله‌های مورد تائید حکومت در شهر قم، عسکراولادی و آیت الله یزدی با را در یک کفش کردند که ناطق نوری را به ریاست جمهوری برسانند. آن روحانیونی مورد تائید آنها هستند که تصمیمات این شبکه مافیائی را تائید کنند و یا مناسباتی سازمانی با آن داشته باشند. بعنوان نمونه، آنها نه تنها همسویی کامل با امثال آیت الله واعظ طبسی در مشهد و آیت الله کنی در تهران دارند، بلکه شنوائی از آنها نیز دارند و مشترکاً عمل می‌کنند. واعظ طبسی وارث انجمن حجتیه در ایران شهرت یافته و آیت الله کنی لژ اعظم فراماسونری جدید در ایران. لژی که هم عسکراولادی و هم واعظ طبسی در آن حضور دارند! بدین ترتیب، سرخ بسیاری از وابستگی‌ها، تحرکات و عملیات به انگلستان باز می‌گردد. این نکته است که اخیراً بصورتی بسیار واضح از سوی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نیز افشاء شده و ما آن را در همین شماره راه توده نقل کرده‌ایم. بنابراین افشاگری، امثال ارتشید فردوست، مظفریقائی، اسماعیل راینی و... بعنوان منبره‌های سوخته شبکه جاسوسی انگلستان از میان برداشته شدند تا روی این ریشه‌های قدیمی و کهنه، شاخه‌های جدید روینده شود. شاخه‌های مذهبی، با عمامه یا بی عمامه.

نه تنها در ارتباط با پرونده قتل‌های سیاسی-حکومتی سال گذشته، نه تنها در باره یورش به خوابگاه دانشجویان، بلکه در باره هر حادثه خونین و جنایت سیاسی دیگری، اگر بدقت تحقیق صورت گیرد، یک سر اصلی آن به موتلفه اسلامی باز می‌گردد، و آن سر دیگرش به مافیای حجتیه!

اگر این واقعیات دقیقاً در نظر گرفته شود، آنوقت به آسانی می‌توان حدس زد چرا "رهبر" ابتدا حمله به خوابگاه دانشجویان را محکوم می‌کند و آنرا تجاوز به حریم خانه خود قلمداد می‌کند و ۲۴ ساعت بعد، با صدور بیانیه‌ای حمله کنندگان به این خوابگاه را فرزندان بسیجی خود که باید در صحنه بمانند و قدرتشان را نشان دهند! آن قدرتی که چنین توبه‌ای را به "رهبر" تحمیل می‌کند، همان قدرتی است که رهبر می‌داند، در صورت دراز کردن پایش بیش از گلبسی که آنها زیرپایش پهن کرده‌اند، یک شبه از صدر به زیر کشیده خواهد شد. همان‌ها که به دفاع از رهبر به خیابان‌ها کشیده می‌شوند، با شعار مرگ بر خامنه‌ای به خیابان‌ها سرازیر خواهند شد. و این تازه در صورتی است که حکم دیگری برایش صادر نشود!

در جریان یورش به خانه آیت الله منتظری و حبس خانگی او، محسن رفیقنوست، بعنوان عضوی از شورای رهبری تحت فرمان عسکراولادی، طی مصاحبه‌ای که در نشریه "بنیاد"، ارگان بنیاد مستضعفان چاپ شد و در راه توده نیز بازنشر یافت، با صراحتی بی‌سابقه در تاریخ تشیع در ایران، آیه‌ای از قرآن را ذکر کرد و مستند به آن گفت باید آیت الله منتظری را گردن زد!

اوباش حمله کننده به خانه آیت الله منتظری، تحت فرمان محسن رفیقنوست، با همین هدف به قم اعزام شده بودند!

تمامی این فاجعه یکباره اتفاقی نیفتاد و ناگهان سازمان داده نشد. از همان ابتدای پیروزی انقلاب نشانه‌های جدی آن وجود داشت، اما بسیاری از نیروهای صادق مذهبی متکی به قدرت و نفوذ قاطع آیت الله خمینی، به آن بهای لازم را ندادند و پشت گوش انداختند. در سال‌های آخری حیات آیت الله خمینی، موتلفه اسلامی بیت آیت الله خمینی را تصرف کرد و ابتدا آیت الله منتظری را بدست او از صحنه خارج ساخت تا پس از درگذشت وی حلق آویز کردن بقیه آسان باشد! چنین نیز شد. حال امثال محسن کدیور در زندان جمهوری اسلامی، باید جا برای امثال موسوی خوینئی‌ها باز کنند. این روند متوقف نخواهد شد. نوبت به بقیه نیز خواهد رسید، مگر همین امروز قطع دست‌های مسلحه موتلفه اسلامی آغاز شود. دور نیست، روزی که هاشمی رفسنجانی و خامنه‌ای نیز، در صورت تخطئی از فرمان حجتیه و موتلفه اسلامی همان حکم غیبی در باره‌شان صادر شود که برای آیت الله مطهری صادر شد و رفیقنوست برای آیت الله منتظری صادر کرد. تصور نمی‌شود در آن حالت فرصت و جانی برای رفتن امثال رهبر و رئیس شورای مصلحت نظام به نزد حجت الاسلام کدیور و کرباسچی شهردار تهران باقی بماند.

کودتاها در جمهوری اسلامی، به این مراحل خواهد رسید، همانگونه که در تمام کشورهای کودتا خیز دیگر رسیده است. ایران، اکنون در مرحله عبور از این مرز قرار دارد!

سازمان مسلح موتلفه اسلامی کجاست؟

هاشمی رفسنجانی در کتاب تازه خود، که خاطرات روزانه وی در سال ۱۳۶۰ را در بردارد، صریحاً - البته در اشاره‌ای گذرا - از نیروهای مسلح تحت فرمان موتلفه اسلامی می‌نویسد. از همه سران جمهوری اسلامی باید متکی به همین اعتراف هاشمی رفسنجانی پرسید: این سازمان و نیروهای مسلح اکنون کجا هستند و چه نقشی در حرکات کودتائی و توطئه‌ها و جنایات دارند: هاشمی می‌نویسد: «ساعت چهار و نیم آقای عسکراولادی و دوستانش آمدند. درباره هیات‌های موتلفه و نیروهای مسلح مربوط به آن و رابطه آنها با حزب جمهوری بحث و مشاورت داشت و از کار آینده.» (۳۰ آذر ۶۰)

اطلاعیه

راه
توده

۲۲ تیر ماه ۱۳۷۸

جبهه متحد "ارتجاع-بازار" ایران را به
سوی بزرگترین فجایع ضد ملی می برد!

تکرار گام به گام

کودتای ۲۸ مرداد

تحصن دانشجویی می رفت تا به بزرگترین
کنگره طرفداران تحولات در دانشگاه تهران تبدیل شود!

در روزهای اخیر راه توده برای آگاهی از نظرات و ارزیابی های داخل کشور پیرامون رویدادهای جاری تلاش بسیار کرد. این اطلاعیه پس از جمع بندی نظرات دریافت شده و نتیجه گیری از مجموع آنها تنظیم شده است و بدین ترتیب می توان آن را وسیع ترین نظرخواهی و در واقع نظر حزب توده ایران پیرامون رویدادهای اخیر ایران دانست. برخی اخبار و گزارش های خبری دریافت شده پیرامون رویدادها نیز در اولین فرصت و بعنوان دیدگاه ها و گزارش های دریافتی منتشر خواهد شد. همین گزارش ها نیز نشان می دهد، که در داخل کشور تا چه میزان نگران حادثه جوانی ها، چپ روی ها و توطئه های توطئه گران برای اجرای یک طرح تدوین شده کودتائی، علیه جنبش مردم و محمد خاتمی بوده و این دیدگاه ها تا چه میزان از دیدگاه های تخیلی حاکم در مهاجرت فاصله دارد!

هم میهنان!

در روزهای اخیر حوادث خونینی در میهن ما روی داده است، که دست توطئه گران و مخالفان جنبش عمومی مردم ایران، تا مرفق در آن آلوده است. این حوادث می رود تا به یک کودتای خونین و ضد ملی علیه جنبش عمومی مردم ایران ختم شود. یورش خونین به خوابگاه دانشجویان دانشگاه تهران، ننگی است که از دامان چرکین توطئه گران و مخالفان جنبش کنونی مردم ایران هرگز و با هیچ رنگی پاک نخواهد شد. همانگونه که شرح جنایاتی که در زندان های جمهوری اسلامی آفریدند و قتل عام دسته جمعی شریف ترین نیروهای مدافع آرمان های انقلاب بهمن ۵۷ - که قتل های سیاسی - حکومتی سال گذشته نیز ادامه آن بود - هرگز از دفتر سیاه اعمال آنان پاک نخواهد شد. فصل بلند و درد آلود خیانت آنها به انقلاب بهمن ۵۷، تحمیل ۶ سال جنگ فرسایشی به مردم ایران و دهها و صدها توطئه بزرگ و کوچک دیگر که سه نسل حاضر در صحنه سیاسی ایران شاهد آن است، در کتاب تاریخ ۲۰ سال اخیر کشور ما، هول انگیزترین فصل خواهد بود. رویدادهای توطئه آمیز و خونین دو سال اخیر و آخرین آنها که در روزهای اخیر همگان شاهد آن هستند، در ادامه این فصل از تاریخ ایران و در تداوم خیانت به آرمان های واقعی انقلاب ۵۷ است.

جلوگیری از طرح لایحه کنترل و کاهش نظارت استصوابی شورای نگهبان در مجلس اسلامی، تصویب کلیات طرح خروج کارگاه های کمتر از سه کارگر از زیر پوشش قانون کار، تهیه طرح اصلاح قانون انتخابات برای کنترل هر چه بیشتر انتخابات و رسیدن به پیروزی در انتخابات مجلس ششم، تصویب رسوای لایحه اصلاح قانون مطبوعات با ۱۲۵ رای از میان ۲۷۰ نماینده مجلس و با هدف تهیه پوشش قانونی برای سانسور و اختناق، توقیف روزنامه "سلام" به جرم افشای یک برگ از صدها و هزاران برگ اسناد و بازجویی های "سعید امامی"، قاذم مقام به قتل رسیده وزارت اطلاعات و امنیت، و سرانجام شبیخون فاشیستی به خوابگاه دانشجویان دانشگاه تهران، تنها گوشه ای از کارنامه سه ماهه اخیر خاتین به انقلاب بهمن ۵۷، مخالفان تحولات، دشمنان جنبش کنونی مردم ایران و توطئه گرانی است که در دو انتخابات ریاست جمهوری و شوراها از سوی میلیون ها زن و مرد و جوان ایران طرد شده اند. علیرغم رای و نظر مردم، طرد شدگان همچنان بر اریکه قدرت در قوه قضائیه، قوه مقننه، نیروهای نظامی-امنیتی، نهادهای اقتصادی-سیاسی مستقل از دولت تکیه زده و علیه مردم توطئه می کنند.

۴ روز تحصن دانشجویان در دانشگاه تهران، موج عظیمی از آگاهی و پشتیبانی عمومی مردم ایران را علیه توطئه های تازه و توطئه گران شناخته شده به همراه آورد. موجی که اگر با حادثه آفرینی های عصیان زده جمعی از دانشجویان و جوانان از یکسو، و نفوذ عوامل و ماموران امنیتی، انصار حزب الله و مزد بگیران مولفه اسلامی در صفوف آنان و تشویق آنان به خشونت آفرینی از سوی دیگر همراه شده و تحصن مسالمت آمیز ادامه می یافت، تبدیل به بزرگترین کنگره اعتراضی مردم می شد. کنگره ای عظیم، در محل همان نماز جمعه ای، که امثال آیت الله جنتی و آیت الله یزدی با جمع کردن ۱۰-۲۰ هزار نمازگذار حرفه ای، هر جمعه علیه آزادی ها، مطبوعات، مردم، حقوق بشر و در مخالفت با رای و اراده مردم در انتخاب محمد خاتمی به ستیز ادامه داده و آن نمازگذاران را همه مردم ایران معرفی می کنند!

اعلام حمایت احزاب، شخصیت‌ها، سازمان‌ها و نهادهای مختلف، حتی بخشی از اصناف و بازاریان از این تحصن و صدور بیانیه‌هایی از سوی بخشی از آنها برای فرستادن هیات‌های نمایندگی به محل تحصن و پیوستن به آن -بیژه تدارک اعلام همبستگی خانه کارگر و شوراهای کارگری با این تحصن-، رویداد در حال تکامل بسیار مهمی بود، که توطئه گران و مخالفان جنبش مردم، بسیار زودتر از حادثه جویان از اهمیت آن آگاهی یافته و با تمام نیرو علیه آن وارد عمل شدند. ابتدا تلاش کردند تا خشم و نفرت جمعی از دانشجویان را به خشونت‌های خیابانی بکشند، سپس در مرحله بعد خود رسماً وارد میدان شدند و به بهانه مقابله با این خشونت‌های خیابانی و برقراری نظم و امنیت عمومی، به تحصن مسالمت‌آمیز داخل دانشگاه یورش بردند. سازمان‌یابی تحصن دانشجویان، تحت نام "شورای منتخب متحصنین" که پیش از یورش به تحصن با انتخاب دو نماینده از هر دانشگاه و با رای دانشجویان متحصن رسمیت یافت و نخستین بیانیه آن منتشر شد، برای ارتجاع مذهبی و سرمایه‌داری تجاری ایران جای کوچکترین تردیدی باقی نگذاشت که به هر شکل و شیوه‌ای از ادامه این سازمان‌یابی باید جلوگیری کند. یورش دوشنبه شب به محل تحصن در دانشگاه تهران با همین هدف صورت گرفت و در تمام طول روز سه شنبه ۲۲ تیرماه نیز ادامه یافت. مخالفان جنبش و طرد شدگان مردم در انتخابات ریاست جمهوری و شوراها، که طرد چندین و چند باره خود را در انتخابات آینده مجلس نیز قطعی می‌دانند، تلاش کردند تا به بهانه مقابله با تشنج‌ها و خشونت‌طلبی‌های خیابانی، که خود در آن مستقیماً دست داشتند، این یورش و سرکوب را تا اعلام حالت فوق‌العاده در سراسر کشور، بی‌کفایت اعلام داشتن دولت، لغو انتخابات، بستن مطبوعات و سپردن امور بدست فرماندهان بسیج، سپاه و رهبران جمعیت موتلفه اسلامی ادامه دهند. در واقع، همان‌ها که یورش به خوابگاه دانشجویان را سازمان داده و رهبری کرده بودند، کوشیدند ادامه طرح براندازی دولت خاتمی را از درون همین تحصن و کشاندن بخشی از آن به خیابان‌ها پیگیری کنند. بر این کوشش نامی جز کودتا علیه دولت و جنبش مردم نمی‌توان نهاد. کودتایی که نه تنها شباهت‌های بسیار به کودتای ۲۸ مرداد علیه دولت ملی محمد مصدق دارد، بلکه از تمام ترفندهای تدارکاتی آن نیز بهره گرفته شده است. گویی نسخه‌ای از طرح کودتای ۲۸ مرداد را در برابر خویش گذاشته و آن را با دقت و گام به گام اجرا می‌کنند.

در روزهای ۲۶ و ۲۷ مرداد سال ۳۲، کمیته کودتا عده‌ای را از محله بد نام تهران استخدام کرده و به کمک مشت‌ی چاقوکش و باج‌گیر به طرف مرکز شهر تهران به راه انداخت. آنها با شعار "مرگ بر شاه" که از ایران گریخته بود، خواهان برقراری جمهوری دموکراتیک بودند. این شعارها را با امضای حزب توده ایران بدست این اوباش داده بودند. کارگزاران کودتا، مستند به همین تظاهرات روحانیون را از تشکیل یک حکومتی کمونیستی ترساندند و حمایتشان را از دربار شاهنشاهی جلب کردند. سپس چند صد نفر از سربازان و درجه داران ارتش را، در لباس شخصی همراه افرادی کردند که با هدایت باج‌گیرهای معروف و زورخانه دارها و چاقو کش‌های حرفه‌ای تهران برای دفاع از شاه و رژیم شاهنشاهی و مقابله با باصطلاح توده‌ای‌ها به حرکت درآمده بودند. جمعی از روستائیان و رزمین را نیز با همین هدف به تهران منتقل کرده بودند. به آنها وعده حمایت همه جانبه دربار شاهنشاهی، پس از سرکوب جنبش مردم، برکناری دولت مصدق و بازگشت شاه داده شده بود.

در حالیکه پس از خروج موقت شاه از کشور، هدف جنبش و دولت مصدق قانونمند ساختن کشور، کوتاه ساختن دست دربار از دخالت در تمام امور کشور، قرار گرفتن ارتش و نیروهای نظامی تحت امر دولت‌ها و نه دربار شاهنشاهی بود و تغییر نظام اساساً در دستور نبود، کودتاچیان و سران ارتش شاهنشاهی، به کمک مستشاران و فرماندهان آمریکایی و انگلیسی خود صحنه را چنان آراستند که گویی بزودی کمونیست‌ها قدرت را بدست خواهند گرفت و این دولت خیالی نیز دین و آئین مردم را بر باد خواهد داد. پیش از بازگشت شاه و در دست گرفتن سکان هدایت بقیه عملیات کودتایی، "اریه" رهبر کلیمیان ایران، در شهر رم یک چک سفید در اختیار شاه گذاشت تا هر رقیمی را که لازم دارد در آن بنویسد. در تهران نیز دولت آمریکا ۵۰ میلیون دلار در اختیار رژیم کودتا گذاشت تا پس از سرکوب کامل جنبش مردم، با سرازیر کردن آن به بازار، مردم را به این نتیجه برساند:

کودتاگران هم امنیت عمومی را باز گرداندند و به اغتشاش‌های خیابانی خاتمه بخشیدند و هم توانستند با این کودتا وضع اقتصادی را بهبود بخشند!

کودتای موتلفه

حال حوادث روزهای اخیر را باید مرور کرد، تا دانست چگونه این سناریوی شناخته شده، با استفاده از بی‌اطلاعی و ناآگاهی از تاریخ بخش حادثه جوی دانشجویان و جوانان و فریب خوردگانی که در سپاه و بسیج به ابزار کودتا تبدیل شده‌اند، با همان اهداف کودتای ۲۸ مرداد پیگیری شد. در طول تحصن دانشجویان دهها نمونه و نشانه از تحرکات و شعارهای تحریک‌آمیز مشاهده شد. تا آنجا که به ما اطلاع موثق و از قول شاهدان عینی رسیده است، از جیب برخی از طرفداران دو آتشه شعار "مرگ بر رهبر" گاز اشک آور، چاقو، تیغ موکت بری و تلفن‌های همراه بیرون آورده شد. از روز دوم تحصن، کسانی که مستقیماً ناظر رویدادها بودند به "راه‌توده" گزارش‌های مختلفی در باره نفوذ عوامل مشکوک به میان جوانان خشمگین و متحصن رسید. در یک گزارش موجود آمده است: «ما به چشم خود شاهدیم که در کوچه‌های فرعی افراد ریش و سیبیل تراشیده از مینی‌بوس‌ها نیروهای انتظامی و اتومبیل‌های امنیتی پیاده شده و به سرعت خود را داخل صف افراد متحصن می‌کنند...»

در یک گزارش دیگر آمده: «... الان بحث تندی بر سر نصب یک پلاکارد با امضای حزب ملت ایران در مدخل ورودی دانشگاه تهران جریان دارد. این پلاکارد شعار "سلطنت خامنه‌ای را سرنگون کنیم" را دارد. هیچکس نمی‌داند این پلاکارد را چه کسی آورده و نصب کرده است. دانشجویان طرفدار حزب ملت ایران هم از مابرجا ابراز بی‌اطلاعی کرده و حتی با آن مخالفتند!»

در روز دوشنبه بزرگترین بحث در میان رهبران دانشجویان متحصن بر سر باقی ماندن در دانشگاه و مخالفت با طرفداران بیرون رفتن جمعیت و تظاهرات خیابانی جریان داشت. اکثریت، به رهبری "دفتر تحکیم وحدت دانشجویی" سرانجام به انتخاب شورای منتخب رای داد و این شورا نیز با تظاهرات خیابانی مخالفت کرد. افرادی در میان مخالفان این تصمیم، بی‌وقته بر هیجان عمومی تکیه کرده و خواهان تظاهرات موضعی در تهران بودند. سرانجام، این اقلیت صف خود را از اکثریت جدا کرده و به خیابان‌ها سرازیر شد. به آتش کشیدن مینی‌بوس نیروهای انتظامی، که معلوم نشد چه کسی مشوق آن بود، حمله به تاتر شهر و آتش زدن سر در این تاتر، حمله به بازار تهران، آتش زدن بانک و دعوت برای آتش زدن سینماها همگی در جوی از خشونت و نفرت چنان هدایت شد که برای یقین حاصل کردن از نفوذ عوامل وابسته به مخالفان تحولات و همان‌ها که به خوابگاه دانشجویان حمله کردند در میان صفوف دانشجویان و جوانان خشمگین جای تردید باقی نگذاشت. حتی وقتی جمعیت برای حمله به

ساختمان روزنامه ضد ملی و نفرت انگیز کیهان به حرکت درآمد، افرادی که ظاهراً نمی‌توانستند از خشم مردم نسبت به کیهان جلوگیری کنند، کوشیدند این حمله را شامل حال همه روزنامه‌ها کنند!

در تبریز و در جریان تظاهرات خیابانی مشابه آنچه در تهران روی داد، یک طلبه وابسته به بسیج کشته شد. مقامات محلی این قتل را نمونه‌ای از سرانجام روحانیت قلمداد کرده و به تبلیغ آن برای جدا کردن برخی از روحانیون طرفدار تحولات، از جنبش مردم پرداختند.

بعد از ظهر دوشنبه، و در حالیکه سومین اطلاعیه شورای امنیت ملی به گونه‌ای منتشر شد که نشان دهنده تصمیماتی حامل خواست‌های دانشجویان و اعلام آن در روزهای آینده بود، در بازار آزاد ارزهای خارجی، بیش از ۹ میلیارد تومان ارز خریده شد. روزنامه صبح امروز، این خبر حیرت‌انگیز را منتشر کرد. این روزنامه اشاراتی غیر مستقیم به خریدار این ارز کرد، اما مقامات بلند پایه جمهوری اسلامی و دولت بدقت می‌دانند، که این ارز بدستور حبیب‌الله عسگراولادی و به کمک سه بنیاد تولیت آستان قدس رضوی، بنیاد مستضعفان و کمیته امداد امام خریداری شد. دو هدف در این کار دنبال شد:

الف- سقوط اقتصادی دولت و تشدید بحران مالی،

ب- بازگرداندن این ارز به بازار، پس از برکناری دولت خاتمی و تشکیل دولت کودتائی، رونق کاذب بازار و فریب مردم پیرامون ضرورت برکناری دولت برای بهبود وضع اقتصادی مردم!!

از صبح سه شنبه ۲۲ تیرماه، در جنوب تهران و در شهرک‌های اطراف تهران بزرگ و از میان بیکاران حاشیه نشین جمع قابل توجهی را با پرداخت ۵ هزار تومان استخدام کردند. به این افراد چوب هائی به رنگ مذهبی سبز داده و برای مقابله با دین ستیزان و ولایت ستیزان به طرف دانشگاه، میدان بهارستان، میدان ولی عصر و... به حرکت درآوردند. شورای تبلیغات اسلامی (به رهبری آیت‌الله جنتی) و اوباش سازمان یافته تحت رهبری موتلفه اسلامی رهبری این عملیات را برعهده داشتند. آنها باید از "رهبری" دفاع می‌کردند که پلاکارد مرگ بر او بصورت مشکوکی در دانشگاه برافراشته شده بود!!

جمعیت موتلفه اسلامی، که اکنون بر همگان آشکار شده، کانون بسیاری از توطئه‌ها و جنایات در شورای مرکزی آن لانه دارد، در یک اطلاعیه شرم آور، خواستار عذرخواهی وزیر کشور از مردم به خاطر حمله نیروهای انتظامی به دانشگاه شد! موتلفه اسلامی، در ادامه طرح کودتای خود علیه دولت، در این اطلاعیه مسئولان وزارت کشور را محکوم کرد که در برابر اهانت به مقدسان نظام سکوت کرده‌اند. این اطلاعیه سرآغاز بی‌کفایت اعلام داشتن دولت خاتمی بود.

روزنامه صبح امروز، در شماره سه شنبه ۲۲ تیر ماه خود، با اشاره به نقش کودتائی جمعیت موتلفه اسلامی به رهبری عسگراولادی فاش ساخت: «چند روز قبل از حمله به خوابگاه دانشگاه تهران، جمعیت موتلفه اسلامی از کلیه اعضای مناطق چهارده گانه خود و از ۱۱۰ گروه وابسته به حزب الله تهران خواسته بود تا به هر طریق که ممکن است به تکلیف خود نسبت به "عناصر خود فروخته" عمل کنند».

روزنامه رسالت، که بودجه و خط مشی آن بر عهده عسگراولادی است، دو روز قبل از حمله به خوابگاه دانشجویان و در مضمونی که کاملاً نشان دهنده اطلاع از این حمله است، نوشته بود:

«از طریق حس ششم پیش بینی می‌کند، حاکمیت امواج فتنه در کشور "پیامد خونین" در پیش داشته باشد...»

بعد از ظهر دوشنبه ۲۱ تیرماه، در حالیکه شورای منتخب تحصن تشکیل شده و بیانه شورای امنیت ملی، در کلیات خود نشان‌دهنده تصمیماتی همسو با خواست دانشجویان و تحصن کنندگان بود، یکباره تلویزیون دولتی که تا آن لحظه فقط گهگاه چند خط خبر بی‌اهمیت از تحصن دانشگاه تهران پخش می‌کرد، اخبار این تحصن را همراه با مارش‌های نظامی-مذهبی در صدر اخبار خود قرار داد.

تشکیل شورای منتخب، جدا شدن صف اکثریت قوی دانشجویان تحت رهبری دفتر تحکیم وحدت، از اقلیت ماجراجوی خواهان تظاهرات خیابانی و منزوی شدن این گروه می‌رفت تا دانشگاه تهران را به کانون تجمع نمایندگان احزاب، سازمان‌ها، تشکلات و نهادهای مختلف برای اعلام ضرورت تحولات تبدیل کرده و بزرگترین فشار مسالمت آمیز و قانونی را به مخالفان تحولات و توطئه کنندگان وارد کند. همان نقشی که تحصن جنبش تنباکو، تحصن مشروطه خواهان، تحصن ۱۵ خرداد و... ایفاء کرده بود. اعلام حضور ۱۵ تشکل سیاسی تازه تاسیس و طرفدار دولت برای حضور در دانشگاه و پیوستن به تحصن، اعلام حمایت مجمع مدرسین و محققین حوزه علمیه قم از تحصن، استقبال وسیع از اعلامیه قاطع آیت‌الله منتظری در محکوم کردن توطئه‌ها و توطئه کنندگان، زمزمه پیوستن نمایندگان انجمن صنفی مطبوعات و روزنامه نگاران به این تحصن و... بسرعت به سیل عظیمی تبدیل می‌شد که استفاده جبهه ارجاع-بازار از نیروی نظامی برای مقابله با آن به قیمتی بسیار گران تمام می‌شد.

وحشت از تبدیل تحصن به کنگره ملی و سازمان یابی رهبری تحصن، موجب شد تا بدستور توطئه گران، تبلیغات تلویزیونی یکباره بخش وسیعی از وقت خبری خود را صرف تحصن دانشگاه کرده و آن را کانون تشنج و خشونت معرفی کند. در حالیکه انتخاب شورای منتخب و مخالفت این شورا با هر نوع تظاهرات خیابانی اساساً خلاف این تبلیغات تلویزیونی بود. (در ادامه فوق‌العاده راه توده می‌خوانید). تلویزیون، تحریک اقلیت ماجراجو را در حد تبلیغ حالت جنگی در مملکت شروع کرد و ساعاتی بعد ابتدا تظاهرات پراکنده بخشی از جوانان و دانشجویان در خیابان‌های اطراف دانشگاه و بویژه میدان ولی عصر شروع شد و در ادامه و به بهانه آن، یورش به دانشگاه خالی کردن آن و جلوگیری از ادامه تحصن شروع شد. این در حالی بود، که بیانه شورای امنیت ملی، هیچ اشاره‌ای به پایان تحصن نداشت، اما سیاست تلویزیون و یورش به دانشگاه عملاً نه تنها پایان بخشیدن به تحصن را دنبال کرد، بلکه نمایی از خشونت و سرکوب در خیابان‌ها نیز بخشی از طرح بود. خشونت و نمایی که در روز سه شنبه ۲۲ تیرماه و با ظاهر شدن افرادی با چوب‌های سبز رنگ متحدالشکل و تحت حمایت بسیج و نیروهای انتظامی در برابر چشم همگان قرار گرفت!

افشاگری وسیع مطبوعات داخل کشور، بی‌شک بزرگترین نقش را در خنثی سازی طرح کودتای موتلفه اسلامی داشت. کودتائی که مقایسه رویدادهای ۲۶ و ۲۷ مرداد ۳۲ با رویدادهای دوشنبه شب و سه شنبه صبح این هفته، جای تردید در تشابه این دو طرح با یکدیگر باقی نمی‌گذارد.

کودتای عقیم

بدین ترتیب و در حالیکه توطئه گران توانستند از برپائی بزرگترین و منسجم‌ترین اجتماع نمایندگان دانشگاه‌های سراسر ایران، حوزه‌های علمی-مذهبی، احزاب سیاسی، شخصیت‌های شناخته شده و مورد احترام مردم در صحن دانشگاه تهران و بیرون آوردن محل نماز جمعه از دست ارجاع مذهبی جلوگیری کنند، در جبهه دیگر،

یعنی ادامه ماجرا آفرینی‌ها در شهر، برقراری حکومت نظامی و سقوط دولت خاتمی با شکست سنگین و رسوا کننده‌ای روبرو شدند. گمان می‌رود، که مطبوعات داخلی کشور در روزهای آینده با تمام نیرو خواهان پیگیری جزئیات طرح کودتای موتلفه اسلامی شوند.

تردید نیست که نخستین تحقیقات، جزئیات این طرح کودتائی را برملا خواهد کرد، بویژه اگر این تحقیقات با آغاز شکاف در جبهه راست و حتی دز جمع رهبری و شورای مرکزی موتلفه اسلامی همراه شود.

استخدام مزدور از میان بیکاران حاشیه نشین تهران، تهیه چوب‌های یکدست سبز رنگ، خرید ۹ میلیارد تومان ارز از بازار آزاد، تحقیق از عوامل نفوذی این جمعیت در میان دانشجویان و تحریک آنها به تظاهرات خیابانی، نقش عوامل مزدور و استخدام شده موتلفه اسلامی در به آتش کشیدن بانک، بخشی از بازار، تاتر شهر و ... مسائلی است که باید همسو با پیگیری یورش فاشیستی به خوابگاه دانشجویان، قتل سعید امامی در زندان اوین، توطئه بستن روزنامه سلام، همسویی سازمان یافته تلویزیون دولتی با جمعیت موتلفه اسلامی و کودتاچیان پیگیری شود. تا روشن نشدن نقش و عملکرد موتلفه اسلامی در ایران و بویژه در حوادث روزها، هفته‌ها و ماه‌های اخیر و نسپردن پرونده این جمعیت به یک دادگاه علنی، ریشه‌های توطئه خشک نشده و یکبار دیگر و به شکل دیگر سر خواهد آورد.

مردم ایران می‌دانند و بیشتر باید بدانند، که در روزهای اخیر، طرح یک کودتای خونین عظیم مانده است. به پرونده این کودتا باید همه جانبه رسیدگی کرد. باید ستاد رهبری این کودتا، که با بستن سلام و یورش به خوابگاه دانشجویان وارد مرحله عمل شد و با خرید ۹ میلیارد تومان ارز، استخدام مزدور و حمله و آتش سوزی می‌رفت تا به پیروزی برسد معرفی شود؛ رابطه آن با ستادی که گفته می‌شود به همین منظور در شهر مشهد و به ریاست آیت الله واعظ طبسی و با شرکت علی فلاحیان تشکیل شده باید مشخص شود.

آغاز تحولات سیاسی-اقتصادی که دولت خاتمی متعهد به اجرای آنست و مشروعیت رای ۲۵ میلیونی ریاست جمهوری متکی به آنست، از این نقطه و با این گام می‌تواند ادامه یافته و تثبیت شود. در غیر اینصورت، باز هم حوادث کودتائی و حتی کشاندن کشور به جنگ داخلی و فراهم ساختن زمینه مداخله مستقیم نظامی کشورهای بزرگ امپریالیستی و در راس همه آنها "امریکا" در امور داخلی کشور ادامه خواهد یافت.

کودتائی که موتلفه اسلامی در راس آن قرار داشت و بیانیه شورای مرکزی این جمعیت برای فراهم ساختن یورش به وزارت کشور و اعلام عدم کفایت ریاست جمهوری سند قابل استناد آن در هر محکمه‌ایست، نشان داد، که آنها هیچ ابائی از کشیدن شدن ایران به یک جنگ داخلی و فراهم ساختن شرایط تبدیل ایران به یوگسلاوی منطقه ندارند. این کودتا عظیم مانده، یکبار دیگر و به وضوح نشان داد که شعار ولایت فقیه، ولایت مطلقه، مقام عظمای ولایت، دفاع از رهبر و انواع این نوع شعارها و ترفندها، فقط پوششی است برای دفاع از قدرتی که آنها در جمهوری اسلامی دارند. کدام عقل سلیمی می‌پذیرد که وقتی کسی کودتائی را رهبری می‌کند، تابع رهبر، ولایت فقیه و هر نام و اسم و شخصیت دیگری باشد؟ آنها می‌خواستند کودتا کنند و می‌خواهند کودتا کنند تا قدرت را در اختیار خود نگهدارند. بنابراین قدرت در اختیار آنهاست و "رهبر" و "ولایت فقیه" نقشی فراتر از سخنگو را برای آنها ندارد!

اخبار جسته گریخته‌ای که پیرامون گرایش اولیه شورای امنیت ملی در جلسات فوق‌العاده آن، در روزهای تحصن دانشجویان، جهت برخورد مسالمت جویانه با خواست‌های دانشجویان که در برخی محافل مطرح است، نشان دهنده ریشه‌های شتاب در تحركات بعد از ظهر دوشنبه و روز سه شنبه برای مقابله با تحصن است. تحركاتی که هنوز می‌تواند در اشکال مختلف - حتی آغاز عملیات تروریستی و انفجاری - ادامه یابد.

تردید نیست که تحصن تاریخی دانشجویان و اعلام همبستگی‌های عمومی با این تحصن، نه تنها شورای امنیت ملی را برای واقع بینی مربوط به ناراضائی عمیق مردم از ادامه توطئه‌ها تحت فشار جدی قرار داد و این امر در بیانیه‌های آن و زبان سخن گفتن با دانشجویان منعکس است، بلکه این رویداد باید توانسته باشد بر تصمیمات تمامی نهادهای سیاسی و نظامی جمهوری اسلامی تاثیر مستقیم خود را گذاشته باشد. در غیر اینصورت کشورما در انتظار حوادث دیگری خواهد بود که وسعت و سرانجام آن هرگز قابل پیش بینی نیست. حوادث یوگسلاوی نشان داد که قوای نظامی-تسلیماتی جمهوری اسلامی در مقایسه با آنچه در یوگسلاوی نابود شد، اساسا به حساب نمی‌آید! انتظار حمایت مردمی از حکومتی که توده مردم و بویژه نیروی جوان خود را سرکوب می‌کند نیز خواب و خیالی است که به همان سال‌های اول پیروزی انقلاب باز می‌گردد و هیچ نوع زمینه واقعی در ایران امروز ندارد.

فشار از پائین برای تحمیل عقب نشینی‌های باز هم بیشتر و گشایش راه تحولات و فراهم ساختن زمینه تثبیت آنها قطعاً ادامه خواهد یافت. تمام تجربه رویدادهای روزهای اخیر باید در خدمت ادامه این فشار از پائین، برای ایجاد تحولات اساسی قرار گیرد. بویژه حاصل تلخی که ماجراجویی‌ها، با فراهم ساختن زمینه رخنه عوامل کودتاگر در صفوف بخشی از این ماجراجویان به همراه آورد و مانع یک نمایش قدرت بزرگ مردمی و تاریخی شد، باید هوشیاری جنبش را دو چندان کرده باشد. نمایش قدرتی که می‌توانست نقشی علاوه بر درهم شکستن توطئه کودتا علیه دولت، در نقش بزرگترین اجتماع اقشار و طبقات مردم ایران راه را برای تحولات بیشتر و تحمیل عقب نشینی‌های مهم به مخالفان تحولات هموار سازد.

آنچه در ایران روی می‌دهد و آنچه را جنبش مردم خواهان آنست، تحولی است در حد جابجائی طبقاتی در مجموع حاکمیت جمهوری اسلامی، و بازگشت به آرمان‌های اولیه انقلاب ۵۷، که به آن خیانت شده و از مسیر خود منحرف شده است. یعنی بازگشت به آزادی، بازگشت به استقلال و بازگشت به عدالت اجتماعی. بنابراین، رویدادی با این عظمت، بصورت بسیار طبیعی، با مقاومت‌هایی بسیار جدی‌تر از آنچه تاکنون شاهدش بوده‌ایم روبرو خواهد بود. پیچیدگی شرایط و بغرنجی حوادث نیز درک دقیق آن را دشوار می‌سازد. این دشواری، زمانی به فلج سیاسی ختم می‌شود، که از بیم متهم شدن به غیر انقلابی بودن، از بیان صریح نظرات امتناع شود و یا همسو با ماجراجویان به رویاهائی میدان داده شود، که با واقعیات امروز جامعه هماهنگی و همخوانی ندارد و به انزوای صاحبان و مروجان این سیاست‌ها و رویاها ختم می‌شود. بخش نزدیک به مطلق اپوزیسیون خارج از کشور، در روزهای اخیر دچار این فلج سیاسی بود و ما در شماره‌های آینده راه‌توده دلائل و انگیزه‌های آن را بیشتر خواهیم شکافت و ریشه‌های آن را در درک غلط از انتخابات مجلس پنجم، انتخابات ریاست جمهوری و تحریم این هر دو انتخابات جستجو خواهیم کرد.

در ادامه این اطلاعیه، اخبار و گزارش‌هایی را می‌خوانید که همگی نشان دهنده صحت این ارزیابی است.

از فاکس و تلفن شماره ۳۲۰۴۵-۲۱۲۳-۴۹ (آلمان) برای تماس با «راه توده» استفاده کنید.

"آزادی"

مقوله ای تاریخی!

شانه به شانه نیردی که در کشور ما علیه ارتجاع حاکم و در راه "جامعه مدنی" جریان دارد، روشنفکران مذهبی و غیرمذهبی، راست و چپ، در ایران و در خارج از کشور به کنکاش نظری و تئوریک درباره تعریف آزادی، محتوا و مضمون آزادی، نقش آزادی، انواع آزادی و... مشغولند.

اگر در خارج از کشور این روشنفکران با صراحت مواضع جامعه‌شناسانه سرمایه‌داری را در انواع آن ساز نظرات اگزیستانسیالیستی، کارل پوپر، ماکس وبر، نظرات فرانکفورت و... در نشریات خود مطرح می‌سازند، در ایران، اغلب روشنفکران مذهبی می‌کوشند با توضیح شرایط مشخص ایران و با تفسیر نظرات برداشت‌های مذهبی، بخشی از نیروهای راست مذهبی را قانع سازند، که برقراری "جامعه مدنی" در ایران در خدمت حفظ نظام است. به این منظور نیز انواع احکام نظریه پردازان غیرایرانی، در کنار روشنفکران مذهبی - دکتر شریعتی، مطهری و... طرح می‌شوند.

یکی از این نظریه‌پردازان که در سال‌های اخیر در این نبرد نظری-تئوریک نقش برجسته‌ای ایفا می‌کند، دکتر عبدالکریم سروش است. او در اردوی سالانه اتحادیه‌های انجمن‌های اسلامی دانشجویان سراسر کشور (دفتر تحکیم وحدت) که در تابستان ۱۳۷۷ برگزار شد، سخنرانی کرد و از «آزادی و عدالت» در برابر نظرات ارتجاع دفاع نمود. او از جمله در ارتباط با نظرات «علمای اخلاق» گذشته که «می‌گفتند ما سه قوه داریم: (قوه عاقله، قوه غصبيه و قوه شهویه)، و در ارتباط با ضرورت برقراری تناسب معقول در برخورد به جوانب منفی هر این سه قوه در جامعه، اظهار داشت: «اما شما الان ببینید در جامعه ما عسوم مبلغان دینی ما، عسوم کسانی که می‌نویسند و سخن می‌گویند، بیش از اینکه به رذیلت‌های قوه غصبيه حساس باشند، به رذیلت‌های قوه شهویه حساسند و این یک عدم تعادلی است در قضاوت‌های ما و در سیاست‌گذاری علمی ما.» او با اشاره به رذیلت‌های جنسی و مذموم بودن آن، می‌پرسد: «اما رذایل در جامعه، فقط همین‌هاست؟ رذایل قوه قصیه، نظیر زدن، شکستن، دریدن، نقض حقوق دیگران کردن، درستی کردن، شکنجه کردن نزد ما آفت‌زده شده نمی‌شوند، که آن دسته از رذایل، این‌ها هم رذیلتند، هیچ کم از آن رذایل ندارند. اما با کمال تأسف... یک دسته از رذایل برای ما بسیار بزرگ شده‌است و یک دسته دیگر در قبال آنها، کوچک شده‌است. دروغ گفتن، غیبت کردن، تعلق گفتن، آبروی کسی را بردن، این‌ها رذیلتند، خیلی رذیلت‌های بالایی هم هستند، این رادیسو و تلویزیون ما، راحت آبروی مردم را می‌برند، اصلاً فکر نمی‌کنند، این‌ها رذیلت است، گناه است، بد است، حتی اگر به چشم دینی نگاه نکنید، به چشم اخلاقی ببینید، باز هم این‌ها رذیلت است. شاخ و دم ندارد. اما هر وقت که اینجا می‌خواهد مثال زده شود، که آزادی چه مفاسدی دارد، بلافاصله سراغ آزادی‌های جنسی می‌روند. مفاسد آزادی را در آبروی مردم بردن و دروغ گفتن و تعلق گفتن و زدن و دریدن و نقض حقوق مدنی اصلاً سراغ نمی‌گیرند و راجع به آن سخنی به میان نمی‌آورند.»

او سپس از واقعیت برآمده‌شده نتیجه می‌گیرد: «مسئله ما، همه‌اش مسئله آزادی نیست. مسئله سیستم ارزشی و اخلاقی ماست، مسئله حساسیت‌های نامتعادل ما نسبت به رذایل یا فضایل است.»

صرفنظر از موضع ضدارتجاعی مطرح در سخنان دکتر سروش که او را به عنوان یکی از چهره‌های مدافع "جامعه مدنی" برجسته می‌سازد، و او را به طور عینی متحد این مرحله جنبش چپ غیرمذهبی ایران می‌سازد، خواننده عنایت دارد، که مواضع اعلام‌شده، مواضعی هستند در سطح فرهنگ و اخلاق اجتماعی، و به عبارت دیگر مواضع روینایی در جامعه را تشکیل می‌دهند. اگر چه بررسی مسئله آزادی بر پایه مواضع و «سیستم ارزشی و اخلاقی» پراهمیت است، اما نمی‌توان و نباید بحث بر سر این مقولات را تنها به این جوانب محدود ساخت، زیرا بحث براین پایه، اجازی نمی‌دهد جوانب عمده شناخته و مطرح شوند. برای مثال، بحث در این سطح نمی‌تواند به این پرسش پاسخ دهد، که چرا مثلاً روحانیونی همانند آیت‌الله یزدی و دیگران حاضر هستند با عمل خود، متهم به «رذالت» بشوند؟ اتهامی که به قول دکتر سروش در سیستم «ارزش‌های مذهبی و اخلاقی» اسلامی، بسیار سنگین نیز هست. اما او پاسخ نمی‌دهد که آنها برای حفظ کدام منافع، چنین بسی محابا مرتکب رذالت می‌شوند؟

برای پاسخ همه‌جانبه و علمی و به قول دکتر سروش برای شناخت «چهره عمیق نظری» آزادی و عدالت اجتماعی باید از این مقولات «برداشتی تاریخی» نیز داشت [۱] بدون تردید چنین بررسی‌ای مورد تأیید دکتر سروش است، زیرا در آغاز سخن پدرستی می‌طلبد، که با توجه به آنکه «آزادی یک چهره ژورنالیستی، روزنامه‌نگارانه و سطحی و تشری دارد و یک چهره عمیق نظری... نباید فرهیختگان ما، تحصیل‌کردگان ما، دانشجویان ما به آن حد [سطحی-تشری] قانع باشند و باید سطح توقع خود را در درک مفاهیم انسانی بالا ببرند»، بدون تردید بررسی مقوله آزادی از این دیدگاه می‌تواند، همانطور که زیر توضیح داده خواهد شد، حتی «سیستم ارزشی و اخلاقی» را نیز تعمیق بخشد. آنجایی که دکتر سروش نیز در پاسخ خود به پرسش مطرح شده در آخر جلسه، به «تاریخچه وجود آدمی» اشاره می‌کند و «آزادی [را] یک امر لاینفک از وجود آدمی و تاریخچه وجود آدمی» می‌نامد، نهایتاً به کنه مطلب از موضع «برداشت تاریخی» اشاره می‌کند.

«آزادی» در طول تاریخ

عنوان سخنرانی دکتر سروش، "حدود آزادی" است. او می‌کوشد در سخنان، نادرستی این ادعای ارتجاع را در ایران کنونی ثابت کند، که گویا میان آزادی و عدالت تقابل وجود دارد. او می‌گوید: «در جامعه ما گاهی از تقابل میان عدالت و آزادی سخن می‌رود.» در حالی که به نظر از آزادی «حق» است، و سلب این حق از کسی نشان بی‌عدالتی است. و لذا تقابلی بین این دو نیست: «به نظر بنده... عدالت یعنی وفا کردن به حقوق. کی به من ظلم می‌شود؟ وقتی که مرا از حقی از حقوق محروم کنند... [پس] عدالت عبارت خواهد بود از دادن و ایفا حق افراد... آزادی یکی از حقوق ماست. بنابراین آزادی جزئی از عدالت است، نه روبروی عدالت و مخالف با عدالت...» [۲]. او سپس به توضیح و تعریف عدالت می‌پردازد و آن را «عین فضایل اخلاقی» تعریف می‌کند: «یعنی همین که به ما گفته‌اند راست بگویید، دروغ نگویید، خدمت کنید، خیانت نکنید، صلح‌رحم کنید، عفت داشته باشید، شجاعت داشته باشید و... کمبیکه این اوصاف در او محقق باشد، عادل است. جامعه‌ای که این فضایل در آن جاری و روان باشد، جامعه عادلانه است. حکومتی که این فضایل اخلاقی را مراعات کند، حکومت عادلانه است... عدالت همان مجموعه فضایل اخلاقی است... عمل به عدل، عین عمل به فضایل اخلاقی است... عدالت، نظام ارزشی و سیستم اخلاقی شصت، مجموعه فضایل شصت...».

به عبارت دیگر، آنچه که در سخنرانی درباره عدالت نیز مطرح می‌گردد، همانطور که پیشتر درباره آزادی نیز توضیح داده‌شد، دیدگاه‌های جامعه‌شناختی، اخلاقی و برداشت‌های ذهنی درباره دو مقوله آزادی و عدالت است.

در حالیکه آزادی حق است، عدالت خواهی و پایبندی به عدالت، از مشخصات انسان بودن است، لگدمال کردن حقوق دیگران، عین بی‌عدالتی، عین نفی انسانیت است. اما این مقولات پیش از آنکه سطح اخلاق، فرهنگ، رشد مذلت و... افراد جامعه را نشان بدهند، بیان وجود روابط معینی بین آن‌ها در یک جامعه است. روابطی که در طول تاریخ متغیر بوده‌اند و برای هر دوران اخلاقیات خود را نیز بوجود آورده‌اند. به قول خود آقای دکتر سروش «تاریخچه وجود آدمی»!

بدون تردید صدور حکم به صلیب کشیدن عیسی مسیح ۲۰۰۰ سال پیش در اورشلیم، بعلت پافشاری او در برخورداری از «حق» خود در بیان حاکم نبودن عدالت اجتماعی [۳] بر آن جامعه بود. اما پافشاری بر سر برخورداری از این «حق»، از عینیت روابط اجتماعی‌ای ناشی می‌شد، که افشای آن و خواست تغییر آن مورد تأیید حاکمان آن‌روز نبود. همانطور که پرخاش آیت‌الله محمد یزدی به مطبوعات و آن‌ها که به خود اجازه می‌دهند با استفاده از «حق» خود، نقض قانون را افشا کنند، بخاطر آنست که آنها روابط اجتماعی امروزی در ایران را افشا می‌کنند. او داشتن عقیده را در اسلام آزاد می‌داند، یا بیان آزاد آن‌ها مخالف است، زیرا روابط اجتماعی را از پس پرده ابهام بیرون می‌آورد. دکتر سروش خود نیز این واقعیت را تأیید می‌کند: «... آزادی شفاف‌کننده چیزی است، که وجود دارد...». روابط اجتماعی که آیت‌الله یزدی سکوت در باره آن‌ها به نفع منافع طبقاتی و حاکمیت خود می‌داند و مطبوعات، بیان نظر و عقیده آزاد درباره آن‌ها را در راستای منافع خود می‌دانند. درجه «رذالت و اخلاقی بودن» هر دو موضع، از دیدگاه منافع طبقاتی آیت‌الله یزدی و مطبوعات، در هم وزن است. «رذالت» برای آیت‌الله محمد یزدی، افشای این منافع طبقاتی است، در حالی که دکتر سروش جلوگیری از آن را عین رذالت می‌داند. سیستم اخلاقی یزدی این عمل را «ضداسلام و ضد نظام» ارزیابی می‌کند، سروش آن را در تحکیم اسلام و نظام می‌داند. اما از نظر برداشت تاریخی، یعنی از موضع عینی مرحله رشد تاریخی جامعه، «حق» برخورداری از آزادی بمنظور تغییر روابط اجتماعی بسود عدالت اجتماعی (و نه تنها «عدالت» که دکتر سروش می‌نامد) در موضع آیت‌الله یزدی و مطبوعات هم‌وزن نیستند. یکی در خدمت حفظ منافع غارتگران است، دیگری خواستار توسعه عدالت اجتماعی به نفع اقشار و طبقات محروم اجتماعی. بی‌همسانی «حق» آزادی بیان و عقیده از این واقعیت ترقی‌خواهانه روید رشد «تاریخچه وجود آدمی»، آنطور که دکتر سروش مایل است «برداشت تاریخی» از مقوله آزادی را در بحث خود بنامد، ناشی می‌شود.

صنعتی و فتودالیستی (بزرگ‌زمینداری)، که ابزار سرکوب حکومتی ارتجاع مذهبی-تجاری در ایران امروز را تشکیل می‌دهد. محتوا و مضمون ترقی خواهانه این نبرد، از این عینیت تاریخی آن ناشی می‌گردد. محدودیت تاریخی آن نیز در همین واقعیت نهفته است.

یکی از پایه‌های این محدودیت تاریخی بحث را می‌توان در این امر مشاهده کرد، که نظریه پردازان بورژوازی می‌کوشند محتوای "مرحله تاریخی" بحث آزادی را نفی کرده و برای آزادی مضمونی مطلق و همیشگی Universal دست‌وپا کنند. به این منظور آنها می‌کوشند رابطه مقوله آزادی با سطح رشد عینی روابط اجتماعی حاکم و نبرد طبقاتی جوشیده از آن را ناگفته گذاشته و پرده پوشی کنند، و بجای آن انواع جنبه‌های ذهنی را عمده سازند. زمانی هم که اشاره‌ای بدین جنبه از مقوله را از سر اجبار صلاح می‌دانند، آن را رابطه‌ای مکانیکی قلمداد می‌سازند [۴]. آنها از یکسو خواست انسان آزاد و آزادی انتخاب او را، خواست و آزادی‌ای قلمداد می‌سازند، که می‌تواند بین انواع «رقباً و آلترناتیو»های ممکن، یکی را بخواهد و انتخاب کند. رقباً و آلترناتیو‌هایی که گویا همه دارای وزن و اثربخشی تاریخی مشابه و یکسان هستند.

استدلال دکتر سروش در بحث فلسفی خود علیه نظرات ارتجاع مذهبی در ایران و درباره تضاد بین عدالت و آزادی، بر همین پایه استوار است. گرچه او، به ظاهر عکس آن را عنوان کرده و هدفش دفاع از آزادی است. او می‌گوید: «همین که گفته می‌شود آزادی وسیله است، بلافاصله برای او، رقباً و آلترناتیوها پیدا می‌شود. چون وقتی که می‌گوئیم فلان چیز وسیله است، بلافاصله این فرض در ذهن می‌روید که شاید برای رسیدن به فلان هدف، از وسیله دیگری هم می‌توان استفاده کرد [۵]. مگر آزادی تنها وسیله است؟ همین که بحث وسیله مطرح شد، یک وسیله در میان چند وسیله دیگر، گم می‌شود و یک‌ه‌تاز میدان بودن و اهمیت داشتن و موضوعیت داشتن خود را از دست می‌دهد.»

نگرانی سروش ناشی از گرفتاری او در بندهای جسد ذهنی است. او می‌ترسد، اگر بپذیرد که آزادی وسیله است برای دست‌یافتن به هدفی، پاسخی برای رد وسایل ذهنی دیگری که طرف مقابل مطرح می‌سازد، نداشته باشد. واقعیت عینی اما امری دیگر است. بی‌همتایی آزادی، نه از تعریف ذهنی برای آن، نه در یافتن گفتمان‌هایی که طرف‌ها را "مجاب" و در پاسخ "مات" می‌کند، بلکه از ماهیت عینی اثرات ممکن آن برای تغییر روابط اجتماعی ناشی می‌شود: آزادی بیان عقیده و نظر با بالابردن سطح آگاهی توده‌ها، به نیروی مادی برای تغییر روابط حاکم بر جامعه و جابجایی طبقات تبدیل می‌شود. برپایه این واقعیت عینی، ترس او پایه منطقی ندارد، «آزادی» بطور عینی، آلترناتیو بی‌همتا باقی می‌ماند [۶].

مشکل او در سخنرانی‌اش در اردوی تابستانی دانشجویان آنست که او بحث دفاع از آزادی و بی‌همتایی آن را برپایه «ضرورت» ناشی از روند رشد تاریخی جامعه کنونی ایران انجام نمی‌دهد. در چنین صورتی او مشکلی نداشت از این بی‌همتایی دفاع کند [۷]. دکتر سروش محتوای تاریخی آزادی در ایران امروز - آزادی در نظام سرمایه‌داری - را مطرح نمی‌سازد و آن را عملاً نفی می‌کند. زیرا آنوقت او مجبور بود به محدودیت محتوای تاریخی آزادی‌های بورژوازی نیز اعتراف کند. راه گریز را او، همانند تمامی مدافعان سرمایه‌داری، در طرح کلی آن و به عنوان ارزشی مطلق جستجو می‌کند، و آن را مقوله‌ای "آزاد" از زمان و مکان قلمداد می‌سازد. از اینرو نیز او مثلاً بجای طرح جنبه عمده، یعنی پیش‌کشیدن محتوای تاریخی خواست «آزادی» در پیش از پیروزی انقلاب، که نفی حاکمیت سلطنت وابسته به امپریالیسم و استبداد حاکم بود و این محتوا در دوران کنونی، که نفی حاکمیت سلطنتی ولایت مطلقه حاکمی و حافظ منافع سرمایه‌داری بازاری است، جنبه غیرعمده بحث درباره «حق» بودن آزادی را مطرح می‌سازد و برای اثبات استدلال خود نمونه حق «همسر گزینی» را پیش می‌کشد [۸].

دوم- مقوله سیاسی

مواضع فلسفی فوق‌نزد نظریه‌پردازان بورژوازی و به‌ویژه محدودیت تاریخی احکام نظری-ایدئولوژیک آنها، موجب می‌شود که آنها بکوشند از بحث روشن و صریح سیاسی طفره روند، به نعل و به میخ بزنند، غیرعمده را بجای عمده مطرح سازند و... در این نبرد سیاسی مدحان اخلاق نیز، حتی به سرز اخلاقی پایبند نمی‌مانند. مذموم بودن تهمت و افترا، را تنها زمانی برجسته می‌سازند، که علیه آنان بکاربرده شود، اما خود را در بکاربردن آن علیه «چپ‌ها و سوسیالیست‌ها» آزاد می‌دانند.

از اینروست که نمی‌توان با محدود ساختن بحث درباره آزادی به جنبه «رذالت»، «حق» بودن و...، آنطور که دکتر سروش مطرح می‌کند، موافق بود و آن‌را تنها ناشی از محدودیت قابل فهم او در بیان نظرانش در جمهوری اسلامی ارزیابی کرد. بلکه به نظر می‌رسد که باید این شیوه استدلال و به کمک گرفتن نمونه‌های غیرسیاسی همانند «همسر گزینی» را ناشی از محدودیت تاریخی موضع اقتصادی-اجتماعی نظریه‌پرداز دانست. دفاع او از «آزادی سرمایه» و ایراد گرفتن او از «چپ‌ها و سوسیالیست‌ها» (که می‌خواهند بر حاکمیت سرمایه محدودیت‌های اجتماعی برقرار کنند، نشان این محدودیت تاریخی نظرات فلسفی-تاریخی او است.

محدود ساختن محتوا و تعریف «آزادی و عدالت»، آنطور که دکتر سروش عنوان می‌کند، و یا محدود ساختن آزادی‌های دموکراتیک (حق بیان آزاد عقیده، ایجاد سازمان‌های صنفی و احزاب و...) و عدالت اجتناب‌ناهی، آنطور که در قانون اساسی جمهوری اسلامی مورد نظر است، به بحث اخلاقی و «سیستم اخلاقی ارزش‌ها»، عملاً محدود ساختن بحث و جلوگیری کردن از «تعمیق چهره نظری» و تئوریک مقوله آزادی و عدالت اجتماعی است.

روشن شدن محتوا و مضمون روابط اجتماعی ناشی از منافع طبقاتی آن روز در اورشلیم و امروز در ایران، ویژگی و مشخصه تاریخی محتوای آزادی و عدالت اجتماعی در این دو دوران و در این دو جامعه است. این ویژگی و مشخصه تاریخی با تعریف‌های کلی و ذهنی و معیارهای «ارزشی و اخلاقی» - که بیان‌کننده سطح رشد تمدن (تمدن برده‌داری، تمدن فئودالیت، تمدن بورژوازی) جامعه هستند - به هیچ وجه با محتوای مقوله آزادی و عدالت اجتماعی در صورتبندی‌های اقتصادی-اجتماعی (شیوه تولید برده‌داری، فئودالی و سرمایه‌داری) در تضاد نیستند. شیوه تولیدی ستون فقرات معیارهای «ارزشی-اخلاقی» را تشکیل می‌دهد، به آن عینیت می‌بخشد.

فیلسوف روسی، «یوری پلتنیکف» در مقاله «فرمایشون و تمدن بشر» (ترجمه آن در «راه توده» شماره ۸۴، خرداد ۱۳۷۸ منتشر شده) رابطه تمدن و صورتبندی اقتصادی-اجتماعی را مورد بررسی قرار می‌دهد. او رشد فرهنگ و تمدن را آن روندی می‌نامد، که ارزشه ذهنیت انسان را بلاانقطاع به مراحل پیشرفته‌تر می‌رساند و لذا جای پای گذشته روحيات، اخلاق، مذهب، فرهنگ، تکنولوژی و... در تمدن گذشته، در مرحله کنونی تمدن جامعه دیده و بازشناخته می‌شود. این در حالی است، که تغییرات زیربنایی در صورتبندی اقتصادی-اجتماعی، بیان آن تغییرات جنشی و انقلابی و مقطع روابط اجتماعی را در جامعه طبقاتی ارائه می‌دهد. از زمان اختراع چرخ در گذشته دور تاریخ بشر، با وجود انواع شیوه‌های ساخت و مواد بکاربرده شده برای تولید آن، ارزشه فرهنگی-تکنولوژیکی این اختراع را می‌توان در تمامی اعصار بلاانقطاع دنبال کرد. این در حالی است، که چرخ عراده جنگی ارتش برده‌داران در جنگ علیه اسپارتاکوس، و چرخ بپ‌انگن‌های آمریکایی علیه کشور یوگسلاوی در دوران متفاوت صورتبندی اقتصادی-اجتماعی و برای حفظ منافع طبقاتی متفاوتی برگردش در آمدند!

دروغ گفتن، تهمت و افترا و... در دوران مسیح مذموم بوده است و امروز نیز چنین است. اما این کل مطلب نیست. صحبت برسر اینست، که حاکمان دروغگو و رذیل برای دستیابی به کدام اهداف مادی و خواست‌های مشخص در آن دوران چنین می‌کردند و اکنون نیز می‌کنند؟

آزادی

اول- مقوله‌ای فلسفی

از نظر فلسفی تعریف آزادی عبارتست از رابطه انسان با واقعیت عینی (طبیعت، جامعه) و قوانین حاکم بر آن. هزاران سال انسان‌وارها و سپس انسان «زاینس» وحشت‌زده از صاعقه، انواع افسانه‌ها و خدایان را برای آن پنداشت. شناخت قوانین و چگونگی ایجاد شدن الکتریسیته، اما انسان را از بندهای اوام آزادی ساخت و او با تولید الکتریسیته از جهان «جبر» به دوران «اختیار» پا گذاشت. ترس و لرز ناشی از «جبر» برپایه نادانی، به «آزادی» برپایه آگاهی و دانش کارشناسانه در بخدمت گرفتن الکتریسیته تبدیل شد. به نسبت شناخت این قوانین و چگونگی تاثیر آنها در طبیعت و در روابط اجتماعی، انسان از تسوان (آزادی-اختیار) بیشتری برخوردار است، بر روندهای طبیعی و اجتماعی تاثیر بگذارد. آزادی در این ارتباط به معنای تمایل برپایه آگاهی است، در چهار چوب قوانین طبیعت و جامعه عمل کردن، تا از این طریق، آگاهانه و با شناخت کارشناسانه از واقعیت عینی، قوانین طبیعی-اجتماعی بخدمت (انسان) گرفته شوند. این عمل آگاهانه، همه زمینه‌های فعالیت انسان را در بر می‌گیرد، زمینه اقتصادی، سیاسی، حقوقی، فرهنگی، اخلاقی و...

نبرد برای دستیابی به آزادی در تمام زمینه‌های آن (اقتصادی، سیاسی، عقلایی، شخصی، ملی و...) را می‌توان در طول تاریخ جوامع طبقاتی، در تاریخ برخورد ایدئولوژیک-تئوریک نظرات فلسفی درباره محتوا و مضمون آزادی مشاهده کرد. لذا بحث حاضر در دوران کنونی جامعه ایرانی را نمی‌توان روندی استثنایی و غیرطبیعی دانست. در عین حال کوشش برای تعمیق آن و شفافیت جوانب عمده آن - به گفته دکتر سروش، رساندن آن از سطح ژونالیستی و سطحی به سطح عمیق علمی-نظری - ضروری است.

محتوای ترقی خواهانه - محدودیت تاریخی

بدیهی است که بررسی دقیق تاریخی رشد این برخورد نظرات در مقاله حاضر ممکن نیست. تنها برجسته ساختن یک نکته که در واقع بیان «مرحله تاریخی» بحث حاضر بین روشنفکران ایرانی را نیز تشکیل می‌دهد، ضروری است. این نکته آنست، که بحث برسر «جامعه مدنی» و قانون‌مداری در ایران امروز، در واقع بحث بر سر آزادی‌های دموکراتیک بورژوازی در ایران است، و علیه آن روابط ماقبل بورژوازی-

جامه ای که در آن مفهوم «عدالت» و «اخلاق» بنا به تعریف سخنران جلسه اردوی تابستانی دانشجویان نیز برقرار خواهد بود.

۷- مهندس میرحسین موسوی نخست وزیر دوران جنگ، در همایش دانشگاهیان در مورد «ضرورت» برقراری آزادی می گوید: «در اینجا بحث از آزادی، بحث از یک ضرورت است» بدیهی است که این «ضرورت» در ارتباط است با حل تضاد عمده در جامعه ایرانی، یعنی برطرف ساختن تسلط سرمایه داری تجاری در کشور که به سد رشد اقتصادی-اجتماعی جامعه تبدیل شده است. این دیدگاه، عمق بیشتری نسبت به دیدگاه روش دارد.

۸- هنگام طرح این نوع مثال ها، که طنبه به ارتجاع را در خود دارد، یکی از پرسش کنندگان بدرستی مطرح می کند: بجای مثال، برای اثبات نظرات خود، استدلال نیز ارائه دهید.

جبر و اختیار

یکی از زیباترین و شاعرانه ترین توصیف ها درباره دیالکتیک «جبر و اختیار» را زنده یاد احسان طبری در کتاب «یادداشت ها و نوشته های فلسفی و اجتماعی» ترسیم می کند:

«اندیشه هائی پراکنده درباره انسان و زندگی

«آدمیزاد بر روی صخره مه آلود و خزه پوشی که زمین نام دارد، در زیر گنبد بی تک و پایان دود آلود سپهر ایستاد و بانگ خود را مانند تشنری بصدا درآورد:

ای قوای کور طبیعت، کور خوانده اید. به خردی من ننگرید. من از شاخه درخت نیز خردترم و نرم ترسم، ولی من خلاصه تکامل میلیاردها ساله ماده ام و لذا نیروی عظیم درک و دگرگون کردن در من نهان است. من از ژرفای این دره های نساک و تاریک تا بالای قله پرلرمان خورشید بالا خواهم یازید».

این مبارزطلبی انسان گونی به طبیعت و سپهر گران آمد. غرشی در اکناف عالم طنین افکند:

نیروی شگرف ما و قدرت های مخربی مانند موج دریا، درخش ابر، سحیر آتش فشان، زلزله ها و طوفان ها را بناجیز می گیری. ما معما هستیم تو در تو، قدرت هائی هستیم انهدام آور، مرگ ارمغان هر لحظه ماست. تاریخ ما از قساوت انباشته است. عرصه، عرصه زور است، نه حقیقت، ستم است، نه داد. چگونه می تواند موجودی چنین ناتوان، باغولانی ساحر و ماهر و قاهر که قوای ماست، دست و پنجه نرم کند. تو سزای نافرمانی و طغیان خود را خواهی یافت».

و در واقع نیز نبرد انسان با طبیعت نبردی بسیار نابرابر بود. او می بایستی طبیعت را، و خود را به مثابه بهره ای از طبیعت، بشناسد. مابین ظرافت دماغی و استعداد معرفتی او و پیچیدگی حیرت انگیز جهان پیرامون تضادی عمیق وجود داشت: طبیعت در جنبش دائمی است، و او میل دارد همه چیز را برای مشاهده و مذاقعه خود متوقف سازد؛ طبیعت متنوع است، و او میل دارد همه چیز را همانند تصور کند، تا درکش آسان تر گردد؛ طبیعت بی نهایت است، و او می تواند محدود را بفهمد؛ طبیعت تو در تو است، و او خوش تر دارد در سطح بغلط؛ طبیعت رقص مغشوشی از پدیده هاست، و او می خواهد همه چیز را در هماهنگی قواعد و قوانین بگنجاند؛ طبیعت سرشار از هزارها راه و مجراست، و او می خواهد همه چیز را در مجاری اندکی که خود می شناسد، سیر دهد.

با مغزی خواب آلود و رویایف، حقیر ناتوان وارد این کارگاه شگرف شد. انسانی که کمی بهتر از یک بوزینه درک می کرد، با دستگاه ظریف و غریبی که برای درک آن حتی دانش امروزی ما ناراستی، ویرور گردید. طبیعی است که خرافه و سفسطه، تعمیم های عبت، دعاوی دروغ، احکام مجعول، جهان بینی های خیالی، کوره راه ها و سرگیزجه ها به مثابه حقایق جاوید و ازلی تلقی شد و آدمیزاد شروع کرد بکشتن آدمیزادهای دیگر، زیرا «حقایق ازلی» مکشوف او را قبول نداشتند و آدمیزاد شروع کرد بکشتن آدمیزادهای دیگر، زیرا محصول کار انسانی نمی توانست ولع و آرزوی همه را سیر کند و آنانکه غارت می کردند، آنان را که غارت می شدند، نابود ساختند.

بدین سان انسانیت در نبرد علیه طبیعت رازناک و خشمناک پیرامون متحد نیز نماند. جامعه شدت متقسم شد و در آن تضادهای عمیق و مخوف پدید آمد. انسانیت در خود فرورفت و درحالی که لگدکوب زلزله ها، طوفان ها، امراض، قحط و غلا، پلایای مختلف طبیعت و سرانجام مرگ جان شکار بود، بجان هم افتاد.

انسان می خواست سیر و شاد و سالم و دیرزی و همه دان و همه توان باشد، ولی خود را گرسنه و اندوهناک و بیمار و کوتاه زیست و نادان و ناتوان یافت. بین آرزوهای خود و واقعیت فاصله مخوفی دید و او می بایست این فاصله را بتدریج طی نسل ها، با دادن تلفات سنگین، با تحمل زجرهای رعشه آور، در نبردهای مغشوش، پس از سرگشتگی های جانگذاز و گمراهی های خوفناک طی کند و طبیعت زمین ما و منظومه ما و کیهان ما را به مقاصد خود و اندیشه ها و آرزوهای خود تابع سازد و از میهمانی ناخوانده، به صاحب واقعی سرای طبیعت بدل گردد.

...

۱- چنین برداشتی مورد تأیید برخی از جریان های چپ مذهبی نیز هست. برای مثال «آفاجری» از رهبران سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، در جلسه پرسش و پاسخ سازمان (منتشره در شماره ۱۲۱ نشریه «عصرما») در ارتباط با «فراغت اجتماعی» از دین و «با توجه به پویایی تاریخ و تحولات انسان»، برخورد «غیرتاریخی، غیرپویا و استاتیک» به پدیده ها «مثلا برده داری و تائید آن برای دوران کنونی توسط برخی از فقها و روحانیون» را نادرست می داند. او در همین جلسه با نفی دیکراسی به مثابه یک ایدئولوژی می گوید: «ما دیکراسی را به عنوان یک ایدئولوژی قبول داریم، نه به عنوان یک ایدئولوژی». «مندی برای حل منازعات به طور دیکراتیک: «مسیویر (تکیه از نگارنده) گروه هایی هستند، که به لحاظ ایدئولوژیک در تقابل با یکدیگر قرار دارند. یک گروه سوسیالیستی با یک حزب طرفدار سرمایه داری... اما در عین حال هر دو پذیرفته اند که منازعات را با روش های دیکراتیک حل بکنند...» اگرچه دکتر عبدالکریم روش نیز در سخنرانی خود از آزادی به عنوان «روش» صحبت می کند: «این آزادی، چون روش است. آری، یک حکومت اشکالی ندارد که حتی به آزادی به چشم یک روش نگاه کند...» سخنانش در این مورد صراحت ندارد. از سخنان او این برآورد ممکن نیست، که به نظر او «حکومت» در همه اعصار به آزادی به عنوان روش می تکرسته است، یا تنها «حکومت» نوین امروزی، دقیق تر: حکومت دوران سرمایه داری، بدیهی است که مفهوم آزادی در دوران سرمایه داری را نمی توان به اعصار گذشته تعمیم داد.

۲- او در همین بحث خود مدعی می شود «اتفاقا این حرف [تقابل آزادی و عدالت] را باید چپ ها و سوسیالیست ها در دهان ما انداخته باشند...» «لین هم می گفت بالاخر وقتش می خواهم خاکیه درست کنیم، باید چند تخم مرغ را بشکنیم و با این استدلال بسیاری از فضايل را می شکستند و از میان می بردند» عبدالکریم روش این به اصطلاح نقل قول از لین را نیاز دارد، تا کوبا نزدیکی نظرات ارتجاع مذهبی و «جهه ارتجاع» در ایران امروز را با نظرات لین به خواننده تداعی کند. پایه تئوریک که او بخدشت می گیرد، نظرات «کارل پوپر» درباره «جامعه سنتی» است، که در آن کوبا «توتالیترسیم» حاکم است. کت منافع و آزادی فردی را فدای آزادی های عمومی می کند، و برای درست کردن خاکیه، «فدا کردن» چند تخم مرغ را اجتناب ناپذیر می داند. در این زمینه به دنباله نوشته حاضر و همچنین زیر نویس شماره ۴ نیز نگاه کنید. برای آشنایی بیشتر با نادرستی و غیرتاریخی بودن نظرات «کارل پوپر» در این زمینه، خواننده علاقمند می تواند از جمله به مقاله «دشمنان جامعه باز» در راه توده شماره ۶۴ (پهر ۱۳۷۶) مراجعه کند.

۳- دکتر سروش همه جا تنها از عدالت صحبت می کند، او حتی به «چپ ها و سوسیالیست ها» خرد می گیرد، زیرا آنها از «عدالت اجتماعی» و نه از «عدالت» مورد نظر او صحبت می کنند: «... جناح های چپ بیشتر به عدالت و نه هم عدالت اجتماعی می اندیشند...» کوشش برای حفظ بحث در سطح انتزاعی-ذهنی و نه آنچه بطور عینی و خارج از ذهن ما در جریان است، شایسته دقت است.

۴- دکتر سروش در نقل قول از لین درباره بختن خاکیه، شکستن تخم مرغ را در رابطه با دیالکتیک «جبر(ضرورت) و اختیار(آزادی)» مطرح نمی سازد. در چنین صورتی، آگاهی و شناخت کارشناسانه برای بختن خاکیه، امری مذمت بار نیست، بلکه عمق تفکر اندیشمندانه است. او این مثال را که یک انسان پایبند به اندیشه دیالکتیکی می تواند برای توضیح شناخت قانونمندی بختن خاکیه بکار برد، و با قلب ماهیت بحث فلسفی «جبر و اختیار» برای جابجایی و یکی را فدایی دیگری کردن بین «عدالت» و «آزادی» بکار می برد، تا از این اندیشه متکانیکی ارتجاع مذهبی در جمهوری اسلامی، پاپوشی «توتالیترستی و سطحی-سفشی» نیز برای لین و «چپ ها و سوسیالیست ها» بدوزد و در دعوا نوح معین کند!

اگر این بی عدالتی نیست، وقتی دکتر سروش درک متکانیکی ارتجاع مذهبی را به حساب «چپ ها و سوسیالیست ها» می گذارد، و تقابل بین «آزادی و عدالت» را به آن ها نسبت می دهد، پس بی عدالتی چیست؟ برخلاف او، ما توده ای ها با تفکر عدالت خواه به مفهوم درک اخلاقی مورد نظر او هستیم، که این «غیبت کردن» «تعمت زدن» و ناشی از «زدالت» و بدعظتی او ارزیابی نکنیم، بلکه ریشه آن را در «محدودیت تاریخی» اندیشه فلسفی ما بدانیم: هم آن روزها که او کار حجت الاسلام مصباح یزدی به مصاف تلویزیونی با زنده یاد احسان طبری اندک بود، و هم امروز که او بدون حضور احسان طبری، برای دانشجویان در اردوی تابستانی صحبت می کند و به نهایی به قاضی می رود.

فردریش انگلس فاصله کیفی بین درک متکانیکی از نقوله «جبر و اختیار» را در رساله «دیالکتیک طبیعت» با روشنی و صراحت توضیح می دهد و با زبان طنزآمیز علیه تصورات «جبر متکانیکی» موضع می گیرد. دکتر سروش متقد است که می توان بین آلتزیاوها، بدخواه یکی را انتخاب کرد: «همین که بحث مقدمه و وسیله [بودن آزادی برای دسترسی به عدالت اجتماعی] مطرح شد، یک وسیله در میان چند وسیله دیگر، کم می شود و یکه تاز میدان بودن و اهمیت داشتن و موضوعیت داشتن خود را از دست می دهد...» این برداشت متکانیکی از نقوله آزادی برای او آن روز ممکن و اجتناب ناپذیر می شود، که او عاقل ذهنی انسان اندیشمند را در اثر انتخاب آلتزیاوها مطلق می سازد. «این برداشت که در انطباق است با تصورات «نظریه فرانکفورت» Frankfurter Schule از آن رو به نظر او و نظریه پردازان آلمانی ممکن و اجتناب ناپذیر است، که این نظر و برداشت بویژیستی (در تائید نظام سرمایه داری) و غیردیالکتیکی از نقوله آزادی، رابطه متقابل و تاریخی انسان با محیط پیرامون (طبیعت و جامعه) واقعا موجود را نفی می کند، آنچنان که گویی پراونیک اجتماعی انسان در ارتباط با جامعه و واقعیت عینی آن قرار ندارد. برای او «آزادی» انسان خیالی در کره ماه و یا هر نقطه دیگر کهکشان و بر روی زمین در هر دوران و کشوری - از جمله ایران - هم وزن و هم محتواس.

برخلاف این درک متکانیکی از نقوله «جبر و اختیار» مارکسیم برآن است که «جبر (ضرورت) و اختیار (آزادی) همزمان [توانان] به صورت مساوی انسان برای عملکرد خود [انتخاب کدام «آلتزیاو» مورد نظر دکتر سروش] برپایه این توانان بودن جبر و اختیار از بین نمی رود. زیرا علل خارجی [طبیعی، اجتماعی] از طریق شرایط داخلی [دوربینی، تجربه و...] انسان تأثیر می گذارند. انسان می تواند در چارچوب مینوی، خود تصمیم بگیرد، که اصلا و چگونه، با توجه به قوانین عینی در طبیعت و اجتماع، از خود واکنش نشان دهد. اما همین آزادی خواست و انتخاب - در انواع خود - در تحلیل نهایی اختیاری نیست. زیرا این برداشتی غیرواقعی است، اگر بینا را بر وجود دو «چیز» مستقل، بنام انسان و جامعه، قرار دهیم» («زوریت اشتیروالد» مقاله «جامعه باز و دشمنان آن»، راه توده شماره ۶۴، پهر ۱۳۷۶)

۵- مثلا گویا برای بختن خاکیه می توان بجای شکستن پوست تخم مرغ، سوراخی در آن ایجاد کرد و محتوا را از آن خارج نمود!

۶- «چپ ها و سوسیالیست ها» با درس آموزی از فروپاشی کشورهای سوسیالیستی در اروپا می توانند در تائید نظرات بنیان سوسیالیسم علمی - و از جمله لین -، یکبار دیگر بر ضرورت پایبندی به واقعیت بی همتایی آزادی، در مقام هوادار برای اشتغال، و برای روند رشد و ترقی اجتماعی پای فشارند. بدون تردید، عدم توانایی کشورهای سوسیالیستی سابق در ارتقا آزادی های روزروایی به سطح آزادی های سوسیالیستی، یکی از عمده ترین علل عدم موفقیت دومین کوشش بشریت ترقی خواه برای برقراری جامعه آزاد از استثمار انسان از انسان بوده است.

از میان

گزارش های دریافتی

سفید و شلوار سیاه - و در حالیکه بازو بند "بسیج سجاد" را بر بازو بسته اند، از عصر وارد صحنه شده اند. آنها به باتوم و زنجیر مجهزند. فرماندهان بسیج هفت تیر و بی سیم دارند و بیرحمانه به دانشجویان حمله می کنند. اولین یورش آنها مقارن ساعت دو بعد از ظهر دینور برای ورود به دانشگاه تهران خنثی شد. دانشجویان درهای دانشگاه تهران را بستند و به مقابله با بسیجیان پرداختند. زد و خورد تا پاسی از شب ادامه یافت. در محدود حفاصل خیابان ولی عصر تا میدان انقلاب، حدود شش هزار نیروی ضد شورش متمرکز شده است. کلیه مغازه ها تعطیل شده و در فاصله میدان انقلاب تا خیابان ولی عصر، در خیابان سنگر بندی شده است. زمینه های این حالت جنگی را تلویزیون، از شب گذشته فراهم کرد. یکباره حالت جنگی به تلویزیون داد. کاملاً مشخص است که مخالفان دوم خرداد می کوشند آتش را شعله ور ساخته و سپس آن را بطرف دولت برگردانند.

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، با صدور بیانییه ای حوادث اخیر را توطئه کودتایچان ضد دوم خرداد ارزیابی کرد. روزنامه نشاط درعنوان بزرگ نوشت: «هرگونه خشونت، دولت اصلاح طلب خاتمی را تضعیف می کند.» اما آنها که بر خشونت دامن می زدند می دانستند چه می کنند و اتفاقاً همان هدفی را دنبال می کردند که نشاط نسبت به آن هشدار می داد!

روزنامه خرداد نیز در عنوان اول خود خواستار شد: «دانشجویان با آرامش و تدبیر، پیگیر مطالبات خود باشند.» اما میدان عمل در اختیار خشونت طلبان است و دانشجویان را گنج کرده اند.

۱۱۰ تن از فعالان ملی-مذهبی با انتشار اطلاعاتی اعلام کردند: «باند های ماجراجو مانع ایجاد آرامش ملی هستند.» امضا کنندگان اطلاعیه که در میانشان نام هائی چون دکتر ابراهیم یزدی، عزت الله سبحانی، پدا الله سبحانی، دکتر حبیب الله پیمان، عبدالعلی بازرگان، حسن یوسفی اشکوری... دیده می شود، از دانشجویان خواسته اند خویشتن داری کنند و از هرگونه عمل احساسی و طرح شعارهائی که بهانه به دست ماجراجویان می دهد، خودداری کنند.

انصار و بسیج چنان بر طبل جنگ با دانشجویان می کوبید و آنچنان به تحریک احساسات آنها مشغول است، که بعید است، کسی گوشش به این هشدارها بدهکار باشد.

بیانیه آیت الله منتظری

بیانیه آیت الله منتظری که در دانشگاه دست به دست می شد، در روزنامه خرداد بصورت کامل منتشر شد. دراین بیانیه آمده است:

«در روزهای اخیر دست رسوای خشونت، یکبار دیگر جنایت آفرید و این بار فرزندان راستین امت، چشم و چراغ ملت، دانشجویان عزیزمان شبانه مورد هجوم و حمله ناجوانمردانه عده ای تهی مغز و فریب خورده قرار گرفتند. این جنایت هولناک یقیناً در تاریخ کشور ما چون نقطه سیاسی خواهد ماند. چرا که در هیچ رژیم شکستن حرمت دانشگاه و دانشجو تا این حد نبوده است... کیست که نداند محرک و پشتیبان و تامین کننده امکانات برای این ها چه کسانی می باشند و در واقع اینان نیروهائی رسمی هستند که جهت سرکوب مردم تربیت شده اند و در موقع حمله لباس شخصی می پوشند و به نام نیروهای مردمی حمله می کنند و متأسفانه از بودجه مردم شریف ارتزاق می نمایند.

هر مقام و هر شخص و هر ارگانی که محرک و پشتیبان این گروه های حماق به دست می باشد، دانسته یا ندانسته به اسلام و انقلاب، کشور و جامعه و روحانیت و ارزش های اسلامی ضربه ای جبران ناپذیر می زند و برای رسیدن به اهداف دنیوی به اسلام و کشور خیانت می کند... انتظار می رود دولت و مسئولین قاطعانه عمل نمایند و مسببین این حوادث ناگوار را تعقیب و مجازات کنند و مانند قتل های فجیع زنجیره ای دفع الوقت نمایند...»

روزنامه "نشاط"، در شماره ۲۱ تیرماه خود، فاش ساخت که سعید حجابیان وقتی خواستار بازجویی از فلاحیان، درباره قتل ها شد، او پیام را دریافت و پیغام داد «وزیر و رئیس، هر دو باید پاسخگو باشند». همه حیران مانده اند که منظور او از رئیس، رهبر است و یا رئیس جمهور. دوران وزارت فلاحیان، یعنی هاشمی رفسنجانی. اگر منظور او هاشمی رفسنجانی باشد، باید در ادامه پرونده قتل ها، کسی پایش به میدان کشیده شود که معمولاً از خود یک مقام متعادل کننده یقه سفید را نمایش می دهد.

شنبه - دانشجویان حرف هیچکس را گوش نمی کنند. تاکنون تاج زاده، فاطمه کروی، فائزه هاشمی، دکتر معین، صدیقه وسمقی، موسوی لاری برای دانشجویان صحبت کرده اند و قول مجازات عاملین را داده اند، اما دانشجویان نپذیرفته اند. تاج زاده نزدیک بود دانشجویان را راضی کند، اما افرادی از میان جمعیت برخاستند و با شعارهای تند و احساساتی توافق را برهم زدند.

امروز صبح، وقتی نماینده رهبر در دانشگاه حاضر شد و از دانشجویان عذرخواهی کرد، او را هو کردند و کفش و گوجه فرنگی بطرفش انداختند، بطوری که ناچار به ترک دانشگاه شد. هنگامی که نماینده رهبر آمد، شعار "فرمانده کل قوا پاسخگو پاسخگو" به شعار "خامنه ای پاسخگو پاسخگو" تبدیل شد. دراین شعار هیچ توهینی وجود نداشت و نماینده رهبر هم واکنش نشان نداد، اما بعد از مدتی عده ای از دانشجویان بطرف وزارت کشور به حرکت درآمدند، شعار تبدیل شد به "مرگ بر خامنه ای". چشمان تیز بین می دید که افرادی با ریش و سبیل تراشیده از ماشین نیروهای انتظامی پیاده شده و به این جمع می پیروندند و شعار "مرگ بر خامنه ای" می دهند.

هزاران دانشجو، که رقم آنها را تا ۳۰ هزار نفر ارزیابی می کنند، پیش تر به مقابل دفتر ریاست جمهوری رفته بودند، اما خاتمی حاضر به حضور در جمع نشد. همان موقع در جمع شایع شد که خاتمی گفته است: «من دلم خون است. حرف نمی زنم و تا حل این فاجعه در افکار عمومی حاضر نمی شوم. اگر مساله حل نشود، استعفای خود را به ملت خواهم داد.»

تلویزیون در اخبار ساعت ۹ خود، اعلامیه نمایندگان رهبری در دانشگاه ها را خواند که از دانشجویان عذرخواهی می کردند. اما آتش بیاران معرکه در میان دانشجویان، مدام به تحریک ادامه می دهند و جلوی هر تفاهمی را می گیرند. این ماجرا مشکوک است. این بیم وجود دارد، که ماجرا به بهره برداری جناح مقابل ختم شود!

یکشنبه - نیمه شب یکشنبه: تظاهرات مسالمت آمیز ادامه دارد. مردم دسته دسته به دانشگاه می آیند و در بحث و گفتگوها شرکت می کنند. هیچکس میل به خشونت ندارد. نیروهای انتظامی و انصار حزب الله دخالت نمی کنند. تعداد زیادی از خانواده ها در جمع دانشجویان حضور دارند.

مهدی کروی، دبیر مجمع روحانیون مبارز و رئیس مجلس سوم برای سخنرانی به جمع دانشجویان آمد. ابتدا از او استقبال شد، اما بلافاصله چند نفری شروع به تحریک دیگران کردند، که او هم مثل بقیه است. او سعی کرد برای دانشجویان صحبت کند، نگذاشتند.

در یورش به خوابگاه، وحشتی گری بی سابقه بوده است. خوابگاه را بکلی درهم کوبیده اند. درها را شکسته اند و هجوم آورده اند. انصار حزب الله به فرماندهی ده نمکی در صف مقدم بوده اند. مهاجمین فریاد می زدند: اگر شما را نکشیم، جواب امام زمان را نمی توانیم بدهیم. دانشجویان را با فحش های رکیک از اتاق ها بیرون می انداختند. آنها را به راهروها می آوردند. در راهروها، نیروی ضد شورش در آن تونل مرگ تشکیل داده بودند. در دو طرف راهرو، افراد سرپا مسلح نظامی، دانشجویان را می زدند و به هم پاس می دادند. عده ای را از پنجره ها بیرون انداختند و بسیاری را از بالای پله ها پرت کردند.

دوشنبه - از عصر دوشنبه نیروهای مخالف دوم خرداد که به شکل محدودی تاکنون عمل می کردند و می کوشیدند با طرح شعارهای آتشین از هر دو جانب، تحصن دانشجویان را به آشوب ملی مبدل سازند، تجدید سازمان یافته وارد صحنه شدند. اینها، همانها هستند که به خوابگاه حمله کردند و در مجلس ختم سعید افشاری شرکت کردند. هنوز نیروهای انتظامی خود را کنار نگذاشته و میدان را برای انصار و دانشجویان متحصن خالی گذاشته اند. آنها فقط به بستن راه ها و متفرق کردن دانشجویان از طریق یورش های موضعی و پرتاب گاز اشک آور اکتفا می کنند. نیروهای خشونت طلب با لباس های یکدست - پیراهن

مردم سلطنت نمی خواهند

نه احیای سلطنت پهلوی نه سلطنت ولایت فقیه

رضا پهلوی، فرزند محمد رضا پهلوی، اخیراً مصاحبه‌ای چهار ساعته با رادیو ایرانیان مقیم آمریکا داشت. او در این مصاحبه تلویحاً مطرح کرده بود که در صورت تمایل مردم به نظام جمهوری، او در یک همه پرسی خود را کاندید ریاست جمهوری خواهد کرد.

صرفنظر از اینکه حتی در صورت رفتن نظامی دوباره در باره نوع نظام در ایران، به چنین کاندیدای ریاست جمهوری احتیاج هست یا نیست، نکته مهمی در این مصاحبه مفصل و بسیار کم مایه و بسی ارتباط با اوضاع داخل کشور وجود دارد، که ظاهراً باید آن را مورد توجه قرار داد. اما پیش از پرداختن به این نکته، به برخی بازتاب‌های این اظهار نظر در میان طیف سلطنت طلب‌ها اشاره کنیم.

پس از این مصاحبه که با اعتراض محافل سلطنت طلب مقیم آمریکا و اروپا روبرو شد، "همایون اکمل"، یکی از سخت‌گویان سلطنت خواهان (از نوع مشروطه و غیر مشروطه) گفتگویی تلفنی با رضا پهلوی انجام داد. در این گفتگو که آشکارا برای تکذیب و بی اعتبار اعلام داشتن نقطه نظر اعلام شده در مصاحبه ۴ ساعته صورت گرفت، رضا پهلوی خود را یگانه نماینده نازل نماد سلطنت اعلام داشته و مدافع نظام سلطنتی معرفی کرد. سطح بسیاری نازل این گفتگو، نوع استدلال‌ها و جملات و صفاتی که رضا پهلوی بکار گرفت، نشان داد که حتی ساده‌ترین خبرنگار مطبوعات کنونی داخل کشور که با رادیوهای فارسی زبان خارج کشور پیرامون اوضاع ایران مصاحبه می‌کنند و یا در جریان سفر به خارج از کشور در مجامع حاضر شده و به برخی سئوالات پاسخ می‌دهند، به مراتب بالاتر از وی است و درک سیاسی‌شان از اوضاع ایران و جهان و منطقه بسیار قوی‌تر از وی می‌باشد!

الفاظ و صفاتی که "همایون اکمل" در گفتگوی تلفنی با رضا پهلوی بکار برده و یادآور چاپلوسی‌های دربار محمد رضا و چاپلوسی‌های کنونی پیرامون "رهبر" کنونی جمهوری اسلامی بود، خود نشانه دیگری از عدم درک این طیف از اپوزیسیون جمهوری اسلامی نسبت به روحیات و واکنش‌های مردم ایران بود. اتفاقاً بحث مربوط به آن نکته‌ای که در مصاحبه ۴ ساعته رضا پهلوی وجود دارد، از همینجا شروع می‌شود. از نفرت مردم از چاپلوسی، از سلطنت و از تعبیر سلطنتی از ولایت.

کمتر کسی در داخل و خارج کشور یافت می‌شود که درعین توجه و پیگیری روند مبارزات مردم و خواست‌های جنبش کنونی مردم ایران متوجه این نکته بسیار مهم نشده باشد که یکی از عرصه‌های مبارزه کنونی جنبش مردم در جهت جلوگیری از تبدیل "ولایت" به "سلطنت" است. در جریان انتخابات مجلس رهبری، این بحث بیش از هر زمان دیگری به مطبوعات کشیده شد و پس از آن نیز در اشکال و استدلال‌های مذهبی و غیر مذهبی در مطبوعات و محافل سیاسی و مذهبی ایران دنبال شده است. بسیاری از روحانیون آزادخواه و تحول طلب بدلیل قرار داشتن در صفوف مبارزان راه جلوگیری از تبدیل "ولایت" به "سلطنت" راهی زندان شده‌اند. از جمله این روحانیون، حجت الاسلام محسن کدیور است که در مقالات استدلالی خود نسبت به تعبیر سلطنتی از ولایت فقیه هشدار داد. از جمله خشمی که ارتجاع مذهبی و بازاری‌ها نسبت به آیت الله منتظری دارند، به دلیل همین نقطه نظر و بیان آن از سوی آیت الله منتظری می‌باشد. این در حالی است که روحانیون متمایل به ارتجاع مذهبی و رهبران

توده‌ای‌های داخل کشور چگونه می‌اندیشند!

رفقای راه توده!

نامه زیر را اخیراً از سوی یکی از رفقای قدیمی مقیم داخل کشور دریافت داشته که برای انعکاس آن در نشریه برایتان ارسال می‌دارم:

«... مردم امروز ایران با چهار پنج سال پیش قابل مقایسه نیستند و از شعور و درک سیاسی چشمگیری برخوردارند. سیر حوادث و رویدادها شتاب فزاینده‌ای دارد. در چنین شرایطی احساس می‌شود که چقدر جای یک حزب یا تشکل سیاسی پخته و با تجربه تاریخی خالی است تا توده‌های میلیونی به حرکت درآمده را سازماندهی کرده و صفوف آنها را متحد سازد. چیزی که در حرکت‌های مردمی بعد از دوم خرداد چشمگیر است، احتراز عمومی از درگیری و خشونت است. مردم به تجربه دریافته‌اند که مناسب‌ترین شیوه برای پیشبرد اهدافشان توسل به راه‌های مسالمت‌آمیز است، چرا که در غیر اینصورت جناح انحصار طلب که اهرم‌های قدرت و ابزار سرکوب را در اختیار دارد، دستاوردهای دوم خرداد را باز پس خواهد گرفت...»

... هنوز هم در میان بچه‌ها در رابطه با دولت خاتمی و شخص او اختلاف مواضع وجود دارد. برخی‌ها بدون در نظر گرفتن کلیه شرایط و جوانب قضیه و بدون در نظر گرفتن ترکیب طبقاتی حاکمیت و دولت، انتظارات فزون از حدی از او دارند که برآورده شدنی نیست. در حالیکه اکثریت بچه‌ها معتقدند با خاتمی مردم خواهند توانست چند خاگریز را فتح کنند. یکی از خاگریزها، ایجاد شرایط برای اجازه کتب و نشریات می‌باشد که می‌بینیم چه تحولی در میان مردم بوجود آورده و مردم را از کرختی و دوری از مسائل سیاسی درآورده و باعث گردیده که همه مردم با علاقمندی مسائل جامعه را پیگیری کرده و نیروهای راست حاکمیت را که مسلکت را به این روز درآورده‌اند، بخوبی بشناسند. هنوز هم کم نیستند در بین روشنفکران که فکر می‌کنند خاتمی پایستی در جامعه بحران زده و عقب مانده‌ای مثل ایران، اهداف سوسیالیستی آنان را یک شبه پیاده کند. امروز مردم ایران در هر کوی و برزن، در صف‌های خرید و در اتوبوس و هر فرصتی که بدست می‌آید در مورد مسائل مختلف، از جمله قتل‌های سیاسی اخیر بحث می‌کنند. جالب است بدانیم که این مردم بوده و هستند که خاتمی و نیروهای چپ حاکمیت را به همراه خود جلو می‌رانند، و گرته جریان‌های حامی او توان حرکت بیش از این را که تا امروز کرده‌اند، ندارند.

... روزی که از ایران خارج شدم، در شهر ... خبر درگیری‌های دانشجویی را شنیدم. انتظار چنین حرکت‌هایی می‌رفت. بیست سال سرکوب و خفقان و استبداد و سرکوب ابتدائی‌ترین خواست‌های مردم سرانجام کار را به اینجا می‌کشاند. جناح انحصارگر با تمام مبارزاتی که بویژه طی دو سال اخیر صورت گرفته، تحمل چاپ چند نشریه و روزنامه و نیروهای ملی و مذهبی را نداشته و انواع توطئه‌ها و دسیسه‌ها را برای از میدان بدر کردن آنان از صحنه به اجرا درآورده است. طبیعی است که با چنین جو فشاری، زخم کهنه از جانی سر باز می‌کند، ولی روندی که از دوم خرداد شروع شده، با فراز و نشیب‌ها و سکون و عقب نشینی‌های مقطعی به راه خود ادامه خواهد داد، چرا که پشتوانه این حرکت توده‌های مردم هستند که دیگر تن به سرکوب و خفقان نمی‌دهند و این را جناح راست نیز خواهد فهمید.

کهنگاه نشریات خارج کشور، از جمله "نامه مردم" بدستمان می‌رسد. آنها را بدقت مطالعه می‌کنیم تا از نظرات هم میهنان و رفقا در خارج مطلع شویم. متأسفانه باید بگویم بار سیاسی این نشریات بسیار نازل است و بسیار دور از مردم و شرایط مردم در ایران است. توگویی نمی‌دانند در ایران چه می‌گذرد.

در میان مردم، متأسفانه نام و نشان جریان‌های سیاسی چپ به فراموشی سپرده شده است، زیرا در این شرایط حساس حتی یک دست نوشته کوچک هم از آنها دیده نمی‌شود، چه رسد به حضورشان در میان مردم جان به لب رسیده ایران. این بجای خود درست است که نیروی چپ، پس از انقلاب ضربات مهلکی خورده و سازمان‌هایشان فروپاشیده است، اما سرانجام بایستی این نیروها روزی وجود و حضور و موجودیت تاریخی خود را در جامعه و در میان مردم نشان دهند، که این خود جای بحث دقیق و مفصلی دارد که برایت خواهیم نوشت.

امضاء محفوظ

تبدیل "ولایت" به "سلطنت" بازتاب علنی تری خواهد یافت. این بازتاب‌ها و جداسری‌ها را از هم اکنون در صفحات هفته‌نامه "کیهان" چاپ لندن نیز می‌توان شاهد بود. نهادن دست رد بر سینه "هادی خرسندی"، طنز نویسی که در کیهان لندن ستون ثابت داشت و بر طبل مخالفت با خاتمی و جنبش کنونی مردم ایران می‌کوبید، مقالات جدید "هوشنگ وزیری"، سردبیر این نشریه، که تفاوت آشکار با مواضع وی در ابتدا و در آستانه انتخابات ریاست جمهوری و پیروزی محمد خاتمی دارد، برخی نقطه نظرات جدید داریوش همایون (بعنوان سخنگوی مشروطه خواهان) و... نشانه‌های این جداسری هاست. بحران اقتصادی جمهوری اسلامی و تصویب قوانین مربوط به سرمایه گذاری‌ها در ایران، گسترش مناسبات با کشورهای اروپایی، سیاست تنش‌زدایی، نزدیکی به کشورهای خلیج فارس و کشورهای عربی و زمزمه مناسبات با آمریکا و سفرهایی که بی‌وقفه و در هیأت‌های هنری، ورزشی و روزنامه نگاری به آمریکا در جریان است هر کدام تأثیرات مستقیم و غیر مستقیم خود را برای تغییر جهت‌ها بر طیف سلطنت طلب‌ها دارد. این کشاکش را در مطالب و صفحات مختلف کیهان چاپ لندن می‌توان مشاهده کرد. کشاکشی که سرانجام باید به سود یکی از دو جریان خاتمه یابد:

۱- مخالفان تحولات و طرفداران سرنگونی و احیای نظام سلطنتی؛

۲- طرفداران تحولات و تأیید کنندگان جنبش عمومی مردم ایران.

همین چالش و کشاکش را به گونه‌ای دیگر، در طیف چپ غیر مذهبی خارج از کشور هم می‌توان رد یابی و نشانه گذاری کرد. در صفحات و شماره‌های مختلف نشریاتی نظیر "کار" و "راه کارگر" و از قلم رهبران و نظریه پردازان سازمان‌هایی که این نشریات متعلق به آنها هستند. در واقع جنبش کنونی مردم ایران مهر خود را از داخل کشور بر پیشانی اپوزیسیون چپ و راست خارج از کشور می‌کوبد!

(در همین شماره راه توده، نقطه نظرانی را پیرامون همین چالش‌های بسیار جدی در سازمان فدائیان خلق و راه کارگر و نقطه نظرانی که از سوی رهبرانی نظیر محمد رضا شالگونی و فرخ نگهدار و... مطرح شده است می‌خوانید و در شماره‌های آینده نیز خواهید خواند. این نقطه نظرات، بازتاب‌های بسیار طبیعی سیاست غلط تحریم انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم در ایران و ضرورت تصحیح درک و شناخت خود از خواست‌ها و انکار ناپذیر بودن جنبش عمومی مردم ایران و امکانات و راه حل‌های موجود این جنبش برای تحولات در ایران است.)

تحصن آزادگان در تهران

گروهی از آزادگان، برای دومین بار طی دو هفته، در تاریخ ۲۶ خرداد در مقابل ستاد آزادگان تجمع کردند و خواهان حل مشکلات خود شدند.

یکی از آزادگان گفت: با همه مشکلات معیشتی که این روزها وجود دارد، به ما می‌گویند بروید خدا را شکر کنید که زنده به ایران بازگشته‌اید. تا کی وعده، تا کی حرف؟

یکی دیگر از آزادگان گفت: اکثر آزاده‌ها به خاطر اسارت طولانی دچار بیماری‌های گوارشی می‌باشند و اغلب آنان هم جانباز هستند ولی مسئولان بنیاد جانبازان هیچ توجهی به مشکلات درمانی ما ندارند. ما را می‌ترسانند که اگر متحصن شوئید بازداشت می‌شوید، ولی مگر از زندان‌های عراق بدتر خواهد بود؟ ما آزاده نیستیم، آواره‌ایم.

(این، بخش‌هایی از گزارش مشروحی است که روزنامه خرداد، در تاریخ ۲۷ خرداد منتشر کرده است. یعنی در آستانه تحصن بزرگ و تاریخی دانشجویان در دانشگاه تهران. از روز روشن‌تر است، که آن زمینه عینی که اعتراضات عمومی را به اشکال نوینی به نمایش درخواهد آورد، نه خاص دانشجویان است و نه متعلق به کسانی که از آنسوی مرزها دستور گرفته باشند. این اعتراضات، الهام گرفته از بحران عمیق و همه جانبه جاری در ایران است. فرماندهان سپاه که پا روی شانه‌های این آزادگان به درجه ژنرالی رسیده‌اند، اکنون نه در حمایت از آنها، بلکه علیه آنها و علیه دولت نامه و بیانه صادر می‌کنند!)

جمعیت مؤلفه اسلامی- حزب بازار و سرمایه داری تجاری- می‌کوشند بساط جمهوری را جمع کرده و با اعلام "حکومت اسلامی" عملاً سلطنت را در ایران احیا کرده و آن را به سلسله روحانیون بپروند. بدین ترتیب، چالش بر سر تبدیل جمهوری اسلامی به "حکومت اسلامی" و یا "سلطنت روحانیت" از یک سو، و تلاش برای تقویت جمهوری و جلوگیری از احیای سلطنت اسلامی، اکنون به یکی از آشکارترین و عریان‌ترین عرصه‌های پیکار عمومی مردم تبدیل شده است. طرفداری از انتخابات شوراها و تلاش برای درهم شکستن تمرکز قدرت و مخالفت با این انتخابات نیز برخاسته از همین مبارزه بود. همچنان که در انتخابات مجلس خبرگان چنین بود. تحریم وسیع انتخابات مجلس خبرگان از سوی مردم و پافشاری ارتجاع مذهبی و طرفداران نظام سلطنت اسلامی با عنوان "حکومت اسلامی" نیز بخشی از همین مبارزه بود. طراح و مدافع رسمی تبدیل "جمهوریت" به "حکومت" حاج حبیب‌الله عسکراولادی است که رسماً این نظر خود را در دو نشریه "شما" و "رسالت" منتشر کرده است. طرحی که با حمایت طیفی از روحانیون متحد بازار برخوردار است. این جبهه بسیار کوشید که مجلس خبرگان در نازل‌ترین سطح و از میان طرفداران سلطنت روحانیت تشکیل شود تا مبادا یکباره تشکیل شده و ضمن رسیدگی به اختیارات و اشتباهات رهبر، او را برکنار کرده و فرد دیگری را انتخاب کند و یا اختیارات او را به یک شورا واگذار کند. آنها بیم دارند که در صورت چنین رویدادی، رویاهایشان برای احیای سلطنت در ایران برسد می‌رود و برگماری و برکناری رهبر، به سنتی تبدیل می‌شود که تمرکز قدرت را زیر ضربه برده و وجه انتخاب و جمهوری را تقویت خواهد کرد.

در چنین شرایط رو به رشدی که جنبش عمومی مردم ایران در آن قرار دارد و چالش بر سر جمهوری و تعبیر سلطنتی از "ولایت" روز به روز تشدید می‌شود، بسیار طبیعی است که کار دفاع از نظام سلطنتی نیز روز به روز در خارج از کشور و از سوی سلطنت طلب‌ها دشوارتر شود! به همین دلیل است که نشریات طرفدار و یا وابسته به سلطنت طلب‌ها ترجیح می‌دهند درباره این جنبه از مبارزه مردم ایران یا سکوت کنند و یا اختراع انواع اصطلاحات از اعتراف به این بخش از مبارزه مردم طفره روند. عرصه بر سلطنت طلب‌های خارج از کشور آنگونه تنگ شده است که نمی‌دانند درباره این مسئله بسیار روشن چه بنویسند و آن را چگونه تفسیر کنند:

«... مردم ایران آنقدر از سلطنت و نظام سلطنتی تنفر دارند و نسبت به احیای آن وحشت دارند، که "ولایت مطلقه" را نوعی نظام سلطنتی نامیده و با آن مخالفند!»

حتی اگر در سال‌های اخیر، مردم و بویژه نسل جوان فراموش کرده و به یاد نمی‌آوردند که در نظام شاهنشاهی چه بلایی بر سر مردم رفته است و دو پهلوی با ایران و ایرانی چه کردند، اکنون و با تعبیری که از نظام ولایت مطلقه فقیه شده و با سلطنت مقایسه می‌شود، این شناخت و یادآوری عمومی و سراسری شده است.

بنابراین سلطنت طلب‌ها چگونه می‌توانند هم در نقش اپوزیسیون و طرفدار جنبش عمومی مردم ظاهر شوند و هم طرفدار احیای سلطنت باقی بمانند؟ وقتی می‌بینند مردم با سلطنت فقیه به مقابله برخاسته‌اند، چگونه می‌توان از نظام سلطنتی دفاع کرد و در عین حال خود را اپوزیسیون معرفی کرد؟

آن گردابی که رضاپهلوی و سلطنت طلب‌ها در آن گرفتار آمده‌اند، ناشی از همین واقعیت عریان است. البته هستند نیروهائی در میان سلطنت طلب‌ها -اعم از ژنرال و شاعر و نویسنده- که اساساً جنبش کنونی مردم ایران و واقعیت حیات ۲۰ ساله جمهوری اسلامی را همراه با واقعیت انقلاب ۵۷ نادیده می‌گیرند و در رویاهای پیش از انقلاب بسر می‌برند. بحث بر سر این نیروی بشدت منزوی و نسل رو به انقراض سلطنت خواهان نیست، بحث بر سر سر اپوزیسیونی است که با نام مشروطه خواه می‌خواهد به حیات خود ادامه دهد و چشمان خویش را هم به روی واقعیات ایران گشوده است. این اپوزیسیون است که در تناقض شعار دفاع از سلطنت و مبارزه با سلطنت فقیه گیر کرده است و اگر بخواهد کوچکترین همراهی با جنبش کنونی مردم ایران داشته باشد نیز ناچار است دفاع از سلطنت را فراموش کند!

آن نکته‌ای که رضا پهلوی در مصاحبه ۴ ساعته خود، متأثر از بی تجربگی سیاسی بی پروا مطرح کرده و سپس در مصاحبه تلفنی با "همایون اکمل" در توجیه آن کوشیده، در حقیقت بازتاب همین بحث بسیار اساسی در داخل محافل سلطنت طلب‌هاست. یعنی تضاد بین دفاع از سلطنت و مبارزه با سلطنت!

این چالش تاکنون در جداسری بخشی از سلطنت طلب‌ها و اعلام "حزب مشروطه" و مصاحبه‌های داریوش همایون بازتاب داشته است و با احتمال بسیار زیاد، با آشکارتر شدن و علنی‌تر شدن جنبه‌های مختلف مبارزه مردم با

انتخابات دوره ششم مجلس، نه تنها کوچکترین بهانه و مستمسکی به دست راست افراطی و عناصر مشکوک نفوذی در این طیف و طیف‌های همراه ندهد، بلکه حتی در قبال تحریکات این عناصر برای تیره کردن فضای سیاسی و زمینه‌سازی برای فضای ناسالم و مستعد برای نظامی‌گری و حاکم کردن استبداد، با درایت و خونسردی و در عین حال قاطعانه برخورد کند.

روشنگری افکار عمومی و آگاه کردن مردم و آماده کردن آنان در پای صندوق‌های رای، تنها از طریق قانونی، مسالمت آمیز و آرام پاسخ می‌دهد. با توجه به امکان تصویب طرح "تحدید آزادی مطبوعات" در مجلس پنجم و زمینه‌سازی برای توقیف مطبوعات مستقل در آستانه انتخابات و جلوگیری از انتشار نشریات جدید "غیرقابل اعتماد" پس از تصویب طرح مزبور، از هم اکنون و به فوریت گروه‌ها و مطبوعات دوم خرداد می‌بایست به دنبال راه‌حل‌های جایگزین باشند. انتشار تعداد زیادی نشریه و روزنامه جدید، به کارگیری احتیاط‌های لازم از سوی مطبوعات کنونی دوم خرداد که بهانه‌ای برای شکایت و توقیف به دست ندهند، پیش‌بینی مجالس سخنرانی و اجتماعات محدود کنترل شده، که در صورت تعطیل تمامی نشریات، بتوانند جانشینی برای ارتباط با مردم و افکار عمومی باشد و... می‌باید در دستور کار فوری گروه‌های هوادار دوم خرداد قرار گیرد.

با توجه به عدم طرح لایحه دولت در زمینه اصلاح قانون انتخابات و در دستور مجلس قرار گرفتن طرح راست افراطی برای "اصلاح -تخریب- قانون انتخابات" احتمال تحدید بیشتر آزادی انتخابات و حقوق مردم و یا حداقل حفظ قانون موجود که به عوامل نفوذی راست در دستگاه نظارتی امکان قلع و قمع نامزدهای سرشناس جبهه دوم خرداد را همچون انتخابات ادوار چهارم و پنجم و حتی شدیدتر از آنها می‌دهد. از هم اکنون باید به فکر تشویق تعداد زیادی از افراد واجد شرایط برای ثبت نام و نامزدی در انتخابات دوره ششم بود و البته به تمامی نامزدهای مزبور تفهیم کرد که در صورت تأیید صلاحیت نامزدهای مشترک طیف از سوی شورای نگهبان، بقیه باید به نفع وی از دور فعالیت‌های انتخاباتی کنار روند.

جبهه دوم خرداد امروز متشکل از گروه‌های چپ، راست، مدرن و بخش‌هایی از چپ جدید است که در گذشته نه چندان دور و حتی در انتخابات پنجمین دوره مجلس شورای اسلامی به صورت سه طیف مستقل از یکدیگر ظاهر شده بودند. برخی از طیف‌های تشکیل دهنده این جبهه، در انتخابات خاتمی را تبلیغ می‌کردند و یا در آخرین مراحل در کنار خاتمی قرار گرفتند. این طیف دارای وجوه اشتراق مهمی با یکدیگر هستند که در صورت بی‌توجهی به وجوه اشتراق مهم، عدم هوشیاری، تحریک پذیری از سوی راست افراطی و یا برخی از مخالفان قانونی نظام ممکن است در مقابل یکدیگر قرار گیرند. در اینصورت، نه تنها در انتخابات دوره ششم، که در تحقق، تثبیت و نهادینه کردن آرمان‌های دوم خرداد با مشکلات جدی روبه‌رو خواهند شد. تکیه بر ائتلاف هرگز به معنای به فراموشی سپردن نقاط اشتراق نیست، بلکه هدف تکیه بر اشتراکات و حفظ وحدت عمل در حمایت از آرمان‌های دوم خرداد و خاتمی است. طرح مسائل اختلاف برانگیز در زمینه‌های مختلف، نبش قبر گذشته‌ها، متهم کردن این یا آن طیف به سازش یا خیانت و... از جانب هر طیف، گروه و یا شخصیت جبهه دوم خرداد، لطمه جدی به این جبهه که عامل مهم بقا و دوام آن در قبال تهاجمات مختلف است، وارد خواهد کرد. تفرقه و تشتت میان طیف‌ها و گروه‌های جبهه دوم خرداد، به راحتی می‌تواند پیروزی را نصیب راست افراطی و انحصار طلب و یا طیف‌ها و جریان‌های به مراتب نامطلوب‌تر گرداند.

وظیفه عموم طیف‌ها و گروه‌ها و خصوصاً نزدیکترین گروه و طیف به خاتمی است که در وهله اول به شکل خصوصی و درون جبهه‌ای و در صورت تداوم اقدامات ناصوابی که ظهور و بروز علنی دارد به شکل علنی در معرض افکار عمومی به مقابله با آن اقدامات بپردازند و از طریق فشار افکار عمومی که تنها حامیان جبهه دوم خرداد هستند، مانع چپ‌روی، راست‌روی، آتارشیسم، خود محوری و... گردند. سکوت در قبال خطاهایی که جنبه چپ‌روانه، راست‌روانه، آتارشیستی و... داشته و نهایتاً به تمامی جبهه و حتی شخص خاتمی لطمه بزند، اقدامی ناصحیح و در جهت تشویق این قبیل عملکردها خواهد بود.

پس از دوم خرداد، نیروهای جدید سیاسی و اجتماعی فعال شده‌اند. برای این نیروها، "خودی" قلمداد شدن گروه‌هایی که یکپارچه در مقابل آرمان‌های دوم خرداد ایستاده‌اند و "غیرخودی" خوانند گروه‌هایی که حداقل در مقام سخن‌نه تنها بخشی از آرمان‌ها و شعار را بپذیرا هستند، و حتی خود را طرح‌کننده و پیش‌کسوت در این زمینه می‌دانند، سوال برانگیز است. (۱)

پی‌نوشت:

۱- ظاهراً این اشاره است به یکی از آخرین مصاحبه‌های فائزه هاشمی، که دولت هاشمی رفسنجانی را پیشقدم در راه اصلاحات سیاسی معرفی کرده بود. منظور از نیروهای تازه تاسیس نیز باید جبهه مشارکت، حزب مشارکت و... باشد. آن تقسیم‌بندی "خودی" و "غیرخودی" نیز اشاره به نظراتی است که کارگزاران در برابر بخشی از جناح راست دارد. راه توده

نشریه عصرما"، ارکان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، در آستانه یورش به خوابگاه دانشجویان و رویدادهای کودتایی متعاقب و پیوسته به آن، تحلیلی را در ارتباط با انتخابات پیش روی دوره ششم مجلس اسلامی منتشر کرده است. بموجب این تحلیل، جناح راست با تمام نیرو و از تمام امکانات و ابزار ممکن برای جلوگیری از برگزاری این انتخابات و یا بیرون کشیدن نمایندگان خود از صندوق‌های آراء استفاده خواهد کرد.

رویدادهای اخیر نشان داد، که مسئله کشاندن کشور به حالت فوق العاده و عقب انداختن انتخابات مجلس اسلامی، طرحی است که جناح راست عمیقاً بدان می‌اندیشد. بخش‌هایی از این تحلیل را در زیر می‌خوانید:

تعلیق انتخابات یکی از توطئه‌هاست!

گروه‌های مخالف آرمان‌های دوم خرداد و در واقع مخالف آرمان‌ها و ارزش‌های اصیل انقلاب که نسبت به نتایج انتخابات و آینده خویش سخت بیمناسکند، در صددند در صورت امکان، انتخابات دوره ششم مجلس را متوقف سازند و در صورت عدم توفیق در این جهت، با کاهش تعداد کل رای دهندگان و محدود کردن گستره انتخاب آنان، ولو به قیمت تضعیف کل نظام، امکان پیروزی خود را در این انتخابات اندکی افزایش دهند.

از آنجا که تنها امکان گروه‌های هوادار دوم خرداد در جهت تبلیغ مردم به شرکت گسترده در انتخابات و انتخاب نمایندگان مورد نظر خود، نشریات و روزنامه‌های این طیف هستند، تلاش گسترده‌ای در جهت توقیف و تعطیل آنها، از مدت‌ها قبل آغاز شده است. شعارهایی نظیر "مطبوعات بی‌بشاد، شک قتل صیاد"، استیضاح وزیر فرهنگ ارشاد اسلامی، طرح "اصلاح-تخریب- قانون مطبوعات"، توقیف و تعطیل مطبوعات از سوی دادگاه‌های فائده حیات منصفه و... درست و سویی همین تلاش‌هاست.

گرچه هدف حملات راست افراطی ظاهراً "مطبوعات" وابسته، "دگراندیش"، "لانیگ" و... است، ولی مصادیق واقعی مورد نظر آنان، نشریاتی چون خرداد، صبح امروز، سلام، جهان اسلام، کاروکارگر، عصرما و... حتی نشریات کمتر سیاسی همچون همشهری، ایران و... و به طور خلاصه کلیه نشریاتی است که احتمال می‌رود در انتخابات از طریق تهدید یا تطمیع نیز در اختیار راست افراطی قرار نگیرند.

از سوی دیگر، تلاش دارند با بهره‌گیری از آرای اکثریت مجلس پنجم، که آنان را طرفدار خود می‌دانند، برداشته‌های به غایت مستبدانه خود را از اصل نظارت بر قانون فعلی که خود نیاز به اصلاح در جهت حفظ حقوق مردم دارد، تحمیل کنند. طرح "اصلاح" قانون انتخابات که متأسفانه پیش از لایحه پیشنهادی دولت در دستور کار مجلس شورای اسلامی قرار گرفت، محصول این تلاش است. بر مبنای این طرح مخرب، دستگاه نظارت‌کننده نه تنها مجاز به رد صلاحیت نامزدها، ابطال انتخابات و... به شیوه‌های شناخته شده قبلی است، بلکه می‌تواند مسئولین اجرایی انتخابات را از سمت‌های خود برکنار نمایند و صلاحیت نامزدها را حتی پس از انتخاب و ورود به مجلس رد کند. در کنار چنین طرح‌هایی، تلاش گسترده راست افراطی و مخالف دوم خرداد، به منظور نفوذ بیش از پیش در کلیه سطوح دستگاه نظارتی کماکان ادامه دارد.

گروه‌های طرفدار دوم خرداد باید آگاه باشند که در صورت عدم هوشیاری و همچنین تفرقه و تشتت آراء میان آنها، در این صحنه و کلیه صحنه‌ها، دو خطر عمده کشور و انقلاب، نظام و آرمان‌های دوم خرداد را تهدید خواهد کرد. از یک طرف امکان حاکمیت یک استبداد قرون وسطانی از سوی گروه‌های افراطی با کمک و همکاری منافقان و برخی از مخالفان نظام، که چنین استبدادی بزودی به دلیل فقدان پایگاه مردمی، به قدرت خارجی متصل و متوسل خواهد شد و از سوی دیگر و در اثر اقدامات ناپایدارانه دسته اول زمینه رشد و تقویت نیروهای مخالف انقلاب و نظام و حتی نوع محارب آنها فراهم خواهد شد.

راست افراطی و خشونت طلب برای تحقق خواست و آرزوی خود، از ایجاد هر گونه تشنج و بحران که منجر به ایجاد حالت فوق‌العاده در کشور شود، ولو از سوی نیروهای محارب و منافق استقبال می‌کند و خود نیز از ایجاد تشنج و بحران و کشاندن مردم و گروه‌های دوم خرداد به چنین ورطه‌ای اجتناب نمی‌کند. در چنین شرایطی بر گروه‌های هوادار دوم خرداد است که هوشیارانه، خصوصاً با توجه به در پیش بودن

موتلفه اسلامی، ۱۸ سال در یک نقطه درجا زده و نمی تواند بفهمد دوران خواب های خونین سپری شده!

نگاهی به یادداشت های روزانه هاشمی رفسنجانی-۲

علیه جنبش مردم در تدارک خواب خونین سال ۶۰

انقلاب، فرماندهان سپاه و دفتر آیت الله خمینی نبوده است. از بالای سر همه آنها، یورش به روزنامه "نامه مردم" سازمان داده شد. فضائی که با موافقت شخص آیت الله خمینی، برای مناظره تلویزیونی فراهم شده بود و برای نخستین بار، رهبران حزب توده ایران و فدائیان خلق، در کنار دبیرکل حزب جمهوری اسلامی و مسئول جنبش مسلمان مبارز (دکترپیمان) و تورسین های مسلمانی نظیر دکتر سروش و مصباح یزدی (نماینده غیررسمی حجتیه) در تلویزیون تشکیل شده بود، بسرعت تبدیل به یورش به مطبوعات و بستن راه هرگونه تبادل نظر شد. در حقیقت آنچه که طی دو سال اخیر و در مقابله با برنامه دولت خاتمی شاهدش هستیم، در زمان آیت الله خمینی نیز، از همان ابتدا جریان داشت، اما بدلیل نفوذ کلام آیت الله خمینی در میان توده مردم، مخالفان نمی توانستند مانند امروز شمشیر را از رو بپنندند. امثال سعید امامی، حسین شریعتمداری، رهبران موتلفه، رهبران حجتیه و... در زمان آیت الله خمینی نیز همین تخریب ها و توطئه های امروز را سازمان می دادند، اما به اشکال دیگر. آنها موفق شدند مجاهدین خلق را جلو بیاورند. همانگونه که در جریان تحصن اخیر دانشگاه تهران، موفق شدند چند ده نفر از دانشجویان ماجراجو و کم بینش را جلو انداخته و به خشونت بکشند و سپس خود با تمام نیرو وارد میدان شوند. وارد میدان شدند، خود وسیع ترین تخریب و آشوب را بوجود آوردند و سپس به جنبش مسالمت آمیز دانشجویان یورش بردند. زندان ها را، اکنون نیز پر کرده اند و منتظر فرصت قتل عام می گردند. فرصتی که اگر بتوانند آن را سرانجام شامل حال امثال کدیورها نیز خواهند کرد!!

خاطرات هاشمی رفسنجانی را برای آنکه حوادث و سیر رویدادها دقیق تر پیگیری شود، نه براساس روزشماری که او مراعات کرده، بلکه براساس وقایع تنظیم کرده ایم.

از مناظره تلویزیونی رهبران حزب توده ایران با رهبران وقت جمهوری اسلامی، و آنچه که در پشت صحنه می گذشت، بخوانیم:

* با امام در باره مسافرت به کره شمالی و مناظره با گروه ها در تلویزیون مشورت کردم. امام موافق بودند، ولی از اینکه خود ماها با آنها در تلویزیون ظاهر شویم راضی نبودند و نظرشان این بود که افرادی غیر معمم و نه خیلی مشهور شرکت کنند. (۷ اردیبهشت ۶۰)

* در جلسه شورای مرکزی حزب جمهوری شرکت کردم. بحث روی شرکت در مناظره تلویزیونی متمرکز بود. اکثریت می گفتند شرکت نکنیم به خاطر حضور حزب توده (ایران) و فدائیان و چون جناح لیبرال نمی آیند. آقای بهشتی طرفدار شرکت بودند و خودشان هم آماده شرکت در بحث. چون امام ترجیح می دهند که خود ماها نباشیم این هم مانعی به حساب می آید. (۱۳ اردیبهشت ۶۰)

* بحث مناظره تلویزیونی پیش آمد و موافقت شد که آقای بهشتی در بحث "آزادی، هرج و مرج، زورمداری" شرکت کنند؛ نگرانی عده ای این بود که آوردن نماینده حزب توده (ایران) و اکثریت فدائیان در تلویزیون و در کنار آقای بهشتی، بزرگ کردن آنها و زمینه ای برای اتهام نفوذ کمونیسم است و قرار شد که با اظهارات مناسب در همان مناظره جلوی این ضرر گرفته شود.

(زیرنویس صفحه ۱۰۱ کتاب: در این مناظره های تلویزیونی علاوه بر آیت الله بهشتی از حزب جمهوری اسلامی، حبیب الله پیمان از جنبش مسلمانان مبارز، نورالدین کیانوری از حزب توده ایران، احسان طبری از حزب توده ایران، فرخ نگهدار از سازمان فدائیان خلق اکثریت و همچنین آیت الله مصباح یزدی از استاتید حوزه علمیه قم و عبدالکریم سروش از استاتید دانشگاه شرکت داشتند. ۱۶ اردیبهشت ۶۰)

* در جلسه شورای مرکزی حزب، درباره مناظره آقای بهشتی با گروه ها بحث داشتیم... شب آقای رضائی و محمد زاده آمدند و درباره تصمیمات اخیر دولت و شورای قضائی در خصوص برخورد با گروه های ضد انقلاب بحثی داشتند. سپاه معتقد است که نباید به آنها مشروعیت سیاسی بدهیم. با توجه به وجود جنگ و کارشکنی ها، با آنها باید برخورد قاطع بشود و سرکوب شوند. آنها را قانع کردم که اول باید اتهام حجت شود و راه فعالیت آزاد و سیاسی باز باشد. و اگر آنها نخواستند به قانون احترام بگذارند و طغیان کردند - که ظاهرًا قانون ما را نخواهند پذیرفت - در این صورت خشونت جایز می شود و بهانه ها و مظلوم نمائی ها را از دستشان می گیریم و مردم می فهمند که آنها توطئه کردند؛ ولی مشکل عمده رابطه رئیس جمهور با آنهاست. (یکشنبه ۲۰ اردیبهشت)

* شام در مجلس صرف شد و دیر وقت به خانه آمدم. تلویزیون مناظره آقایان بهشتی، پیمان و کیانوری و فرخ نگهدار، عبدالکریم سروش و آیت الله مصباح را پخش می کرد. تا ساعت یک و ربع بامداد بیدار ماندم. (۴ خرداد ۶۰)

* عصر مقداری از مناظره ایدئولوژیک را تماشا کردم. توده ای ها و فدائی ها خیلی بی نطق و ضعیف حرف می زدند؛ حتی نتوانستند "تضاد" را

کتاب یادداشت های روزانه هاشمی رفسنجانی، که اخیراً در ایران منتشر شده و فروش بسیار بالائی نیز داشته است، اختصاص دارد به سال ۶۰، که پرحادثه ترین سال در جمهوری اسلامی بود. در این سال، بنی صدر برکنار شد، حزب جمهوری اسلامی و کاخ نخست وزیری ویران شد، برجسته ترین کادرهای مذهبی و آرمان گرای انقلاب در این انفجارها جان خود را از دست دادند، موج بزرگ ترور صدها روحانی و غیر روحانی حکومتی، جاده را برای قدرت نمائی ارتجاع مذهبی - بازار فراهم ساخت تا ضمن یورش به آزادی ها، هزاران کادر سازمان مجاهدین خلق را به زندان کشیده و صدها نفر از آنها را اعدام کنند. مسعود رجوی همراه با بنی صدر از ایران گریختند. دولت چند بار دست به دست شد، تا سرانجام نخست وزیری به میرحسین موسوی و ریاست جمهوری به علی خامنه ای رسید. روحانیون و آیت الله های صاحب نامی نظیر آیت الله قدوسی (دادستان کل انقلاب)، آیت الله ملکوتی، آیت الله مدنی (در آذربایجان)، آیت الله صلواتی (در یزد)، آیت الله دستغیب در شیراز و ده ها و ده ها روحانی و غیر روحانی دیگر ترور شدند و به امثال آیت الله بهشتی، محمد منتظری، حجت الاسلام باهنر و... پیوستند. زندان اوین به قصابخانه ای تبدیل شد که اسداً لا جوردی در آن تمامی شقاوت ممکن را به نمایش گذاشت. روزنامه های مستقل و یا وابسته به احزاب، قربانی حاکم شدن جو ارباب در جامعه و حادثه جوئی ها شدند. روزنامه میزان، روزنامه انقلاب اسلامی و روزنامه "نامه مردم" تعطیل شدند. نخستین گام های عملی برای برقراری دیکتاتوری و یورش به آزادی ها برداشته شد. آنها که از ابتدای پیروزی انقلاب فریاد دیکتاتوری نعلین را برداشته بودند، بی اطلاع از آنچه ۲۰ سال دیگر شاهدش خواهند بود، عملاً جاده را برای این دیکتاتوری هموار کردند. امثال آیت الله خزعلی، آیت الله یزدی، آیت الله هائری شیرازی، آیت الله واعظ طبسی، آیت الله مصباح یزدی، آیت الله کنی، و امثال حبیب الله عسکراولادی، مرتضی نبوی، رفیقلوست ها، سید رضا زواره ای ها و... از زیر آب به روی آب آمدند و پس از ترورها، انفجارها و کشتارها و اعدام ها میدان دار شدند.

خاطرات روزانه هاشمی رفسنجانی، نشان دهنده نقش تعیین کننده وی در زمان آیت الله خمینی است. این خاطرات نشان می دهد که در بسیاری از زمینه ها و عرصه ها، آیت الله خمینی سال ۶۱-۵۸ هرگز آن آیت الله خمینی سال های بعد نبود. بتدریج کارگزاران همفکر او را از صحنه حذف کردند و در کنارش مهره های دیگری را نشانند. زمینه ها، برای دگردیسی او فراهم آمد. حتی در خاطرات رفسنجانی نیز این امر قابل پیگیری است. در همین خاطرات مشخص است، که نخستین یورش به مطبوعات، حتی با اطلاع دادستان کل

*... ظهر به خواست آقای قلدوسی، با ایشان و آقای خامنه‌ای در اتاق من جلسه‌ای داشتیم. آقای قلدوسی می‌گفتند: «دوستان اجرایی در ستیاه و جاهای دیگر از اینکه تصمیمات توسط حزب یا شخص آقای بهشتی گرفته می‌شود و آنها در جریان نیستند گله دارند.»

اصل مسئله همین توقیف روزنامه‌هاست که شورای عالی قضائی، بدون مشورت و بلکه بر خلاف نظر دیگران اقدام کرده‌است. (۲۳ خرداد ۶۰)

خشونت را تا رسیدن لحظه انفجار و اعدام دامن زدند!

پیگیری دقیق آنچه هاشمی رفسنجانی یا سانسور بسیاری از جزئیات منتشر کرده، نشان می‌دهد که در اوج انفجارها، ترورها و اعدام‌های هول‌انگیز و شکنجه‌ای که لاجوردی در زندان اوین سازمان داده بود، هر بار که رسیدگی به کار زندان‌ها، جلوگیری از اعدام‌ها و پایان بخشیدن به خشونت در دستور کار بلندپایه‌ترین مقامات وقت و از جمله آیت‌الله خمینی قرار می‌گرفته، چند ترور و حادثه آفرینی جدید، همه این تردیدها و تجدید نظرها را به فراموشی سپرده و میدان را برای اسدا الله لاجوردی هموار می‌کرده‌است. اسدا الله لاجوردی، عضو شورای مرکزی جمعیت موفتله اسلامی بود. چرا نباید تصور کرد که همین جمعیت در بیرون از زندان و با اطلاع از تردیدها درباره اعدام‌ها و خشونت‌ها، بلافاصله ترور و انفجار دیگری را سازمان می‌داد، تا تیغ خون چکان لاجوردی در غلاف فرو نرود. حوادث هفته تحصن دانشجویان و موج عظیمی از ماجراجویی و تخریبی که عوامل وابسته و سازمان یافته موفتله اسلامی به اجرا گذاشتند و یورشی که به خوابگاه دانشجویان آوردند، زنده‌ترین و تازه‌ترین نشانه این شگرد شناخته شده موفتله اسلامی در ۲۰ اخیر است. به نقل خاطرات رفسنجانی، بینیم چگونه به خشونت دامن زدند، چگونه صدها مجاهد و غیر مجاهد را در زندان‌ها به جوخه مرگ سپردند. چگونه از انفجارها و ترورهای کور، برای یورش به آزادی‌ها و اعدام‌ها استفاده کردند. چگونه ماجراجوئی‌های کودکانه در جنگل‌های آمل، به سود ارتجاعی‌ترین جناح در جمهوری اسلامی ختم شد. مهم آنست که این خط در میان خطوط خاطرات روزانه هاشمی رفسنجانی قابل پیگیری است. کسی که در تمام تصمیم‌گیری‌های آن سال‌ها - مستند به همین خاطرات - نقش تعیین کننده داشته‌است، در همین یادداشت‌ها، به صراحت نوشته می‌شود، که حبیب‌الله عسکراولادی، همفکران او در موفتله اسلامی و بازار، هرگاه که از کاشخ خشونت و جلوگیری از اعدام‌ها و آزاد ساختن بخشی از زندانیان صحبت به میان می‌آمده، سراسیمه نزد مقامات رفته و مخالفت خود را اعلام می‌داشته‌اند. آنها بازاری‌های صاحب ثروت را، بعنوان تهدیدی اقتصادی همراه خود نزد مقامات می‌بردند. آنها جرات مخالفت علنی را نداشتند و نزد آیت‌الله خمینی نیز راه نداشتند. به همین دلیل دست به دامن رفسنجانی می‌شده‌اند. امروز، خمینی در حیات نیست و رفسنجانی نیز خود برای نجات خویش باید نزد سران موفتله برود. به همین دلیل و برخاسته از همین قدرت است، که آنها امروز خود ریاست جمهوری تعیین می‌کنند، طرح برکناری خاتمی و کودتا علیه او را به اجرا می‌گذارند و با یورش به خوابگاه دانشجویان و هدایت حوادث تا پرکردن زندان‌ها و راه انداختن موج ترورها آنچه را در سال ۶۰ از هاشمی رفسنجانی می‌خواستند، خود به اجرا می‌گذارند!

در این میان، یعنی در آستانه رویدادهای بزرگ و خونین سال ۶۰، ابوالحسن بنی‌صدر، بصورتی ماجراجویانه، در عین دفاع از آزادی، پیگیر و حاضر در رویدادهایی است، که عملاً جز تقویت جناح راست و درنده جمهوری اسلامی و تنگ‌تر کردن حلقه محاصره آزادی‌ها را بدنبال ندارد. خود او نیز سرانجام قربانی توطئه‌ها شد. حوادثی که بعد از برکنار او در ایران روی داد و بنام سازمان مجاهدین خلق ثبت شد، بزرگترین ضربه را به آزادی‌ها زد، بزرگترین قربانیان را از میان کادرهای انقلابی مذهبی گرفت و بهانه لازم را برای راه انداختن حمام خون در زندان‌ها فراهم ساخت. آنچه آنها کردند، مخالفت با ارتجاع نبود، گرچه چنین می‌گفتند و مدعی بودند. اعمال آنها به خدمت به ارتجاع ختم شد. امثال سید رضا زواره‌ای، که موفتله اسلامی همچنان می‌کوشد او را بر تخت ریاست جمهوری بنشاند، همان نقشی را ایفاء کرد که مظفر بقائی و دکتر آیت ایفاء کردند. تمامی دویهم زنی، تحریک، خبرسازی و... با هم بخوانیم:

تعریف کنند. وقتی که تضاد را که جوهر دیالکتیک است، نتوانند تعریف کنند، چگونه اثبات می‌کنند؟! (۱۵ خرداد ۶۰)

* در راه برگشت به تهران، زندان بزرگ گوهردشت را همراه با عفت و بچه‌ها که همراه بودند بازدید کردم. این زندان را رژیم شاه ساخته و هنوز ناتمام است. اخیراً دادستانی انقلاب دست اندر کار اتمام آن است. خیلی بزرگ و مدرن است. همه چیز در خودش دارد؛ شبیه شهری است. امید است که در جمهوری اسلامی همیشه خالی باشد. (اول خرداد ۶۰) [لاجوردی در تدارک یورش‌ها، زندان‌ها را می‌سازد! حسین شریعتمداری سرپرست کنونی کیهان و یکی از طراحان قتل‌های سیاسی - حکومتی اخیر، سال‌ها در نقش ارشادکننده زندانیان بزرگترین جنایات را با هدف تواب سازی در این زندان سازمان داد و سرانجام نیز همراه حجت‌الاسلام نیری و حجت‌الاسلام ربیسی و شانه به شانه حاج داوود رحمانی قتل عام زندانیان سیاسی گوهردشت را رهبری کرد! - راه توده]

یورش به مطبوعات

از همان ابتدای پیروزی انقلاب، یک خط پرقدرت در جمهوری اسلامی بی‌وقفه زمینه‌های یورش به مطبوعات را فراهم می‌ساخت. آنها در چند نوبت در این زمینه یورش آوردند و سرانجام به بهانه مبارزه با لیبرال‌ها، زبان گویای انقلاب بهمن ۵۷، "نامه مردم"، را بستند. مبتکر این یورش و بویژه بستن روزنامه "نامه مردم" اسدا الله لاجوردی دادستان وقت انقلاب تهران بود. او حتی در پایان اطلاعیه‌ای که منتشر کرد، نتوانست هیچ اتهامی را علیه "نامه مردم" ارائه دهد و به همین دلیل از اتهام موهوم "توطئه خزنه" یاد کرد!

یاد داشت‌های روزانه هاشمی رفسنجانی نشان می‌دهد، که این تصمیم بصورت ضربه‌ای و از روی سر همه مسئولان وقت - حتی آیت‌الله خمینی - گرفته شد و دادستان کل انقلاب، آیت‌الله قلدوسی نیز مخالف آن بود. خود قلدوسی، بعدها یکی از قربانیان ترورهای کور شد!

یاران لاجوردی در حزب زحمتکشان بقاء، حجتیه، موفتله اسلامی و فدائیان اسلام، در تمام ۲۰ سال گذشته دشمن آزادی و مطبوعات آزاد بوده‌اند، تا مردم را در بی‌خبری نگهداشته و با ایران و ایرانی آن کنند که کرده‌اند و شاه‌دیم. امروز نیز، حبیب‌الله عسکراولادی و دارو دسته مافیای موفتله اسلامی - حجتیه همان خطی را در جمهوری اسلامی و علیه مطبوعات پی‌گیری می‌کنند، که در سال ۶۰ پیگیری می‌کردند. آن روز، هدف "نامه مردم" بود، و امروز روزنامه‌های "سلام"، "صبح امروز"، "خرداد"، "نشاط"، "عصرما" و...

آن یورش سال ۶۰ توفان مطبوعاتی کنونی را بدنبال آورد. یقین باید داشت که یورش امروز، در آینده‌ای نه چندان دور توفانی چند برابر را بدنبال خواهد آورد.

از خاطرات روزانه رفسنجانی بخوانیم:

* ظهر، خبر تعطیل موقت روزنامه‌های انقلاب اسلامی، میزان، آرمان ملت، مردم و جبهه ملی از طرف دادستان انقلاب اسلامی تهران، پخش شد. اقدام جسورانه‌ای است. قرار نبود تعطیل شوند، مخصوصاً در آستانه انتخابات، تحقیق کردم، معلوم شد شورای عالی قضائی هم تصویب کرده‌است.

عصر در جلسه شورای مرکزی حزب شرکت کردم. بحث در مورد تعطیل روزنامه‌ها بود. اکثریت موافق بودند و چند نفری هم مخالف: منجمله من!

شب در جلسه مشترک نمایندگان و مجریان هوادار حزب شرکت کردم. مقداری درباره علل گرانی بحث شد. سپس درباره تعطیل روزنامه‌ها؛ آقای بهشتی عمل را توجیه کردند و سه نفر آقایان الویری، انصاری، زرنندی و دکتر روحانی مخالفت کردند. آقای لاجوردی دادستان انقلاب دفاع کرد و اکثریت حضار ایشان را تأیید کردند و قرار شد عقب نشینی نشود.

متن کامل حکم دادستانی به این شرح است:

بسمه تعالی - است قهرمان و متعهد ایران، نظر به اینکه روزنامه‌های آرمان ملت، انقلاب اسلامی، جبهه ملی و میزان با نشر مقالات تشنج‌زا و مخل به مبانی اسلامی و حقوق عمومی جامعه نوپا و انقلابی مردم مسلمان ایران، بالاخص در زمان جنگ با ایجاد جو مسمول و اختلاف برانگیز، موجب اعتراض و شکایت اقشار مختلف مردم شده‌اند و هیات سه نفره حل اختلاف نیز تخلف آنها را محرز دانسته‌است، لذا تا اطلاع ثانوی روزنامه‌های فوق الذکر توقیف و موضوع تحت رسیدگی و پیگرد قانونی می‌باشد. ضمناً نشریات نامه مردم و عدالت که در حال توطئه خزنه علیه جمهوری اسلامی و مبانی مقدس اسلامی می‌باشند نیز تا اطلاع ثانوی توقیف می‌باشند. دادستان انقلاب جمهوری اسلامی مرکز - سید اسدا الله لاجوردی (۷ خرداد ۶۰)

انفجارها، ترورها و اعدام ها

* ... به خانه آمدم. خبر دادند که روز یکشنبه آقای بنی صدر در خانه خواهرش دو ساعت با مسعود رجوی ملاقات داشته است. همکاری رئیس جمهور با سران گروهی که در صدد مبارزه مسلحانه با جمهوری اند و تحت تعقیب مقاماتند عجیب و غیر قابل تحمل است، مخصوصا که امام فرموده با آنها درگیر شوید.

* شب با احمد آقا در منزل قرار داشتیم، به منزل آمدم. آقای موسوی خوئینی ها هم آمد. درباره ریاست جمهوری بحث کردیم. از دفتر امیام، آقای صاعنی تلفن کرد و خبر داد که در دفتر حزب جمهوری اسلامی بمبی منفجر شده و عده ای شهید شده اند، وحشت کردیم. جلسه مشترک نمایندگان و مسئولان اجرائی حزب بود. بمب در همان سالن در حال سخنان آقای بهشتی منفجر شده و همگی زیر آوار رفته اند.

* ضد انقلاب دیروز برای کشاندن افراد به آن جلسه خیلی تلاش کرده؛ مثلا شهید محمد منتظری را تلفنی دعوت کرده و تاکید بر ضرورت حضور نموده بودند. یا اول شب در حیاط دفتر حزب کسانی بوده اند که افراد را تشویق به شرکت در جلسه می کردند و یا مانع خروج آنها می شدند.

* ... قرار شد آقای رجائی برای ریاست جمهوری کاندیدا شود. من پیشنهاد کردم دولت بماند و آقای خامنه ای کاندیدای ریاست جمهوری شوند. امام صلاح ندانستند و معتقد بودند، روحانی نباشد بهتر است.

* مهندس میرحسین موسوی آمد و جریان مفقود شدن محمد رضا کلاهی و احتمال عامل انفجار بودنش را مطرح کرد. به عنوان بستنی خریدن قبل از انفجار فرار کرده است. محمد رضا کلاهی فرزند حسن متولد ۱۳۲۸ به شماره شناسنامه ۱۲۵۱ دانشجوی سال اول رشته برق دانشگاه علم و صنعت ایران و دارای دیپلم ریاضی از دبیرستان بامداد بود. بمب را در سطل زباله نزدیک محل سخنرانی دکتر بهشتی جاسازی کرده بود. (۸ تیر ۶۰)

* عصر به جلسه فاتحه حزب جمهوری اسلامی، برای شهدای انفجار بمب در دفتر مرکزی حزب رفتم. گفته شد که تعداد شهدا دو سه نفر بیشتر از هفتاد و دو نفر است، ولی قرار شد به خاطر اعتبار و ارزش عده هفتاد و دو و شباهت آن با شهدای کریم و جا افتادن آن، عوض نشود. (۱۱ تیر ۶۰)

* نزدیک غروب، آقای رضا زواره ای، مسئول ستاد امنیت آمد و نوار ضبط شده از ارتباطات تلفنی مرکز فرماندهی مجاهدین خلق با رابط های آشوب خبیانی را آورد که برنامه وسیع تخریب و آشوب آنها را مشخص می کرد. (۳۰ خرداد ۶۰)

* در خیلی از شهرها آشوب مختصری توسط گروهک ها ایجاد شده بود که با دخالت مردم سرکوب گردید. در تهران ۱۶ نفر کشته و ۱۵۶ نفر مجروح، از حوادث دیروز گزارش شده است.

جلسه علنی در ساعت هفت و نیم صبح شروع شد و بحث عدم کفایت سیاسی رئیس جمهور ادامه یافت. امروز موافقان طرح خیلی خوب صحبت کردند، مخصوصا آقایان موسوی خوئینی ها، سید علی خامنه ای... رئیس جمهور که مخفی است برای دفاع نیامد... بعد از ظهر رای گرفتیم، عده حاضر ۱۹۰ نفر، رای در موافقت با عدم کفایت سیاسی ۱۷۷ و مخالف یک رای متعلق به آقای صلاح الدین بیانی، نماینده خاف و متنع ۱۲ رای. عده ای از مخالفان هم نیامده بودند. (۳۱ خرداد ۶۰)

* ... جلسه علنی داشتیم... صدای انفجاری شنیدم. معلوم شد در نخست وزیری بوده. دود و آتش بلند شد. از پنجره دفتر نگاه کردم، گفتند اتاق جلسات دولت است. فوراً خبر رسید که جلسه شورای امنیت بوده و آقایان رجائی و باهنر هم حضور داشته اند.

یک ربع بعد، بهزاد نبوی آمد که خودش در نخست وزیری بوده، سخت ناراحت و شوکه بود. گفت آقایان باهنر و رجائی شهید شده اند. (۸ شهریور ۶۰)

* ... آقای غلامحسین نادی نماینده نجف آباد آمد. روزهای تعطیل را برای کمک، در زندان اوین کار می کرده اند. از بی نظمی و نابسامانی زندان و بازجویی ها مطالبی گفت. (۲ مهر ۶۰)

* ناهار را در منزل آقای موسوی اردبیلی با حضور آقایان مهدوی کنی، خامنه ای و احمد آقا بودیم، آقای مهدوی کنی پیشنهاد داشت به کلی اعدام ها قطع شود و با محاربان ملایمت کنیم که تصویب نشد. پیشنهاد درست کردن زندان قرنطینه و پذیرش توبه و راه برگشت پذیرفته شد... ترور سبک تر شده ولی هنوز ریشه هایش کنده نشده. هر روز تقریباً ۲۰ مورد در سراسر کشور در سطح ترور پاسدار و بسیجی و پرتاب سه راهی و کوکتل و... پیش می آید. در مقابل هر روز جمعی از تروریست ها بازداشت و گروهی کیفر می بینند و منزوی تر

می شوند. روند حرکت به سوی نابودی تروریسم است؛ اما مشکل و طولانی. (۴ مهر ۶۰)

* در بلوای دیروز خرابکاران، ۱۶ خرابکار کشته و سی نفر از مردم و پاسداران شهید شده اند و بیش از یکصد و پنجاه نفر دستگیر شده اند. (۶ مهر ۶۰)

* آقای مرتضی فہیم کرمائی آمد و از وضع زندان اوین گفت. از شلوغی و بی نظمی و بعضی از خشونت های بی جا ناراحت بود و چاره جویی می کرد. (۲۸ مهر ۶۰)

* وصیت نامه محمد رضا سعادت، عضو کادر مرکزی مجاهدین خلق را که در زندان اعدام شده مطرح شد، سازمان را محکوم کرده؛ قرار شد پخش شود. وصیت نامه جالبی است و ممکن است برای دادگاه انقلاب، خوب تمام نشود. (۶ مرداد ۶۰)

* ... در نماز جمعه تبریز شخصی که نارنجک به خود بسته بوده به آیت الله مدنی بین دو نماز نزدیک می شود و به ایشان می چسبد و با انفجار نارنجک، خودش کشته و آیت الله مدنی و شش نفر از مردم شهید و عده ای زخمی می شوند. این شخص از مجاهدین خلق بوده... (۲۰ شهریور ۶۰)

* با آقای اسدا لله لاجوردی مفصلاً صحبت کردم، خودشان را موفق می دانند و منافقان را رو به شکست و اضمحلال (۱۶ مهر ۶۰)

* ساعت سه بعد از ظهر خبر دادند که از طرف دادستانی انقلاب به خانه آقای حسن لاهوتی ریخته اند و خانه را تفتیش می کنند. به آقای اسدا لله لاجوردی گفت، با توجه به سوابق و مبارزات آقای لاهوتی بی حرمتی نشود. گفت دنبال مدارک وحید لاهوتی هستند. اول شب اطلاع دادند که آقای لاهوتی را به زندان برده اند و احمد آقا هم تماس گرفت و ناراحت بود. قرار شد بگوئیم ایشان را آزاد کنند. آقای لاجوردی پیدا نشد. به آقای سید حسین موسوی تبریزی، دادستان کل انقلاب گفتم و قرار شد فوراً آزاد کنند. احمد آقا گفت امام هم از شنیدن خبر ناراحت شده اند. (۶ آبان ۶۰)

* دیشب آقای لاهوتی را به بیمارستان قلب برده اند. از دنیا رفته اند. تماس گرفتم. آقای لاجوردی دادستان انقلاب تهران گفت آقای لاهوتی اتهامی نداشته اند، برای توضیح مدارک مربوط به وحید آمده بودند که به محض ورود به زندان دچار سکته قلبی شد. قرار شد پزشکی قانونی نظر بدهد. (۷ آبان ۶۰)

[سعید و وحید لاهوتی فرزندان آیت الله لاهوتی و دامادهای هاشمی رفسنجانی اند]

* آقای ناطق نوری آمد و از جلسه ای که در زندان اوین برای زندانیان اخیر گذاشته اند، گفت و معتقد بود که اگر از تلویزیون پخش شود خیلی مفید است. هزاران نفر از جوان های زندانی شرکت می کنند و به نفع جمهوری اسلامی و علیه منافقان شعار می دهند و سرود به نفع جمهوری اسلامی می خوانند و افشاگری می کنند... سپس جلسه با آقایان خامنه ای، موسوی اردبیلی و لاجوردی داشتیم. درباره وضع زندان ها و دادگاه ها و ... تصمیماتی اتخاذ شد. (۱۷ آبان ۶۰) [نقطه چین در متن کتاب است و سانسور شده است]

* بعد از ظهر مصاحبه ای تلویزیونی با خبرنگاران انگلیسی داشتیم. بیشتر انگشت روی نقاط ضعف - به نظر خودشان - می گذاشتند، زندانی ها، اعدام ها... من هم خونسرد جواب توضیحی می دادم... شب، تلویزیون فیلمی از مراسم عزاداری زندانی ها نشان داد. جمعی از جوانان کم سن و سال، در حدود هزار نفر که شعار علیه مجاهدین خلق می دادند و تقاضای عفو داشتند و ابراز ندامت می کردند. اینگونه چیزها، در تاریخ بازداشت های سیاسی کم سابقه است. عفت، امروز عصر همراه خانم مطهری به منزل امام رفته بودند. می گفت امام هم بنا به اظهار خانم از فیلم دیشب زندان متاثر شده اند. (۱۸ آبان ۶۰)

* اول شب احمد آقا آمد و راجع به بیانه ای که امام می خواهند راجع به محکومیت افراط کاری ها و تجاوز از قوانین بدهند مشورت کرد. (۱۳ آذر ۶۰)

* ظهر دفتر امام اطلاع داد که با انفجار بمبی در کوچه مسیر آیت الله دستغیب امام جمعه شیراز و دوازده نفر همراهانش شهید شده اند. (۲۰ آذر ۶۰)

* در آمل از جنگل حرکت جدیدی از طرف ضد انقلاب به عنوان "سرمداران" شروع شده و چند نفر از سپاه و ژاندارمری را شهید کرده اند و ضربه هایی به آنها خورده و نیروهای دولت آماده مبارزه با آنها در جنگل شده اند. (۲۴ آبان ۶۰)

* اول شب در دفتر رئیس جمهور جلسه مشورتی داشتیم با حضور آقای نخست وزیر، احمد آقا، رئیس دیوان عالی کشور... درباره کیفیت رفتار با زندانیان و محاکمه ضد انقلاب هم بحث شد، قرار شد جلسه ای در هفته آینده با مجریان داشته باشیم؛ در جهت تعدیل رفتار با آنها. (۲ دی ۶۰)

* اول شب در دفتر آقای خامنه ای با مسئولان قضائی و اجرائی و اطلاعاتی جلسه داشتیم که تا ساعت ۱۱ و نیم شب طول کشید. بحث در باره کیفیت برخورد با مخالفان جمهوری بود. قرار شد، شدت عمل فقط در مورد

مظفر بقائی زیرعبای روحانیون

بخش‌هایی از یادداشت‌های پراکنده و سانسور شده هاشمی رفسنجانی، به ملاقات‌های او با رهبران حجتیه و حزب زحمتکشان مظفر بقائی ارتباط دارد. یکی از نکات مهم این دیدارها، تأکیدی است که رهبران حزب زحمتکشان برای تبدیل جمهوری اسلامی به سلطنت روحانیون دارند. اصرار آنها برای آنکه یک روحانی رئیس جمهوری شود، تا حد توصیه به آیت الله خمینی، در اولین انتخابات ریاست جمهوری پیش رفت. این همان خطی است که دکتر آیت‌نیز با زیرکی و توطئه چینی بسیار در جمهوری اسلامی پیش برد. درحالیکه آیت الله خمینی تا سالها با این امر مخالف بوده و اعتقاد به برکناری روحانیت از قوه مجریه داشته‌است. البته آنها روحانیون مورد نظر خود را می‌خواستند در قوه مجریه جاسازی کنند. آقای ربانی که در اینجا از او یاد می‌شود، کسی است که برای اولین بار نزد آیت الله خمینی رفت و پیام شیخ محمود حلبی (رهبر و بنیانگذار متوفی حجتیه) را به وی رساند. او پیام داده بود که حاضر است تشکیلات ۳۰ هزار نفره حجتیه را در اختیار جمهوری اسلامی بگذارد. تشکیلاتی که اکنون چندین و چند برابر شده و تا مغز استخوان جمهوری اسلامی نفوذ کرده‌است؛ با هم بخوانیم:

* دکتر وحید، الشریف و حاتمی به منزل آمدند. از اشتباه در عدم تجویز ریاست جمهوری برای روحانیت گفتند که منجر به ریاست جمهوری بنی صدر گردید. فتوکپی نامه‌ای را ارائه دادند که قبل از انتخابات ریاست جمهوری به امام نوشته بودند و در مورد منع انتخاب روحانیت اعلام خطر کرده بودند. اسم من و آقای خامنه‌ای و آقای ربانی شیرازی را برای ریاست جمهوری برده بودند. نامه جالبی است. امروز، اعلام خطرشان معنی و مصداق پیدا کرده‌است... الشریف و حاتمی از حزب زحمتکشان هستند و درباره جذب آقای ربانی شیرازی اصرار داشتند و می‌گفتند که مظفر بقائی بازنشسته سیاسی شده و به درد نسل امروز نمی‌خورد. (۴ اردیبهشت ۶۰)

شاه کلید جمهوری اسلامی

هیچ نشریه، روزنامه، حزب و سازمانی، نه در داخل و نه در خارج از کشور، تاکنون نخواست‌است پیگیر نقش آیت الله شیخ عباس واعظ طبسی در جمهوری اسلام شود. انگیزه‌های جناح راست مهاجر، انگیزه‌های روشنی است که در همین شماره راه‌توده و در ارتباط با سوابق و وابستگی‌های واعظ طبسی می‌خوانید. در داخل کشور، با احتمال بسیار، نشریات از بیم و هراس پرده‌ای را که واعظ طبسی پشت آن قرار دارد، بالا نمی‌زنند. چه مهاجر نیز اساساً به این کارها کاری ندارد و سرش به کار خودش گرم است.

شیخ عباس واعظ طبسی، از همان ابتدای پیروزی انقلاب، نقش پشت پرده را برعهده گرفت. اما این نقش بدان معنی نبود که در مهم‌ترین رویدادها، بزرگترین تصمیمات کشوری، ارتباط‌های بین‌المللی و بالا کشیدن و به زیر کشیدن مهره‌ها دست نداشته باشد. هاشمی رفسنجانی در یادداشت‌های خود، تنها اشاره بسیار مختصری به حضور واعظ طبسی در برخی از حساس‌ترین جلسات می‌کند. در همین یادداشت‌ها می‌آید که واعظ طبسی در ابتدای سال ۶۰ به پاکستان سفر کرد. هیچ خبری در باره این سفر در مطبوعات وقت منتشر نشد و هاشمی رفسنجانی نیز نمی‌نویسد واعظ طبسی چرا به پاکستان رفته‌است. اما کافی است سیر رویدادها دنبال شود تا از این سفرها پرده برداشته شود. چند ماه پس از سفر واعظ طبسی به پاکستان، "گوزچکین" دبیر دوم سفارت شوروی در تهران ناپدید شده و به انگلستان منتقل شد و سپس حبیب الله عسکروالادی به همان پاکستانی که واعظ سفر کرده بود، سفر کرد و پرونده‌ای را از رابطین انگلیسی دریافت داشته و برای گرفتن مجوز یورش به حزب توده ایران، آنرا به آیت الله خمینی داد.

پس از برکناری بنی صدر و در اوج انفجار و ترورها و تشکیل کابینه‌های پس از انفجارها، واعظ طبسی بازهم خیال سفر دارد، اما هاشمی رفسنجانی و خامنه‌ای توصیه می‌کنند فعلاً از سفر منصرف شود. سفر به کجا؟ معلوم نیست! برای چه منظور واقعی؟ بازهم معلوم نیست!

همانگونه که در یادداشت‌های رفسنجانی معلوم نیست، چرا و به چه دلیل در مهم‌ترین و محرمانه‌ترین جلسات تصمیم‌گیری چند نفره شیخ عباس واعظ طبسی شرکت داشته‌است! چه مسئولیت و سمتی چنین حضور را الزامی می‌کرده‌است؟

جز اینکه او بعنوان وارث شبکه ۳۰ هزار نفره حجتیه و بدلیل ارتباط‌های بین‌المللی اش که گفته می‌شود با انگلستان است، در این جلسات شرکت می‌کرده‌است؟

واعظ طبسی، از دشمنان تزلزل‌ناپذیر دولت و شخص محمد خاتمی است. درمشهد اجازه سخنرانی انتخاباتی به خاتمی نداد. به بهانه مقابله با طالبان افغانستان چند ده هزار نفر از نیروهای سپاه و ارتش را در خراسان نگهداشته و تحت فرمان خود

تروریست‌ها (مجاهدین، پیکار، چریک‌های فدائی خلق، رنجبران، کودتاچیان، خلق مسلمان، کومله و دمکرات) باشد. در مورد سایر مخالفان آزادی باشد و متعزضشان نشویم؛ مگر در صورتی که با تروریست‌ها همکاری نکنند و ضابطه‌ای برای بازداشت‌ها و مستولان بازداشت باشد که خود سر نشود. قرار شد براساس این تصمیم، پرونده بازداشتی‌ها رسیدگی شود و آنها که مستحق آزادی‌اند، آزاد شوند. (۷ دی ۶۰)

* شب با حضور آقای عبدالرحیم ربانی شیرازی در دفتر رئیس جمهور جلسه‌ای داشتیم. آقای ربانی از نهادهای انقلابی ناراضی‌اند و سفارش به کنترل آنها می‌کنند و به طور کلی روحیه احتیاط و میانه روی در امور اقتصادی، سیاسی و اداری دارند. (۹ دی ۶۰)

* در نماز امروز چهار صد نفر از زندانیان تروریست توبه کرده را آورده بودند که یکی از آنها هم صحبت کرد. اقدام جالبی است و در نوع خود بی نظیر. (۱۱ دی ۶۰)

* امام، همه مستولان را با مستولان قضائی دعوت کرده بودند برای مطلب مهمی. همراه آقای موسوی اردبیلی به بیت امام آمدیم. رئیس جمهور، نخست وزیر، اعضای شورای عالی قضائی، دادستان کل انقلاب، لاجوردی، بازرسی کل کشور، فہیم و احمد آقا هم بودند. امام مسئله شایعه اخبار مربوط به شکنجه زندانیان را مطرح کردند. آقای فہیم و اعضای بازرسی مواردی را ذکر کردند. امام از آقای اسدا الله لاجوردی توضیح خواستند. ایشان گفت: تعزیر می‌کنیم و تعزیر با اجازه حکام شرع است و توضیح داده شد به خاطر وسعت عمل تروریستی و شلوغی زندان‌ها و عدم امکانات کافی، بروز چنان وضعی اجتناب‌ناپذیر بوده ولی دیگر از این به بعد قابل اجتناب است. قرار شد دیگر مراعات شود.

* شب در جلسه رسیدگی به وضع زندانیان شرکت کردم. سران کشور و شورای عالی قضائی بودند. برای بهتر کردن وضع زندان‌ها و بازجویی‌ها، تصمیمات مهمی اتخاذ شد. (۴ بهمن ۶۰)

* صبح زود خبر رسید که ضد انقلاب در شهر آمل از نیمه شب دیشب به قصد تصرف شهر حمله وسیعی در نه نقطه شهر آغاز کرده؛ تا عصر قضیه را تعقیب کردیم. ۲۲ نفر از مردم و ماموران شهید، بیش از ۱۵۰ نفر مجروح و ۳۰ نفر از ضد انقلاب کشته و ۳۰ نفر بازداشت شده‌اند و بقیه فرار کردند. گویا ۱۵۰ نفر بوده‌اند. در آستانه سالگرد انقلاب خواسته‌اند با این انتحار احمقانه اظهار وجود کنند. (۶ بهمن ۶۰)

* آقای محسن رضائی گزارش حادثه آمل را داد. یکصد نفر از اتحادیه کمونیست‌ها به شهر حمله کرده‌اند. پایگاه‌شان در جنگل بوده و تقریباً تارومار شده‌اند. (۱۰ بهمن ۶۰)

* در جلسه‌ای در دفتر آقای موسوی اردبیلی با حضور شورای عالی قضائی، نخست وزیر، رئیس جمهور و احمد آقا شرکت کردم. درباره اجرای دستور امام در خصوص مراعات حال زندانیان، گزارش‌های مختلف در چند مورد، اظهارات آقای لاجوردی در نماز جمعه در خصوص لیبرالیسم مذهبی و در رابطه با بازرسی کل کشور و... رسیدگی شد. (۱۳ بهمن ۶۰)

* احمد آقا آمد؛ درباره گنجاندن عفو زندانیان در بیانیه ۲۲ بهمن امام مشورت داشت. امام اگر بخواهند اعلام عفو کنند باید از طرف دیوان عالی کشور پیشنهاد شود. (۱۶ بهمن ۶۰)

* خبر رسید که یکی از خانه‌های کادر مرکزی مجاهدین فتح شده و موسی خیابانی، همسرش، همسر رجوی و عده‌ای دیگر کشته و دستگیر شده‌اند. شب آقایان محسن رضائی و محسن رفیق‌نوست آمدند. گزارش عملکرد، در رابطه با کادر مرکزی منافقین دادند. در سه خانه ۲۳ نفر از آنها کشته و چند نفر دستگیر شده‌اند. (۱۹ بهمن ۶۰)

* امام بر آزاد کردن تعداد زیادی از زندانیان کم خطر تأکید کردند. من مصاحبه کردم و گفتم. صبح امروز بسی در میدان عشرت آباد کنار پارکینگ شرکت واحد منفجر شد که صدایش را در جماران شنیدیم. گفتند ۱۱ نفر کشته و ۶۰ نفر زخمی داشته و به خانه‌های اطراف تا شعاع هزار متری آسیب رسانده‌است. (۳ اسفند ۶۰)

* بعد از نماز تا شروع جلسه علنی مجلس مطالعه کردم. پیش از دستور راجع به جنایت انفجار بسبب درعشرت آباد صحبت کردم. ظهر گروهی از بازاریها آمدن. از جو ضد بازاری کشور گلّه داشتند و راجع به تصمیمات ستاد بسیج اقتصادی حرف داشتند.

بعد از نماز مغرب، هیات مؤتلفه آمدند. نگران بودند. در تعقیب فرمان امام، عده‌ای خطرناک آزاد شوند. (۴ اسفند ۶۰)

* جلسه مشورتی داشتیم با شورای عالی قضائی، رئیس جمهور و نخست وزیر در مجلس، درباره شرایط زندانیانی که به دستور امام باید مورد عفو قرار گیرند. (۱۱ اسفند ۶۰)



قرار داده است. از این نیرو، بعنوان ارتش ضد جنبش مردم یاد می شود. پیش از هر حادثه مهم، هر توطئه بزرگ علیه خاتمی، هر جنجال جدید، گردانندگان این توطئه ها و حادثه آفرینان، ابتدا سری به مشهد می زنند. رهبر جمهوری اسلامی نیز، هربار که به مشهد رفته، پس از دیدار با واعظ طبسی علیه مطبوعات و آزادی ها سخنرانی کرده است. روزنامه "قدس"، که ارگسان مطبوعاتی واعظ طبسی است، بی پرواترین روزنامه ضد دولتی است. یکسال و نیم پیش، اولین سخنرانی رهبر در مشهد علیه مطبوعات و آزادی ها با فریاد عده ای که از پیش آموزش دیده بودند تائید شد. آنها فریاد می زدند: "ای رهبر فرزانه! آماده ایم آماده!"

راه توده آن شعار را بصورت سوالی مطرح کرد، که «آماده چه چیز؟ آماده کودتا علیه خاتمی؟ علیه مردم؟ آماده راه انداختن حمام خون؟»

پس از حوادث خونین و خشن روز سه شنبه ۲۳ تیرماه و برگزاری تظاهرات فرمایشی روز چهارشنبه ۲۴ تیرماه، روزنامه قدس، سرمست از تظاهرات دولتی، بار دیگر همان فریاد یکسال و نیم پیش را در عنوان درشت خود منتشر ساخت: "ای رهبر فرزانه! آماده ایم آماده!"

پیام صریح این شعار و عنوان، ادامه عملیات و خاتمه بخشیدن به دولت خاتمی است! این دستوری است که واعظ طبسی صادر می کند. (دربارہ سوابق واعظ طبسی مراجعه کنید به صفحه ۴۰ همین شماره راه توده)

حال از قلم هاشمی رفسنجانی، اشاراتی را که او به نقش واعظ طبسی، شانه به شانه خامنه ای سال ۶۰ کرده بخوانید:

* عصر، آقای عباس واعظ طبسی از مشهد آمده بود و با آقای خامنه ای به دفتر من آمدند. ایشان برای معالجه در اروپا و کارهای دیگر، قصد مسافرت به خارج را داشت. قرار شد به وقت دیگر موقوف شود.

... شب با حضور آقایان بهشتی، خامنه ای، احمد آقا و واعظ طبسی در منزل من جلسه مشورتی داشتیم. درباره رئیس جمهور آینده، سرپرست صدا و سیما، نخست وزیر، اعضای شورای عالی دفاع، شورای فرماندهی کل قوا و در باره مراقبت بیشتر پزشکی از حال امام، مشورت هائی شد؛ مفید بود. (اول تیر ۶۰)

حجتیه

* اول شب با کادر مرکزی انجمن حجتیه قرار داشتیم. دیر آمدند، قرار عمل نشد. جلسه ای در دفتر ریاست جمهوری با حضور رئیس جمهور، نخست وزیر، بهزاد نبوی و حبیب الله عسکراولادی برای بحث در باره اختلافاتی که بین آقایان عسکراولادی و نبوی در باره انحصاری کردن خرید و فروش برنج و سایر موارد تجارت پیش آمده، داشتیم. ستاد بسیج اقتصادی تصمیم گرفته دولت خریدار انحصاری برنج از کشاورزان باشد ولی تصمیم خامی است. آقای عسکراولادی وزیر بازرگانی مخالف است. آقای نبوی به همین دلیل نمی خواهد در کابینه شرکت کند، ناراحت است، فکر می کند این بینش مانع تحول در امر اصلاح تجارت و خلع ید سرمایه داران است. (۹ آبان ۶۰)

* بعد از ظهر، ملاقاتی طولانی با اعضای هیات های موتلفه قدیم که اکثر اعضاء حزب جمهوری اسلامی هستند داشتیم. درباره اقتصاد و امنیت مطالبی داشتند و گفتند آقای مهندس کئی اخیرا دستور داده کئیتیه ها بنون امضای ایشان احکام دادستانی انقلاب را اجرا نکنند. (۱۴ آبان ۶۰)

* بعد از ظهر با مجله عروت الوقتی مصاحبه داشتم. مقداری درباره انجمن حجتیه که یکی از مسائل روز است برای آنها توضیح دادم. این انجمن در گذشته به منظور مبارزه با بهائیت ها تشکیل شد و مخالف مبارزه با رژیم پهلوی بود. معتقد بود که امکان ندارد قبل از ظهور امام زمان حکومت اسلامی تشکیل شود و جمع زیادی از جوانان را متشکل کرده بود. بعد از انقلاب اینها وارد بسیاری از کارهای دولتی، مخصوصا فرهنگی شده اند و امروز عده ای با آنها مخالفت می کنند. آقای جنتی عضو شورای نگهبان در نماز جمعه قم سؤالاتی در مورد آنها طرح کرده اند و تبدیل به مساله روز شده است. ۱- شما قبل از انقلاب ولایت فقیه را قبول نداشتید و خارج از انقلاب و یا مخالف انقلاب بودید و یا بی تفاوت نسبت به انقلاب، آیا شما خط عوض کرده اید یا نه؟ ۲- آیا حاضرید اعتراف کنید که خط سابقان غلط بوده است؟ ۳- شما سابقا در رابطه با بهائیت کار می کردید، اکنون که بهائیت وجود ندارد، رسلتان در این تشکیلات چیست؟ ۴- علت اصرار شما بر اینکه در مراکز اطلاعاتی نفوذ کنید و اطلاعات را جمع آوری کنید برای چیست؟ ۵- دلیل اینکه اطلاعات جمع شده را به مراکز بهره وری و به ارگان های انقلابی نمی دهید، چیست؟ ۶- آیا شما به خودتان اجازه می دهید از امکانات دولتی استفاده کنید و در رابطه با استفاده، مجوز قانونی و شرعی دارید یا نه؟ ۷- دلیل اینکه تمام تکیه تان روی ضد انقلاب چپ است و از ضد انقلاب راست غفلت می ورزید چیست؟ (۲۲ آبان ۶۰)



پایان مناظره های تلویزیونی

آغاز ترورها، انفجارها و اعدام ها

میز کردهای تلویزیونی، پس از مقاومت های بسیار، که در پشت صحنه جریان داشت، سرانجام برگزار شد، اما ادامه نیافت. چند بخش آخر آن، بویژه آنجا که مساله گروه های فشار و نقش حجت الاسلام "هادی غفاری" از سوی نورالدین کیانوری مطرح شد متوقف گردید. عنوان این سخنرانی "تشنج آفرینی" بود. بنی همان نقشی که امروز انصار حزب الله در ایران برعهده دارد و می آفریند. در آن زمان، هادی غفاری این نقش را داشت. کیانوری متن مصاحبه هادی غفاری را به نقل از روزنامه جمهوری اسلامی ارائه داد که در آن اعتراف به این نقش خود کرده بود. این بخش از مناظره پخش نشد و مناظره دیگر ادامه نیافت. ارجاع مذهبی و مخالفان این نوع مناظره ها و اصولا "آزادی" ها، بعد از یورش به حزب توده ایران با پربانی نمایش های زیر شکنجه تلاش کردند انتقام خود را گرفته و این خاطره را از اذهان عمومی بزدابند!

جنگی اجتناب ناپذیر نبود!

گزیده ای از نامه ۱۳ صفحه ای، دیترا اس. لوتس به ابرهارد اپلر برگردان از هفته نامه "دی وچه" آلمانی: رضا شامخ

در طول جنگ "کوسوو" اکنون بار و ابرهارد اپلر - دو تن از اعضای حزب سوسیال دمکرات آلمان - در هفته نامه "Die Zeit" با هم جدل می کردند. اکنون بار در مخالفت با بمباران های ناتو و ابرهارد اپلر به جانبداری از آن. استدلال ابرهارد اپلر سیاستگر آلمانی، عضو حزب سوسیال دمکرات آلمان و از اعضای فرقه مذهبی پرستان در این کشور این بود: آیا اروپا می بایست فقط تماشاگر پاکسازی قومی در کوسوو باشد، - کاری که آن آقا که در بلگراد نشسته، از مدت ها پیش آغاز کرده، بیکار نشستن ضربه اخلاقی جبران ناپذیری به اروپا وارد می کرد (نقل از Die Zeit - ۱ ژوئن ۱۹۹۹).

دیترا اس. لوتس، پژوهشگر صلح که او نیز عضو حزب سوسیال دمکرات آلمان است، در نامه ۱۳ صفحه ای خود خطاب به اپلر نظر او را که برای حل مسئله کوسوو راهی غیر از جنگ نبود، رد می کند.

ابرهارد عزیزم، نخست از خبر خوب شروع می کنم: بالاخره جنگ تمام شد، یعنی فعلا تمام شده است. خبر بد آنست که ما نمی دانیم کدام کفه بر دیگری می چربد. فعلا "یا بالاخره"؟

از این گذشته، این جنگ سابقه ای خطرناک بود کسانی ایجاد کرد که معتقدند: «هر که زور دارد حق هم دارد» و برای این اصل که "قدرت باید متکی بر حق باشد" اعتباری قائل نیستند. از اینکه کسی چون تو، که همراه سیاسی من هستی، با گفته های خود سهمی گران در ایجاد این خطر داری، سخت حیرت زده و سرخورده ام و میل ندارم این حیرت و سرخورده گی خود را پنهان کنم. قصد من از نوشتن این نامه آنست که به سهم خود کمکی کرده باشم به جلوگیری از افسانه بافی تاریخی. بعنوان مثال: بخشی از این افسانه بافی این است که ادعا میشود به میدان راندن نیروی نظامی ناتو در ۲۴ مارس ۱۹۹۹ اجتناب ناپذیر بود. طبق اسنادی که در برابر من قرار دارد این ادعا از بنیاد نادرست است. خیلی میل دارم اطلاعاتی را که مرا باین نتیجه گیری می رسانند که این جنگ کاملاً قابل پیش گیری بود، در اختیار بگذارم! با قرارداد هلمبروک - میلوشه ویچ که در تاریخ ۱۳ اکتبر ۱۹۹۸ امضاء شد، شروع می کنم. ۱۴ روز پس از انعقاد این قرارداد سولانا، دبیر کل ناتو در ۲۷ اکتبر ۱۹۹۸ اوضاع را در برابر افکار عمومی چنین ارزیابی کرد: «خوشبختانه می توانم باطلاح برسانم که در ۲۴ ساعت گذشته بیش از ۴ هزار نفر افراد پلیس ویژه از کوسوو خارج شده اند.... نیروهای حفظ امنیت به میزان قبل از پیدایش بحران کنونی کاهش خواهند یافت... من از گروه های مسلح آلبانیایی های کوسوو می خواهم آتش بسی که خود اعلام کرده اند، ادامه دهند.»

معنی این سخن آنست که طبق شواهد موجود میلوشه ویچ تعهداتش را اجرا کرده است، ولی متأسفانه نمی توان گفت که سازمان همکاری و امنیت اروپایی نیز هم زمان با میلوشه ویچ به آن تعهداتی که پذیرفته بود، جامعه عمل پوشانیده بود. از قرار معلوم این سازمان برای یافتن ۲ هزار نفر ناظر که تعهد کرده بود به کوسوو اعزام دارد با مشکل روبرو شده بود. تناقض نظام دفاعی ما این است که از یک طرف ما باید پیوسته ۵ میلیون سرباز آماده داشته باشیم، ولی از سوی دیگر برای پیشگیری غیرنظامی بودجه نداریم. علاوه بر این ویلیام والکر، رئیس سازمان همکاری و امنیت اروپایی - با تعهدی یا شاید هم بدون غرض- در آغاز بیش از حد وقت تلف کرده بود. "اوپه کا" هم با استفاده از این فرصت بخش های دیگری را بتصرف خود درآورده، که در نقل قول از سولانا نیز به آن اشاره شده است. (من از نیروهای مسلح آلبانیایی های کوسوو می خواهم...) این را هم اضافه کنم که تصرف مناطق تازه توسط "اوپه کا" نیز خالی از عملیات هول انگیز نبوده است. این جمله شرارت آمیز که: «حالا صربها را سوراخ می کنیم» در آن روزها ورد زبان آنها بود.

ابرهارد عزیز وضعی که من با اختصار توصیف کردم سرتیپ "هاینس کولوی" که در آن زمان نماینده آلمان در کنفرانس همکاری و امنیت اروپایی در وین بود با تفصیلی بیشتر در ۲۲ ماه مه ۱۹۹۹، در یک برنامه رادیو شمال آلمان NDR بنام "نیروهای نظامی و استراتژی ها" چنین توصیف کرد: «برای سازمان همکاری و امنیت اروپایی استخدام و استقرار چنین نیروی بزرگی در آن زمان کاملاً تازگی داشت. تاخیر و تعویق هم در کار بود. علاوه بر این، در این ماموریت که اکثر مجریان آن آمریکایی و انگلیسی بودند، تصمیم گیری بسیار کند صورت می گرفت. مثلاً ناظران آلمانی مجبور بودند هفته ها صبر کنند تا از طرف آنها پذیرفته شوند. مقامات یوگسلاوی که ویزاهای ضروری را بسرعت

در اختیار می گذاشتند، حتی اصرار داشتند که ناظران سازمان همکاری و امنیت اروپایی هر چه زودتر کار خود را آغاز کنند، زیرا امیدوار بودند که از این طریق "اوپه کا" هم زودتر تحت کنترل قرار گیرد. حضور قابل رویت کارگزاران بین المللی در کانون زویدناه ها به آرام شدن وضع کمک کرده و سبب شد تا فراریان به روستاهای خود بازگردند. در اواسط ماه نوامبر تعداد کمی از آنها هنوز در اردوگاه ها باقی بودند، که تازه آنها را هم مصنوعاً نگه داشته بودند تا بتوانند به رسانه های همگانی نشان بدهند.

اما ناگهان مسئله ای پیش آمد که ظاهراً هیچ کس انتظار آنرا نداشت. "اوپه کا" که خود را موظف به اجرای قراردادهای نمی دانست هر جا را که یوگسلاوها تخلیه می کردند، اشغال می کرد. مقامات یوگسلاوی بارها اظهار کردند که اگر "اوپه کا" به اشغال مناطق تخلیه شده ادامه دهد، آنها واکنش نشان خواهند داد. سفير آلمان در بلگراد سولفرید گروبر - از دولت آلمان تقاضا کرد با استفاده از نفوذ خود بر آلبانیایی های کوسوو کاری کند که به حرف ها جامعه عمل پوشانیده شود.

اما بنظر می رسد که امریکا حتی قبل از مذاکرات رامبویه بگونه ای جدی در نظر دارد دست به دخالت نظامی بزند. رویداد مؤثر در تاریخ تصمیم گیری نیز جشن پنجاهمین سالگرد تاسیس ناتو در واشنگتن، با حضور سران کشورها بود. بر جشنی چنین درخشان نباید مسئله حل نشده ای چون مسئله کوسوو سایه افکند: از اینرو بنظر می رسد که چهار هفته قبل از جشن باید دیگر دست به اعمال قاطعانه زد.»

ارزیابی ها و اظهارات لوکوازی موید تحلیل وزارت خارجه آلمان در ۱۹ مارس ۱۹۹۹ است که تو هم حتماً آنرا خوانده ای. در این تحلیل که چند روز قبل از آغاز بمباران های ناتو تهیه شده، آمده است که: «هیچ یک از دو طرف دیگر آتش بس را اجرا نمی کنند. در روزهای اخیر در ضمن عملیات ارتش یوگسلاوی علیه "اوپه کا" بارها روستاهایی نیز تعدماً بزم آتش گرفته شده اند. اما پیوسته قبلاً از اهالی خواسته شده است که روستا را ترک کنند، که کرده اند.

UNHCR (کمیسری عالی حمایت از فراریان - وابسته به سازمان ملل متحد) و KVM (کمیسریون تحقیق درباره کوسوو) متفقاً گزارش می دهند که شیوه کار ارتش یوگسلاوی این است که روستاها را بطور سیستماتیک ویران می کند تا با پاک کردن هدفمند این مناطق راه هر نوع عقب نشینی را بر نیروهای "اوپه کا" ببندد. ارتش یوگسلاوی این بار، بر خلاف سال گذشته، معمولاً پیش از حمله به مردم اعلام خطر می کند. بطوری که کمیسریون تحقیق درباره کوسوو گزارش می دهد در مواردی فرماندهان محلی "اوپه کا" مانع خروج اهالی از روستاها شده اند. طبق مشاهدات کمیسری عالی حمایت از فراریان UNHCR ارتش یوگسلاوی برخلاف سال گذشته دیگر روستاها را با خاک یکسان نمی کند و پس از انجام عملیات بسرعت محل را ترک می کند. اهالی نیز پس از خروج نیروهای امنیتی صرب اغلب به روستاها باز می گردند. طبق تخمین کمیسری حمایت از فراریان UNHCR تا آن زمان فقط در حدود دو هزار نفر از آوارگان مجبور بودند شب را در فضای آزاد بسر برند. هنوز فرارهای انبوه به جنگل ها مشاهده نشده بود. گروه های گوناگون قومی، ساکن کوسوو به یک نسبت مجبور به فرار یا تحمل آوارگی و ویرانی بودند. در آن زمان در حدود ۹۰ روستا که قبلاً مسکن صرب ها بوده خالی از سکنه شده بود. طبق آن گزارش: «امروز فقط هفت هزار نفر از چهارده هزار نفر کروات های پیشین که صرب تبار هستند در کوسوو زندگی می کنند. برخلاف پانزیر و بهار سال ۱۹۹۸ در حال حاضر قحطی و کمبودهای فاجعه آمیز مشاهده نمی شود.»

ابرهارد عزیز

نمی دانم وقتی که تو نخست بار این گزارش را می خواندی چه حالی داشتی، من که خالی از اغراق بگویم، انگشت بدهان، حیران مانده بودم. مثلاً از اینکه نیروهای نظامی صرب قبلاً به آلبانیایی ها اعلام خطر می کرده اند و بعد هم روستائیان می توانسته اند به روستاهای خود بازگردند. مثال دیگر اینکه همه ساکنان کوسوو بیک نسبت از فرار، آوارگی و تخریب در رنج بوده اند. و مبهوت شدم از اینکه فرماندهان محلی "اوپه کا" مانع خروج مردم غیرنظامی از روستاها می شده اند. فکر بعدی من این بود که چرا تاکنون افکار عمومی از این وضع بی خبر مانده است؟ و بالاخره این که آنچه خواندم بیشتر شرح یک حنگ داخلی بود، با تمام بیدادها و تبهکاری هایی که جنگ با خود دارد، اما گزارش طوری نبود که بتوان با اتکا، بر آن از قتل عام، بازداشتگاه آشویتس، اردوگاه ها، پاکسازی نژادی و آواره کردن قومی طبق نقشه سخن گفت.

ابرهارد عزیز

با توجه باین اوضاع و احوال آیا جنگ ناتو واقعا ضروری بود. آیا واقعا بمباران ها اجتناب ناپذیر بودند؟ من با قاطعیت می گویم، نه!

تهاجم به یوگسلاوی

خاطرات آغاز جنگ دوم

را تداعی می کند!

ترجمه و تنظیم: م. معتمد

جنبش های انقلابی-ملی در حوزه بالکان علیه نیروهای اشغالگر عثمانی، طی قرن نوزدهم منجر به ایجاد کشورهای مستقل در این منطقه شد. انقلاب "ترک های جوان" در ترکیه، بویژه در سال های آخر قرن نوزدهم و "بحران بوزنی" در سال ۱۹۰۸ آرزوی تغییرات منطقه ای را بخصوص در میان ساکنین غیر ترک تحت سلطه، که پس از اشغال بیشتر حقوق خود را از دست داده بودند بوجود آوردند. در سال ۱۹۱۲ صربستان، بلغارستان، یونان و مونتنگرو، تحت حمایت روسیه توانستند یک اتحادیه با هدف آزاد سازی هوموستان از یوغ اشغالگران ترک ایجاد کنند.

پس از حمایت مونتنگرو از قیام شمال آلبانی و اعلام جنگ به عثمانی در سال ۱۹۱۲ بقیه کشورهای این اتحادیه نیز در همین سال به جنگ پیوستند. این جنگ که بیشترین فشارهای آن را بلغارستان متحمل شد، در واقع اولین جنگ بالکان بود که طی آن حکومت عثمانی در منطقه بالکان درهم شکست.

در این نبردها، صرب ها دلاورانه علیه نیروهای تجاوزگر جنگیدند. نام "صوفیا ایوانوویچ" یکی از قهرمانان صرب برای کسانی که با جنبش های رهایی بخش این منطقه آشنا هستند، نامی شناخته شده است. بدنبال "صلح لندن" در سال ۱۹۱۳ دولت عثمانی تمام متصرفات اروپائی خود را از دست داد.

در ۱۸ ژوئن ۱۹۱۴ در "سارایوو"، ولیعهد اتریش، "فرانتس فریناند" و همسرش توسط یک دانشجوی بوزنیائی به قتل رسید. با وجود آنکه دولت صربستان هیچگونه ارتباطی با این قتل نداشت، شاهنشاهی دوگانه اتریش-مجارستان تصمیم گرفتند علیه جنبش رهایی بخش صرب ها که مورد حمایت بلغراد بود، اقدام کنند و در همین چارچوب اتریش به صربستان اعلام جنگ داد.

روسیه و فرانسه که متحدین صربستان بودند اعلام داشتند در صورت حمله به صربستان با تمام قوا از این کشور دفاع خواهند کرد. آلمان که در آن زمان تحت حکومت تیسر "ویلهم دوم" بود پشتیبانی خود را از اتریش و مجارستان اعلام داشت و با ورود به خاک بلژیک بی طرف موجب ورود بریتانیا به این جنگ شد. بریتانیا متحد بلژیک بود.

آغاز جنگ با استقبال بخش وسیعی از ساکنین پایتخت کشورهای درگیر جنگ قرار گرفت. آنها جنگ را راه حلی برای خاتمه بخشیدن به وضعیت آشفته ماه های قبل از آن در منطقه ارزیابی می کردند، اما جنگ نه تنها راه حلی برای این مشکلات نبود، بلکه شعله ور شدن آتش آن در قسمت های وسیعی از جهان باعث کشته شدن میلیون ها انسان و نابودی دست آوردهای بشر در ده ها کشور شد. در واقع ترور ولیعهد اتریش بهانه ای بود برای شروع برنامه ای که قدرت های توسعه طلب دنیای سرمایه مدت ها قبل آرزوی آن را داشتند. این قدرت ها همواره در جستجوی بهانه ای برای بکار انداختن ماشین جنگی خود در جهت دفاع از سرمایه را داشته اند.

جنگ علیه روسیه و سپس شوروی

۱۴ کشور بزرگ سرمایه داری با حمله به روسیه سعی در نابودی آن داشتند، زیرا منطقه تحت سلطه تزارها آستان انقلاب بود.

منطقه استراتژیک بالکان همواره صحنه درگیری ها و کشتارهای بی رحمانه بوده است. مانند دیگر نقاط استراتژیک جهان که هر روزه شاهد

بحران های منطقه ای و کشتار بی رحمانه انسان ها توسط نیروهای امپریالیستی می باشد. مناطقی که یا نفت خیزند و یا گذرگاهی به مناطق نفت خیز به شمار می آیند: خلیج فارس، خاور نزدیک، کره، بالکان...

با پیروزی انقلاب اکتبر در روسیه تزاری، کشورهای امپریالیستی به هر وسیله ممکن برای به شکست کشاندن این انقلاب وارد میدان شدند. در اروپا، بویژه بریتانیا و آلمان همواره بدنبال فرصت مناسبی برای زدن ضربه کاری به کشور شوراها بودند. آلمان هیچگاه نمی خواست مرزهای تعیین شده کشورهای همجوار را که پس از پایان جنگ رسمیت یافته بود به رسمیت بشناسد.

۱۴ سال پس از پایان جنگ اول جهانی، در انتخابات بهار سال ۱۹۳۲ در آلمان "حزب کارگران ناسیونالیست-سوسیالیست آلمان" به رهبری آدولف هیتلر و با کمک سرمایه داران آمریکا، فرانسه و بخصوص انگلستان و با درصد بالائی از آراء مردم به قوی ترین حزب مجلس نمایندگان آلمان تبدیل شد. در ۳۰ ژانویه ۱۹۳۳ هیتلر، صدراعظم آلمان شد. جنایات فاشیست های آلمان در دوران قدرت آنها و کشتار بی رحمانه دگراندیشان و در راس آنها کمونیستها (در آن زمان حزب کمونیست آلمان یکی از بزرگترین احزاب کمونیست جهان بشمار می رفت) و اقلیت های قومی، بویژه یهودیان بر کسی پوشیده نیست. این جنایات سال ها پیش از شروع جنگ دوم شروع شده و همزمان با شروع جنگ تشدید شد.

از زمان بنیانگذاری چکسلواکی در سال های ۱۹۱۸-۱۹۱۹ تقریباً ۳۲ میلیون آلمانی در این کشور زندگی می کردند که همزمان با روی کار آمدن حزب هیتلری در آلمان از دولت مرکزی چک تقاضای خود مختاری کردند. بدنبال الحاق اتریش به آلمان، هیتلر فشارهای را به رهبری گروه های خودمختاری طلب و حتی به مرور جدائی طلبان چکسلواکی "هندلین" برای جدا شدن آنها از کشور بیشتر شد.***

در ۳۰ ماه مه سال ۱۹۳۸ هیتلر دستور فراهم ساختن مقدمات حمله نظامی به چکسلواکی را صادر کرد و ماه ها به تهدیدهای خود ادامه داد. "چامبرلین"، نخست وزیر وقت بریتانیا که تصور می کرد جدا شدن مناطق آلمانی نشین از چکسلواکی آخرین خواست هیتلر است، در ۱۵ تا ۲۲ سپتامبر همان سال راهی آلمان شد. او قصد داشت از حمله هیتلر به چکسلواکی جلوگیری کند. با آنکه دولت چکسلواکی آمادگی خود را برای جدا شدن منطقه آلمانی نشین کشورش اعلام کرد، اما هیتلر کماکان خواهان ورود نیروهایش به چکسلواکی بود، تا آنکه در تاریخ ۲۹ سپتامبر "چامبرلین" انگلستان، "موسولینی" ایتالیا، "دالادیه" فرانسه تن به امضای "معاهده مونیخ" دادند که براساس آن دولت چک موظف شد از اول اکتبر منطقه آلمانی نشین را تخلیه و آن را به نیروهای آلمانی واگذارد. با آنکه چک ها با مفاد "معاهده مونیخ" موافق نبودند، ولی در مقابل تضمین بریتانیا و فرانسه دال بر استقلال دیگر قسمت های سرزمین چک، این معاهده را همانطور که بیشتر نیز آمد، امضاء کردند.***

برای هیتلر این معاهده تنها یک تخته پرش بود برای شروع جنگ. پس از "معاهده مونیخ" هیتلر فعالیت هایش را روی لهستان متمرکز کرد. در واقع هدف هیتلر و مدافعان اولیه او که معاهده مونیخ را به دولت چک تحمیل کرده بودند، همگی به جنگ علیه اتحاد جماهیر شوروی می اندیشیدند.***

هیتلر به لهستان پیشنهاد ایجاد اتوبان و خط آهن کرد. بدین ترتیب می بایستی لهستان به صورت یک تونل برای نیروهای فاشیستی عمل می کرد. در عوض، هیتلر قول به رسمیت شناختن مرزهای آلمان-لهستان را داد.

پس از اشغال بقیه سرزمین چکسلواکی در ماه مارس ۱۹۳۹ ارتش آلمان هیتلری وارد خاک لهستان شدند. در آن زمان نیز امپریالیسم خبری به شیوه کنونی اش مدت ها پیش از حملات زمینی را آماده می ساخت و در تمام تبلیغات عوام فریبانه اش از قتل و جنایات انسانی انسان های درجه دوم لهستانی در مورد "برادران آلمانی" ساکن لهستان گزارش می داد! تا آنکه سرانجام هیتلر خود از طریق میکروفن ها فریاد زد «از ساعت ۵ به بعد به دفاع از هوموستان پر می خیزیم». بهانه این فریاد نیز سوء قصد به جان فرستاده آلمانی گلاوی ویتس بود، که در واقع صحنه سازی آن بود که توسط نیروهای اس اس و گشتابو طرح ریزی شده بود. بدین ترتیب و با ورود دیگر کشورها آتش جنگ، اروپا و بدنبال آن سراسر جهان را در زبانه هایش فرو کشید.

در مدت کوتاهی نیروهای فاشیستی مجارستان، رومانی و بلغارستان را به اشغال خویش درآوردند. با اشغال یونان می بایستی یک جبهه جدید برای دفاع از منابع نفتی رومانی در برابر حملات هوائی بریتانیا ایجاد می شد. این منابع برای تجهیزات نظامی آلمان ارزش حیاتی داشتند.

نقشه عملیاتی یونان به سمت یوگسلاوی گسترش داده شد. در ششم آوریل سال ۱۹۴۱ حمله به هر دو کشور آغاز شد. در همان ماه با حمایت آلمان در بالکان، کشور مستقل "کرواسی" ایجاد شد که خیلی زود به اتحادیه قدرت آلمان، ایتالیا و ژاپن پیوست. دولت جدید "کرواسی" با تکیه بر حرکات ناسیونالیستی و ضد

پایان جنگ دوم، ولی بهیچوجه پایان جنگ بطور عموم نبود، با وجود نظام سرمایه‌داری و شیوه عمل کنسرن‌های فراملیتی در داخل این سیستم که در جهت دست‌یابی به سود بیشتر، بازاریابی برای کالاها، دست‌یابی به مواد خام کشورهای پیرامونی و تسلط بر مناطق استراتژیک جهان و برقراری هژمونی خود در سراسر جهان از وجود نیروهای نظامی استفاده می‌کنند، امری که از آن در ترمینولوژی سیاسی با عنوان «کمپلکس نظامی-صنعتی» یاد می‌شود و وجود آن هیچگاه به اندازه امروز در تاریخ معاصر نه تنها برای نیروهای متری، بلکه با وجود تلاش بی‌وقفه امپریالسم فرهنگی-خبری برای غیرسیاسی کردن، تحمیل و پوچ‌گرا و بی‌تفاوت نمودن عموم مردم نسبت به محیط پیرامون حتی برای آنها نیز هر چند ضعیف، قابل درک می‌باشد.

در ۲۶ ژوئن سال ۱۹۴۵ در سانفرانسیسکو سازمان ملل متحد تأسیس شد، مفاد این سازمان توسط ۵۱ کشور عضو به امضاء رسید. اهداف این سازمان جدید جهانی در ماده شماره یک برنامه سازمان ملل به قرار زیر در نظر گرفته شد:

«بأسداری از صلح و امنیت بین‌المللی؛ ایجاد مناسبات دوستانه بین خلق‌ها، همکاری بین‌المللی در سطوح اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و انسانی. همچنین دفاع از حقوق بشر و آزادی‌های اساسی بشری بدون در نظر گرفتن نژاد، جنسیت، زبان و مذهب»

شورای امنیت سازمان ملل که در سال ۱۹۶۳ تشکیل گردید، دارای ۱۵ عضو می‌باشد که از پنج عضو ثابت (آمریکا، شوروی (از سال ۱۹۹۲ روسیه)، بریتانیا، فرانسه و چین) با حق وتو تشکیل شد. ده عضو دیگر از طریق مجمع عمومی سازمان ملل برای دو سال انتخاب می‌شوند.

تأسیس سازمان ملل در واقع گشامی بود در جهت مهار زدن بر وحشیگری‌های کشورهای قدرتمند سرمایه‌داری، صرف نظر از در دست داشتن حق وتو که در واقع توانایی مانور دادن در مواردی که سازمان ملل غیر مطلوب تصمیم‌گیری می‌کند را در اختیار تعدادی از این قدرتها قرار می‌دهد.

با وجود این پس از گذشت بیش از نیم قرن از بنیانگذاری سازمان ملل، برای اولین بار در تاریخ پس از جنگ، ناتو که پس از فروپاشی کشورهای سوسیالیستی به بازوی نظامی جهان سرمایه‌مبیل گشته، با بی‌توجهی کامل به مفاد سازمان ملل به یک کشور مستقل حمله نظامی نمود، که در ادامه در رابطه با آن بیشتر نگاشته می‌شود.

در سال‌های پس از جنگ دوم، پس از اعلام رفرم ارزی در ۲۰ ژوئن ۱۹۴۸ توسط قدرت‌های غربی در برلین (در واقع برلین غربی، که اولین قدم بود برای دو تکه کردن برلین که از سال ۱۹۴۶ دور از افکار عمومی و پشت درهای بسته برنامه‌ریزی شده بود) و دنبال آن بلوکاد برلین توسط اتحاد شوروی در ۲۴ ژوئن ۱۹۴۸ و ایجاد پل هوایی کمک‌رسانی؛ به برلین توسط آمریکا برای اهداف آتی و تبدیل آلمان غربی به مرکز ضد کمونیستی در اروپا که خود جای بخشی جداگانه دارد، قدرت‌های امپریالیستی مذاکرات برای همکاری‌های نظامی را آغاز کردند، در واقع می‌بایستی آمریکا و کانادا به جمع کشورهای امضاکننده عهدنامه‌ای که در بروکسل تحت عنوان «اتحادیه دفاعی» قبلاً بسته شده بود، بپیوندند. این کشورها عبارت بودند از: بریتانیا، فرانسه، بلژیک، هلند و لوکزامبورگ.

در چهارم آوریل سال ۱۹۴۹ کشورهای فوق‌الذکر بعلاوه آمریکا و کانادا پیمان آتلانتیک شمالی (North Atlantic Treaty Organisation) - NATO را در واشنگتن باامضاء رساندند.

آنطور که شرکت‌کنندگان در این پیمان عنوان می‌کردند، هدف این بود که «شوروی بیرون، آمریکا درون و آلمان زیر» نگه داشته شود. این پیمان تحت عنوان «پیمان دفاعی» تشکیل شد که طی آن این کشورها خود را موظف به احترام به مفاد سازمان ملل بر پایه آزادی خلق‌ها، دفاع از ارضیه مشترک و تمدنشان بر اساس دموکراسی، آزادی و حقوق قانونی می‌دانستند. کشورهای عضو پیمان متقابلاً می‌بایستی در صورت لزوم از منافع یکدیگر در صورت حمله یک کشور بیگانه دفاع می‌کردند.

بالاترین ارگان سازمان سیاسی «شورای ناتو» است که تمام اعضای شرکت‌کننده در آن تحت ریاست دبیر اتحادیه حق رای و نظیر دارند، برای تصمیم‌گیری‌های سیاسی این اتحادیه در سطح سفیر به صورت هفتگی و در سطح وزرا دویار در سال تشکیل جلسه می‌دهد. یونان و ترکیه در سال ۱۹۵۲، آلمان (در واقع آلمان غربی) در سال ۱۹۵۵ و اسپانیا در سال ۱۹۸۲ وارد پیمان گشتند.

در سال ۱۹۶۶ فرانسه از سازمان نظامی خارج شد، ولی همچنان عضو قسمت سیاسی اتحادیه باقی ماند، در سال ۱۹۷۴ یونان بدلیل بحران قبرس و درگیری با ترکیه عضو ناتو خود را از ساختار نظامی بیرون کشید، ولی در اکتبر سال ۱۹۸۰ مجدداً وارد سازمان نظامی گشت. در سال ۱۹۵۴ و دنبال «قراردادهای پاریس» ناتو به اتحادیه اوپای غربی مرتبط شد.

صربستان گروه «اوستشا»، یک رژیم خود کامه را بنیانگذاری کرد. منطقه حکومتی یوگسلاوی توسط آلمان و ایتالیا به مناطق اشغال شده تقسیم شد و در ۹ ژوئیه سال ۱۹۴۱ کشور یوگسلاوی تجزیه و منحل گشت.

جنايات آلمان‌ها در یوگسلاوی بخصوص نسل‌کشی و کشتار بی‌رحمانه و وحشیانه صرب‌ها در بالکان چه در جریان جنگ اول و چه در جریان جنگ دوم از یک اکثریت صربستانی در بیشتر قسمت‌های بالکان هم اکنون یک اقلیت ساخته است!

در این میان در کشورهای اشغال نشده هسته‌های مقاومت مردمی علیه نیروهای اشغالگر شکل می‌گرفتند: در لهستان «ارتش وطن» در فرانسه «جنبش مقاومت» که از طرف کمیته ملی فرانسوی‌های آزاد در لندن مورد حمایت قرار می‌گرفت. همچنین در بلژیک هلند، دانمارک و نروژ گروه‌های مقاومت زیرزمینی علیه نیروهای تجاوزگر فاشیست آلمان می‌جنگیدند، در این میان دسته‌های پارتیزانی در یوگسلاوی توانستند موثرترین و کاراترین ضربات را بر پیکر اشغالگران نازی وارد کنند!

یکی از موفق‌ترین رهبرهای دسته‌های پارتیزانی در یوگسلاوی «ژوزف برتس» معروف به تیتو بود که خود کروات بود. وی با ارتش پارتیزانی خود می‌توان گفت که به میزان زیادی به تنهایی موفق به آزاد سازی یوگسلاوی شد.

پس از خروج نیروهای اشغالگر آلمانی و انتقال قدرت به کمونیست‌ها و اعلام جمهوری در یوگسلاوی در ۲۹ نوامبر ۱۹۴۵ نخست وزیر تیتو، دبیر اول حزب، با اتحاد جماهیر شوروی ایجاد رابطه کرد که بعدها به علت اختلافات سیاسی که بین تیتو و استالین پیدا شد یوگسلاوی اجازه شرکت در اجلاس کمیونفرم در ژوئن ۱۹۴۸ در بخارست مجارستان را نداشت، البته یوگسلاوی خود قبلاً شرکت در آن را رد کرده بود.

این اختلافات باعث شد که یوگسلاوی راه ویژه‌ای جدا از راه سایر کشورهای سوسیالیستی را برگزیند و به طریقی یک سوسیالیسم ویژه یوگسلاویایی در کشور برقرار بود.

برای حزب کمونیست یوگسلاوی و تیتو مایه غرور بود که با وجود ملیت‌های گوناگون از صرب‌ها و اسلاوها گرفته با آلبانی تبارها و مقدونیه‌ای‌ها و کروات‌ها و بوزنی‌ها و ... و با وجود مذاهب مختلف یک یوگسلاوی متحد و قوی با نظام سوسیالیستی آنهم در منطقه استراتژیک بالکان تشکیل شده بود، ولی به هر حال تحمل یوگسلاوی بخصوص در منطقه بالکان برای دنیای امپریالیسم همانقدر غیرقابل تحمل بود که وجود سایر کشورهای سوسیالیستی.

با تهاجم وحشیانه فاشیسم هیتلری به کشور شوراهای در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ نیروهای اشغالگر از همان آغاز حمله با اراده آهنین ملتی روپرو شدند که در طول تاریخ معاصر همواره مورد تهدید، تهاجم و محاصره قرار گرفته، با وجود حملات وحشیانه به شهرهای کشور شوراهای، با وجود محاصره ۹۰۰ روزه لنینگراد و با وجود غافلگیر شدن کشور، نیروهای متجاوز متحمل شکستی سنگین شدند، دومین سعی بشر برای ایجاد یک جامعه فاقد از بهره‌کشی از انسان بخوبی نشان داد که مردم از دست آوردهای انقلابشان و از آنچه که به آن اعتقاد دارند، سرخشان دفاع می‌کنند. با شکست متحدین و نیروهای فاشیست در بسیاری از جبهه‌ها، شکست ژاپن در جزایر میدوی (Midway)، پیاده شدن نیروهای متفقین در شمال آفریقا و از همه مهمتر شکل‌گیری نیروهای مقاومت در مقابل اشغالگران آلمانی و نقش عظیمی که ارتش سرخ در به شکست کشاند نیروهای فاشیستی ایفا نمود، در ۳۱ ژانویه سال ۱۹۴۳ اشغالگران آلمانی در استالینگراد تسلیم گردیدند. آنچه که باعث شکست توسعه‌طلبی فاشیسم هیتلری گشت مسلماً مقاومت دیرینه جهانی و اختلاف نیروهای امپریالیستی در چگونگی تصاحب مواد خام و نیروهای انسانی بود، ولی در این میان نقش ارتش سرخ و کشور شوراهای، که تنها امید بشریت برای رهایی از چنگال نیروهای امپریالیستی بود، از همه مهمتر می‌نمود.

سال‌ها بعد از آن دوران‌ها بود که چرچیل در یکی از صحبت‌هایش گفت: «من به مونته‌نگری دستور دادم که سلاح‌هایی را که از آلمان‌ها به تصرف درآمده‌اند نگه دارند و انبار کنند که در صورت لزوم برای جنگ با روسیه دوباره به آلمان‌های اسیر برگردانیم...»

در واقع وی با این جمله چهره واقعی امپریالیسم جنایتکار را بوضوح نشان می‌دهد که برای سرکوب کمونیست‌ها حتی اسلحه‌ها را به فاشیست‌ها برمی‌گرداند و آنها را مسلح می‌کنند.

با پیاده شدن متفقین در سیمیل، سقوط موسولینی (که بخصوص حاصل تلاش دلاورانه نیروهای پیشرو مارکسیست بود) و تسلیم ایتالیا، شروع کنفرانس تهران، ورود نیروهای متفقین به «ترماندی»، کنفرانس یالتا، ورود ارتش سرخ به برلین و خودکشی هیتلر، نیروهای آلمانی تسلیم گردیدند و با تسلیم ژاپن جنگ جابمانسوز دوم جهانی نیز به پایان رسید.

محل کار جدید نیاز است که معادل ۷۰۰ میلیارد مارک می باشد! با مقایسه با امر کشاورزی در آلمان دموکراتیک سابق می شود فهمید که چه انرژی انفجاری در اجتماع در این رابطه بوجود می آید:

۹۶ درصد شاغلین در امر کشاورزی را می بایستی آلمان دموکراتیک به ۶ درصد کاهش دهد، از ۸۰۰ هزار نفر شاغلین در امر کشاورزی امروز فقط ۱۷۰ هزار در این امر مشغول بکارند. از هم اکنون می توان تصور کرد که قسمت اعظم بیکاران از لهستان به آلمان می آیند و در آنجا به عنوان نیروی کار ارزان مشغول بکار می شوند.

ورود به ناتو و ورود به اتحادیه اروپا بجز بیکاری، فقر و سقوط سطح زندگی مردم چیز دیگری برای لهستان به ارمغان نمی آورد.

مجارستان نیز در رابطه با ورودش به ناتو با همان مشکلاتی روبروست که لهستان. مجارستان از نظر استراتژیک برای ناتو بسیار مهم است. این کشور مستقیماً با کروات، صربستان (یوگسلاوی) و مونتهنگرو هم مرز و به بوزنی هرته گویا نزدیک می باشد. مجارستان کنونی با هفت کشور هم مرز می باشد.

دقیقاً با توجه به این امر بود که وزیر دفاع مجارستان در یکی از صحبت های گفت: «... ناتو قدیمی به مجارستان نیازی نداشت، ولی ناتوی جدید بدون مجارستان بسختی قابل تصور است...»

و یا وقتی که ژنرال آمریکایی، رئیس اداره امنیت ملی ایالات متحده در "وال استریت ژورنال" به کلینتون برای ورود نیروهای زمینی فشار می آورد، آنهم نه محدود به کوزوو: «مطمئنم منطقه ویودینا در صربستان برای ورود نیروهای زمینی از طریق مجارستان مستقیماً به سوی بلگراد بسیار مناسب می باشد. ارتش آلمان از طریق همین کریونر در جنگ دوم جهانی موفق به اشغال تمام یوگسلاوی در کوتاه ترین مدت شد...» وی همچنین ادامه می دهد: «... نیروهای نظامی ناتو از نظر کیفی در حد بسیار بالاتری از نیروهای نظامی هیتلر در آن زمان هستند. نیروهای ناتو که تا این تاریخ به مقدونیه فرستاده شده اند می توانند خیلی سریع توسط ۲۴ هزار سرباز آمریکایی که هم اکنون در آلمان مستقر هستند، کامل گردند...»

آمریکایی ها در همان ابتدای جنگ بوزنی در سال ۱۹۹۲ از یک ؟ ص ۹ هوایی در مرز مجارستان به یوگسلاوی استفاده می کردند.

۶۵۳ افسر مجارستانی تاکنون آموزش های آکادمی ناتو را پشت سر گذاشته اند، ۱۶۲ نفر در آلمان و ۱۵۴ نفر در ایالات متحده تحصیل کرده اند.

در مورد جمهوری چک نیز وضع بهتر از دو کشور دیگر نیست. با ورود سه عضو جدید به ناتو قدرت جنگ آوری آن به حد بسیار بالایی افزایش می یابد: حدود ۲۴۰ هزار سرباز، ۳۴۰۰ تانک، ۶۵۰ هواپیمای جنگی و حدود ۱۵۰ باند پرواز بر پتانسیل جنگی ناتو افزوده می شود.

اینکه وزرای دفاع این سه کشور که افراد غیر نظامی هستند و دارای هیچگونه آموزش نظامی نیستند و به همین دلیل تصور کلی در رابطه با عواقب نظامی ورود کشور به این پیمان را ندارند و قابل مهم و تا حدودی قابل بخشش، ولی اینکه ژنرال ها و روسایان ورود به ناتو را با تمام عواقب سیاسی-نظامی، استراتژیک و مالی آن با سکوت و بدون اعتراض پذیرفتند، از نظر نظامی غیر قابل فهم است. صرف نظر از عواقب سیاسی منفی که این گسترش به شرق ناتو برای این کشورها با خود به همراه دارد، مسئله ای که بایستی مورد توجه قرار گیرد، این است که نه فقط بچه ها، بلکه نوه های نسل کنونی این کشور بدهکاری هایی را بایستی بپردازند که تغییرات فنی و خرید تسلیحات جدید برای رسیدن به استاندارد دیگر کشورهای عضو ناتو در ۱۰ تا ۱۵ سال آینده بدنبال خواهند آورد.

در مورد مخارج گسترش ناتو تاکنون از طرف کشورهای اروپایی عضو هیچگونه آماری منتشر نشده، فقط آمریکایی ها در این رابطه آماری هر چند مختصر در اختیار گذاشته اند. مطابق این آمارها گسترش ناتو به شرق در ۱۵ سال آینده تا ۱۲۵ میلیارد دلار هزینه در بر می گیرد که آمریکا ۱۹ میلیارد دلار، متحدین غربی ۵۴ میلیارد دلار و اعضاء جدید وارد شده به پیمان ۵۲ میلیارد دلار آن را بایستی متقبل شوند.

نقش آلمان در این میان بسیار قابل توجه است. این کشور به صورت بسیار سیستماتیک هژمونی خود را در اروپا به پیش می برد، در منطقه بالکان و بخصوص در یوگسلاوی بدنبال فروپاشی کشورهای سوسیالیستی و بدنبال نارضایتی هایی که در کشور وجود داشت، آلمان با ایفای نقش در ایجاد ناآرامی و دامن زدن به آن در منطقه باعث متشنج تر شدن اوضاع شده و با تبلیغات یکجانبه وسیع علیه صرب ها تنها کشوری بود که از همان ابتدا تقسیم یوگسلاوی و اعلام موجودیت کروایی و بوزنی را خیلی سریع به رسمیت شناخت. ولی کار به همینجا ختم نمی شد، وجود یک صربستان در منطقه بعنوان تنها کشور سوسیالیستی باقی مانده از اردوگاه کشورهای سوسیالیستی در اروپا همچنان یک فاکتور ناآرام کننده

بدنبال ورود آلمان در پنجم ماه مه سال ۱۹۵۵ به پیمان ناتو، هفت کشور بلوک شرق در چهاردهم همان ماه یک قرارداد همه جانبه را برای دوستی، همکاری و دفاع متقابل تحت عنوان "پیمان ورشو" به امضاء رساندند.

با شروع روند فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی کشورهای عضو پیمان ورشو در ۳۱ ماه مارس سال ۱۹۹۱ در مسکو گردهم آمدند و ساختار نظامی اتحادیه را ملغی اعلام کردند که بدنبال آن در اول جولای سال ۱۹۹۱ ساخت سیاسی آن نیز لغو گردید. با انحلال پیمان ورشو و پایان جنگ سرد کشورهای عضو ناتو نه تنها آن پیمان را منحل اعلام نکردند، بلکه این بار در چارچوب یک "صلح سرد" این کشورها در هفتم و هشتم نوامبر سال ۱۹۹۱ در رم گردهم آمدند و بر روی "استراتژی جدید" ناتو که گویا مبارزه با "تروریسم و تلاش برای ایجاد امنیت جهانی" می باشد تاکید وزریدند.

نئولیبرالیسمی را که تاجریست ها و ریگانیست ها پشت ماسک مبارزه با تروریسم و دفاع از دموکراسی و بوش تحت نام "نظم نوین جهانی" در اجرایش کوشیدند و می کوشند بایستی توسط بازوی نظامی آن، ناتو، نه تنها در اروپا، بلکه در سراسر جهان برقرار شود.

در مذاکرات بین گورباچف و سران کشورهای غربی از جمله هلموت کهل، صدر اعظم سابق آلمان غربی در سال های ۱۹۸۹ و ۱۹۹۰ قرار بر این نیز بود، که ناتو در مرز آلمان شرقی باقی بماند.

با گسترش ناتو به شرق نه تنها در مرزهای سابق نماند، بلکه در پنجاهمین سالگرد بنیانگذاری آن سه عضو سابق پیمان ورشو یعنی لهستان، مجارستان و جمهوری چک نیز رسماً به پیمان ناتو پیوستند.

لهستان کشوری است با حدود ۳۸ میلیون نفر جمعیت و وسعت ۳۱۲ هزار کیلومتر مربع با نیروی نظامی متشکل از ۲۵۰ هزار نفر، ۱۷۵۰ تانک و ۴۳۰ فروند هواپیمای جنگی با بودجه نظامی سالانه ۲۵ میلیارد دلار. لهستان اولین کشور اروپای مرکزی بود که پس از فروپاشی اتحاد شوروی و انحلال پیمان ورشو مایل به ورود به پیمان ناتو بود، در واقع بعنوان تخته پرشی برای ورود به اتحادیه اروپا و بعنوان یک فاکتور امنیتی، زیرا که بعقیده خیلی از کارشناسان لهستان ورود به ناتو در واقع دفاعی است در مقابل شیونیسم مسکو و روائیسم آلمان که با تشکیل اروپای متحد و بدنبال رسیدن به هژمونی، کماکان قدرتمندترین کشور اروپاست.

اینکه لهستان با ورود به ناتو با چه مشکلاتی مواجه است جای بحثی کارشناسانه دارد، برای مثال اینکه ارتش لهستان بیشتر از ۴۰ سال قسمت اعظم نیروی خود را متوجه مرزهای غربی کرده بود، حال به ناگهان گویا که خطر و در مرزهای شرقی قرار دارد!

لهستان مستقیماً با روسیه (کالینینگراد) هم مرز است. کالینینگراد دارای وسعتی معادل ۱۵ هزار کیلومتر مربع می باشد که در آن ۸۵ هزار شهروند روسیه ای زندگی می کنند. گارد یازدهم ارتش روسیه با ۶۰ هزار سرباز، ۸۵۰ تانک و ۱۵۰ هواپیمای جنگی و هلیکوپتر در آن مستقر است. تنها مقر زیر دریایی روسیه در منطقه بالتیک در اینجا مستقر است. این بدان معنی است که ارتش لهستان حدود ۷۰ درصد نیروی خود را که به سوی غرب متمرکز کرده هم اکنون بایستی تغییر جهت داده و متوجه شرق کند. که این امر مشکلات تکنیکی-فنی و مالی عظیمی را برای آن کشور به همراه دارد. گویا که لهستان هیچوجه متوجه مشکلاتی که کشور در این زمینه در آینده با آن مواجه می شود، نیست. اگر ارتش ۲۵۰ هزار نفری لهستان با بودجه ای برابر ۲۵۴ میلیارد مارک را با ارتش ۳۴۰ هزار نفری آلمان با بودجه ای معادل ۴۶ میلیارد مارک، یعنی یازده برابر آن بودجه در لهستان، مقایسه کنیم، می بینیم که برای اینکه لهستان با به پای آلمان عضو ناتو عمل کند، احتیاج به حداقل بودجه ای معادل ۳۰-۲۵ میلیارد مارک دارد. حتی تصور افزایش بودجه نظامی تا حدود سه یا چهار برابر بودجه فعلی در لهستان غیرقابل تصور است، البته ناگفته نماند که مخارج نظامیان در آلمان با این مخارج در لهستان قابل مقایسه نیست که این خود مورد قابل توجهی است، مثلاً یک افسر جزء ارتش لهستان دارای درآمد ماهانه معادل ۴۰۰۰ مارک برخوردار است، یک افسر رده بالا در ارتش لهستان ۱۳۰۰ مارک و همپایه های وی در ارتش آلمان از حقوقی معادل ۶۰۰۰ مارک در ماه بهره مندند و بالاخره یک ژنرال بریگارد در لهستان ۲۵۰۰ مارک و هم رده های وی در آلمان از حقوق ۹۰۰۰ مارک در ماه برخوردارند. با وجود این لهستان بایستی وارد ناتو می شد که شد. در طی مذاکراتی که در ۲۹ اکتبر سال ۱۹۹۸ در لهستان انجام شد، راجع به ورود لهستان به اتحادیه اروپا نیز بحث و گفتگو شد. طبق مفاد اتحادیه اروپا می بایستی فقط شش درصد از شاغلین در قسمت کشاورزی مشغول به کار باشند، با توجه به اینکه در لهستان ۲۶ درصد از شاغلین در قسمت کشاورزی مشغول به کار هستند، می توان تصور کرد که ورود لهستان به اتحادیه اروپا چه مشکلاتی را برای مردم آن کشور بدنبال خواهد داشت. برای کاهش دو سوم از این میزان در لهستان برای مثال به تولید ۳۵ میلیون

با نگاهی به نقشه جغرافیایی و با توجه به پذیرش کشورهای نظیر اوکراین، آذربایجان و حتی مقدونیه می‌توان به وضع متوجه شد که هدف اصلی گسترش ناتو از طریق مرزهای شرقی، همانا محاصره روسیه و در شطرنج سیاسی در کیش قرار دادن این کشور در آینده می‌باشد.

هم اکنون بالکان به آزمایشگاهی برای مدرنترین سلاح‌های مخرب تبدیل شده، از هواپیماهای بمب افکن ۲ به ارزش ۲ میلیارد دلار و اف ۱۱۷ به ارزش بیش از ۵۰ میلیون دلار گرفته تا موشک کروز و در آینده هلیکوپترهای آپاچی. فقط آلمان برای ناز اول بمباران‌ها حدود ۶۲۰ میلیون مارک سرمایه گذاری نمود.

در ۳۰ اکتبر سال ۱۹۹۸ مادلین آلبرایت، وزیر امور خارجه ایالات متحده در یک سخنرانی در واشنگتن گفت: «تقریباً در تمام مدت زندگی من آمریکا در مناسبات بین‌المللی نقش رهبری کننده و مسلط داشته و امروز این نقش و این نفوذ آمریکا از خیابان‌های ساریو تا روستاهای خاور نزدیک، از کلاس‌های درس آمریکایی مرکزی تا سالن‌های دادگاه لاهه بیشتر از هر وقت دیگر احساس می‌شود. این نمی‌تواند نتیجه هر تئوری سیاست خارجی باشد، این تصویری است از کاراکتر آمریکایی.»

تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!

در این بین نقش رسانه‌های امپریالیستی که با تبلیغات عوام‌فریبانه خود سعی در وارونه کردن حقایق و تعمیق عوممی دارند نقشی بسیار مهم است که از آن نیایستی غافل شد. این رسانه‌ها در جا انداختن نظرات طبقات حاکم نقش بسیار مخرب خود را تاکنون بخوبی ایفاء کرده‌اند.

و ا. نئین بدرستی در این رابطه می‌گوید: «نظر حاکم همیشه نظر حکام است.»

در دنیایی که ترور و ترور دولتی هر روزه انسان‌های بی‌گناه را از دم تیغ می‌گذرانند، و در دنیایی که در آن بیش از چهل میلیون کرد با ۵۰۰۰ سال سابقه تمدن و فرهنگ بطور وحشیانه‌ای کشته می‌شوند، تبعید می‌گردند و به زندان انداخته و شکنجه می‌شوند، در دنیایی که فیدل کاسترو به‌عنوان تروریست به جهانیان شناخته می‌شود و در آن از خدمت ژنرال کودتاجی پینوشه قدردانی می‌شود، در دنیایی که تروریست‌های آدمکش حاکم بر آمریکا و اسرائیل از حقوق خلق‌ها و دموکراسی دم می‌زنند و در دنیای که ما کمونیست‌ها به خاطر افکارمان دستگیر می‌شویم، بزدانان انداخته می‌شویم و شکنجه می‌شویم، تبعید می‌شویم و حق کار و زندگی از ما سلب می‌شود تنها جمله مناسبی که به نظر خطور می‌کند همانا بیت شعری از پابلو نرودا است که می‌گوید: «ما آواز خوانان در بین درندگان زندگی می‌کنیم...»

آری در بین درندگانی که با مخترین سلاح‌های مرگ آور خویش به جان مردم دنیا افتاده‌اند، تا تمام سعی خویش را برای برپایی جامعه‌ای عاری از جنگ و خونریزی، عاری از بهره‌کشی از انسان‌ها و ملو از دوستی و صمیمیت می‌کنیم.

(۱) در مصاحبه‌ای با روزنامه "Neues Deutschland" (آلمان نو) مسئول انستیتو تحقیقات برای سیاست صلح، در وایل هایم (Weilheim) وی که Erich Schmidt-Euboom نام دارد از چگونگی رساندن اسلحه و ادوات جنگی به گروه او.چ.کا پرده برمی‌دارد، وی اذعان می‌دارد که: «مطابق اطلاعات من دو راه برای تغذیه نظامی گروه او.چ.کا وجود دارد. راه اول انتقال در حد بالایی اسلحه از جانب آلمان به ترکیه، چند تن مهمات و شمار بالایی اسلحه‌های دستی و خودکار از انبارهای قدیمی. آنکارا از طریق مشاورین نظامی از پایان دهه ۸۰ با انتقال اسلحه و با نفوذ سیاسی در آلبانی یعنی در تأثیرگذاری بر آن کشور را دارد. راه دوم انتقال مستقیم اسلحه و ادوات نظامی از آلمان به تیرانا از اوایل دهه ۹۰ میلادی... از اینها گذشته دستگاه‌های بی‌سیم و استراق سمع که در زمان "سالی بریشا" در اختیار خبرگزاری آلبانی گذاشته شد... البته ناگفته نماند که در آمریکا هم افرادی هستند که هم اکنون برای رساندن اسلحه به او.چ.کا و ورود نیروهای نظامی ناتو به کوزوو تلاش می‌کنند...»

* او را پدر فاشیسم آلمان و راسیست‌های امروز آلمان می‌شناسند، که معتقد بود "صربستان بایستی نابود شود". او اعتقاد داشت که آلمانی کسی است که در رگ‌هایش خون آلمانی جاری است. روح این اعتقاد به نوعی در قانون اساسی ۱۹۱۳ آلمان منبج است.

* شبیه سیاسی که در یوگسلاوی پیگیری شده و اکنون در ارتباط با UCK شدت دنبال می‌شود.

* شباهت‌های آنچه آمریکا بعنوان رهبر ناتو از دولت یوگسلاوی می‌خواهد انکار ناپذیر است.

* همانگونه که جنگ امروز در یوگسلاوی هدف دراز مدت جنگ علیه روسیه و روسیه سفید را با هدف نابودی قوتز اتنی این دو کشور دنبال می‌کند.

بود، وزیر دفاع سابق آلمان، روبرت شولتس در سال ۱۹۹۱ در سمپوزیومی که بمناسبت طرح تهاجمی جدیدی که آلمان برای آینده در نظر دارد گفت: «... پس از فائق آمدن بر پیامدهای جنگ دوم جهانی ما نیرویمان را بایستی بر روی عواقب جنگ اول جهانی متمرکز کنیم، زیرا که یوگسلاوی از عواقب جنگ اول جهانی است که دارای ساختنی کاملاً مصنوعی است که با افکار معتقد به تعیین حق حاکمیت به‌چوچه مطابقت ندارد...» و چنین شد که چندین هزار انسان در کرواسی و بوزنی و مناطق صرب‌نشین در جنگی که از خارج به آن دامن زده می‌شد جان خود را از دست دادند، هم اکنون نیز جایی کوزوو، بعنوان کریدوری که در آینده بایستی مورد استفاده قرار گیرد، از صربستان (یوگسلاوی) از این ساخت مصنوعی، ساختی که بکلی بایستی نابود شود برنامه‌ریزی شده است.

قدم اول که تقسیم یوگسلاوی و بازگرداندن شرایط جغرافیایی بالکان به دوران قبل از جنگ اول جهانی بود برداشته شد، قدم بعدی را می‌توان از درون اعتراضات افسر نازی در بیش از پنجاه سال قبل در دادگاه نورنبرگ استخراج نمود، وی گفت که هیتلر در مورد جمله به یوگسلاوی در ششم آوریل سال ۱۹۴۱ به یگان‌های خود فرمان می‌دهد: «هدف من اینست که طی یک عملیات فوق‌العاده متمرکز در منطقه نیوم گراتس و همچنین اطراف صوفیا به طرف بلگراد و منطقه جنوبی یوگسلاوی نیروهای نظامی یوگسلاوی را طی یک عملیات نابود کننده در هم بشکنیم، علاوه بر آن جنوب یوگسلاوی را از بقیه قسمت‌های آن جدا کنیم. بازگشایی هر چه زودتر خط ارتباطی دانوب و اشغال منابع مس "بور" برای ما به دلیل اقتصاد نظامی بسیار مهم هستند.» (دادگاه نورنبرگ، جلد ۲، صفحه ۲۳۱، سند پاس ۱۷۴۹)

همان دو هدف یعنی تکه تکه کردن و نابودی یوگسلاوی که مانعی بر سر راه دست اندازی امپریالیسم آلمان به مناطق نفت خیز قفقاز می‌باشد و همچنین غارت منابع زیرزمینی کشور، امروز نیز هدف اصلی است. امروز نیز هدف تسلط و دست‌یابی به مناطق نفت خیز از خاور نزدیک تا قفقاز می‌باشد. یوگسلاوی از زمان جنگ اول جهانی همیشه خاوری بوده در چشم نظامیان و سیاستمداران جهانگشاه.

در سال ۱۹۱۴ صربستان دشمن اصلی آلمان بود، که در سال ۱۹۱۸ جزئی از کشور جدید یوگسلاوی شد.

سومین لشکرکشی به یوگسلاوی پس از برنامه‌ریزی چند ساله و تحریکات مداوم و تبلیغات وسیع بنگاه‌های سخن‌پراکنی امپریالیستی به بهانه‌های مختلف طرح ریزی شد.

این که خود مختاری اعطا، شده در چارچوب قانون اساسی در سال ۱۹۷۴ توسط تیتو به کوزوو چرا در سال ۱۹۸۹ توسط رئیس جمهور صربستان، اسلوبودان میلوتویچ، ابتدا محدود و سپس لغو می‌گردد که بدنبال آن در سال ۱۹۹۰ انحلال پارلمان و دولت توسط صرب‌ها اعلام می‌شود و در سال ۱۹۹۱ جمهوری کوزوو برخلاف مفاد قانون اساسی اعلام موجودیت می‌کند، این که گروه او.چ.کا چگونه در کوزوو شکل می‌گیرد و به چه صورت از طرف نیروهای امپریالیستی از هر نظر تغذیه می‌شود، (۱) این که خبرگزاری‌های امپریالیستی به صورت هدفمند از این گروه اخلاک‌گر با عنوان ارتش رهایی بخش کوزوو یاد می‌کنند، ارتشی که بلافاصله پس از تشکیل سران آن با "هولبروک" فرستاده ویژه آمریکا در OSZE ملاقات می‌کنند، این که مفاد کنفرانس کوزوو در "رامبویه" که در ششم فوریه سال ۱۹۹۹ در فرانسه تشکیل شد به گونه‌ای دیکته شد که پذیرش آن برای طرف یوگسلاویایی مانند تسلیم بنون قید و شرط در جنگ بود و حتی پیش از اتمام مذاکرات دستور حمله هوایی صادر شده بود و ... هیچگونه تغییری در اصل موضوع نمی‌دهد که برای آمریکا همان قانون اساسی جدید ناتو است که در ۲۳ آوریل ۱۹۹۹ بایستی بتصویب برسد و مطابق آن سه بند به مفاد عهدنامه هژمونی آمریکا در سیاستگزاری‌های آینده ناتو و اقدام سریع ناتو هر جا که منافع حیاتی امپریالیسم در خطر قرار گیرد، می‌باشد. گسترش ناتو به مرزهای شرقی خصوصاً برای آلمان امتیازات خاصی به‌همراه می‌آورد، که از سه جنبه اصلی قابل بررسی می‌باشد. از نظر نظامی-استراتژیک آلمان با ده کشور هم مرز است که نه کشور عضو ناتو و یکی بی‌طرف می‌باشند. این بدان معنا است که مرزهای آلمان برای مثال در شرق از ۵۰۰ تا ۷۰۰ کیلومتر جابجا می‌شوند. یعنی در آینده آلمان از طرف هیچ کشوری مستقیماً تهدید نمی‌گردد، از نظر نظامی-اقتصادی کشور آلمان معاملات نظامی در حد بسیار بالایی که کارشناسان میزان آنها را تا ۸۰ میلیارد دلار تخمین می‌زنند برای منطبق کردن سطح کشورهای شرقی وارد شده به ناتو با سطح استاندارد نظامی دیگر کشورهای عضو انجام می‌دهد و از نظر نظامی-سیاسی آلمان بدین ترتیب با اعمال هژمونی خود به آن چیزی دست می‌یابد که ناشیست‌های سابق بدان دست نیافتند، یعنی تسلط بر اروپا و بعنوان قدرت شماره دو تسلط بر جهان تحت عنوان "همکاری برای صلح"

واعظ طبسی کیست؟

گفته می شود: ارتشبد فردوست در بازجویی های خود، فاش ساخته، که آیت الله عباس واعظ طبسی در سال های پیش از انقلاب با دولت انگلستان ارتباط داشته و حتی از این طریق پول نیز دریافت می داشته است. فردوست، خود یکی از ماموران بلند پایه "ام ۱۶" (سازمان جاسوسی دولتی انگلستان) در دربار شاهنشاهی بود و با احتمال بسیار اگر واعظ طبسی، از عوامل تحت نفوذ و هدایت فردوست نبوده، از جمله کسانی بوده که فردوست از فعالیت ها و ارتباط هایش با انگلستان خبر داشته است.

همچنین گفته می شود، در سال ۵۷، و در آستانه پیروزی انقلاب، واعظ طبسی با ارتشبد فردوست بارها ملاقات و برخی فعالیت ها و ارتباط ها را هماهنگ کرده است. ادامه فعالیت های ارتشبد فردوست در جمهوری اسلامی، در همین روابط ممکن شد و سرگ او در زندان نیز، پس از گرفتن همه ارتباط هایش، با انگیزه از بین بردن همه واسطه های قدیمی با انگلستان بوده است.

در خارج از کشور، برخی بلندپایگان رژیم شاهنشاهی که خود با انگلستان نوعی ارتباط داشته اند، از این روابط اطلاع دارند و حتی می دانند که دولت انگلستان برای حضور در میان روحانیون بلند پایه پول در اختیار واعظ طبسی می گذاشته و این پول به یک حساب ویژه واریز می شده است. این که هیچک از این مقامات تاکنون درباره این روابط واعظ طبسی دهان باز نکرده اند، عمدتاً باز می گردد به عمق روابط خودشان با انگلستان!

(در ارتباط با واعظ طبسی و نقشی که در پشت صحنه جمهوری اسلامی داشته، مراجعه کنید به کتاب خاطرات روزانه هاشمی رفسنجانی، تحت عنوان "عبور از بحران" که بخش هایی از آن، از جمله در ارتباط با واعظ طبسی، در همین شماره راه توده منتشر شده است. در صفحه نخست شماره ۸۴ راه توده نیز عکس و شرحی از واعظ طبسی چاپ شده است.)

تظاهرات ایرانیان مقیم لس آنجلس

حسن نرزه، شعارارتجاع را تکرار می کند!

بدنبال یورش به خوابگاه و تحصن دانشجویان، در خارج از کشور، بریژه در امریکا، ایرانیان به حمایت از دانشجویان و خواست های آنها تظاهرات و اعتراض هایی برپا داشتند. در بسیاری از این اعتراض ها و تظاهرات، مجاهدین خلق و متحدین باصطلاح کمونیست آنها، تلاش بسیار کردند تا شعار "مرگ برخاستی" و "مرگ بر جمهوری اسلامی" را به شعار مردم تبدیل کنند. در مورد شعار "مرگ با خاستی"، که شعار حیرت آور سازمان مجاهدین خلق است، واکنش ها بسیار تند و در تمامی آنها، کناره گیری ایرانیان از بسیج شدگان سازمان مجاهدین در این نوع تظاهرات بوده است. در بسیاری از این تظاهرات و اعتراضات نیز عده زیادی با شعار "مرگ بر جمهوری اسلامی" موافقت نداشته و حتی به همین دلیل از شرکت در آنها خود داری کرده اند، زیرا اعتقاد دارند مبارزه داخل کشور، مبارزه ای قانونی و مسالمت آمیز است و در خارج از کشور نیز باید هر شعار و خواستی با این مبارزه قانونی هماهنگ و همسو باشد.

در این میان، از امریکا به ما خبر رسیده است، که در جریان تظاهرات و اعتراضات وسیع ایرانیان مقیم لس آنجلس، حسن نرزه، رهبر "جمهوریخواهان ملی ایران"، یکی از سخنرانان بوده است. او در پایان سخنرانی اش شعاری را سر می دهد که با اعتراض و واکنش بسیاری از حاضران روبرو می شود. او با عصبانیت فریاد می کشد: "مرگ برخاستی"

اعتراض به شعار حسن نرزه، حتی در برنامه های رادیویی و تلویزیونی ایرانیان مقیم امریکا نیز منعکس شد. بسیار نه تنها معترض به این شعار بودند، بلکه آن را بسیار دور از درایت شخصیتی ارزیابی کردند، که روزگاری بعنوان دبیرکانون وکلای ایران، از اعتباری حقوقی و ملی در ایران برخوردار بوده است. به واقع نیز حیرت آور است، همصد شدن با کودتاچیان داخل کشور و سردادن شعار "مرگ برخاستی"!!

مصاحبه تلویزیونی منوچهر محمدی!

آن سناریوی رسوا و افشا شده ای که از چند ماه پیش بسیاری از آگاهان مسائل دانشجویی ایران بدان اشاره می کردند، سرانجام و پس از یورش فاشیستی به خوابگاه دانشجویان و اجرای یک طرح کودتائی علیه دولت خاستی به نمایش درآمد.

فردی بنام "منوچهر محمدی" را وزارت اطلاعات و امنیت و ستاد کودتاچیان بعنوان سمبل مبارزه دانشجویی ایران به تلویزیون آورد تا بگوید در امریکا با چه کسانی ملاقات کرده و از چه کسانی پول گرفته است.

تمام این سناریو برای ایجاد انحراف در افکار عمومی و زمینه سازی برای یورش به ارگان اساسی جنبش دانشجویی سراسر کشور، یعنی "دفتر تحکیم وحدت دانشجویی" است. این ارزیابی و تحلیلی است که بارها از جمله در شماره ۸۵ راه توده، تحت عنوان "ماه های پرحادثه برای جنبش دانشجویی کشور" - بدقت تشریح شده بود، اما در مهاجرت کمتر به آن توجه شد.

منوچهر محمدی، که تحت چند نام سازمانی، و در این اواخر بعنوان دفاع از مصدق و ملیون وارد صحنه شده بود، به فاصله بسیار کوتاهی پس از اجرای طرح یورش به تحصن دانشجویان، در تلویزیون ظاهر شد و از دیدارها و کمک های مالی که در سفر امریکا و اروپا به او شده بود، سخن گفت. آنچه که منوچهر محمدی گفت، هیچ کدام تازه گی ندارد. در خارج از کشور، بسیاری از آن مظلومان، و در داخل کشور هم نه او و نه سازمان هایی که پیاپی درست کرده و اعلام کرده بود، برای مردم شناخته شده اند، که بدان اهمیتی بدهند. او، در ماه های اخیر، تنها توانست نقشی در حد "پروکاتور" در جنبش دانشجویی کشور ایفاء کند.

فیلم هایی که از مصاحبه های خارج کشور وی در تلویزیون جمهوری اسلامی به نمایش گذاشته شد، نشان داد که محمدی تمام اسناد، عکس ها و فیلم های مربوط به فعالیت های دوران سفر به خارج از کشور خویش را با خود به ایران برده بود.

در باره دفاعی که این جمع درماه های اخیر از مصدق کرده و در برخی اجتماعات دانشجویی با برخی شعارها در دفاع از مصدق، بهانه های لازم را به گروه های فشار برای حمله به این اجتماعات می دادند نیز بارها در راه توده مطالب مشروحه منتشر شد. از جمله در شماره ۸۴ راه توده، تحت عنوان "توده ای قلابی - مصدقی تقلبی" و در شماره ۸۵ راه توده، تحت عنوان "جنبش دانشجویی و ماه های پرحادثه" که به همه علاتمندان پیگیری تحولات جنبش عمومی و بریژه جنبش دانشجویی داخل کشور توصیه می کنیم این مطالب را با دقت مطالعه کنند.

بیانیه نهضت آزادی ایران

نهضت آزادی ایران، طی بیانیه ای، که بدنبال مصاحبه تلویزیونی منوچهر محمدی انتشار یافت، هر نوع همکاری و یا وابستگی وی به این نهضت را تکذیب کرد و اظهارات تلویزیونی منوچهر محمدی را ترفندی برای در تنگنا قرار دادن نهضت آزادی اعلام داشت.

منوچهر محمدی در مصاحبه تلویزیونی خود، مدعی شد که با رهبران جبهه ملی، نهضت آزادی و ... ارتباط و همکاری داشته است.

Rahe Tudeh No. 86, August 1999
Postfach 45, 54547 Birresborn, Germany

شماره حساب بانکی،

Postbank Essen, Konto No. 0517751430
BLZ 360 100 43, Germany

قیمت ۸ فرانک فرانسه ۳ مارک آلمان ۱٫۵ دلار آمریکا

8 FF, 3 DM, 1.5 US. Dollars

فاکس و تلفن تماس ۰۴۹-۲۱۲۳-۳۲۰۴۵ (آلمان)

http://www.rahetude.de

آدرس اینترنت: